START






REEL 131


UCLA

National Preservation Program for Biomedical Literature:

Preservation of Persian and Arabic Medical Manuscripts

Funded in part by the
National Library of Medicine
and the
University of California at Los Angeles

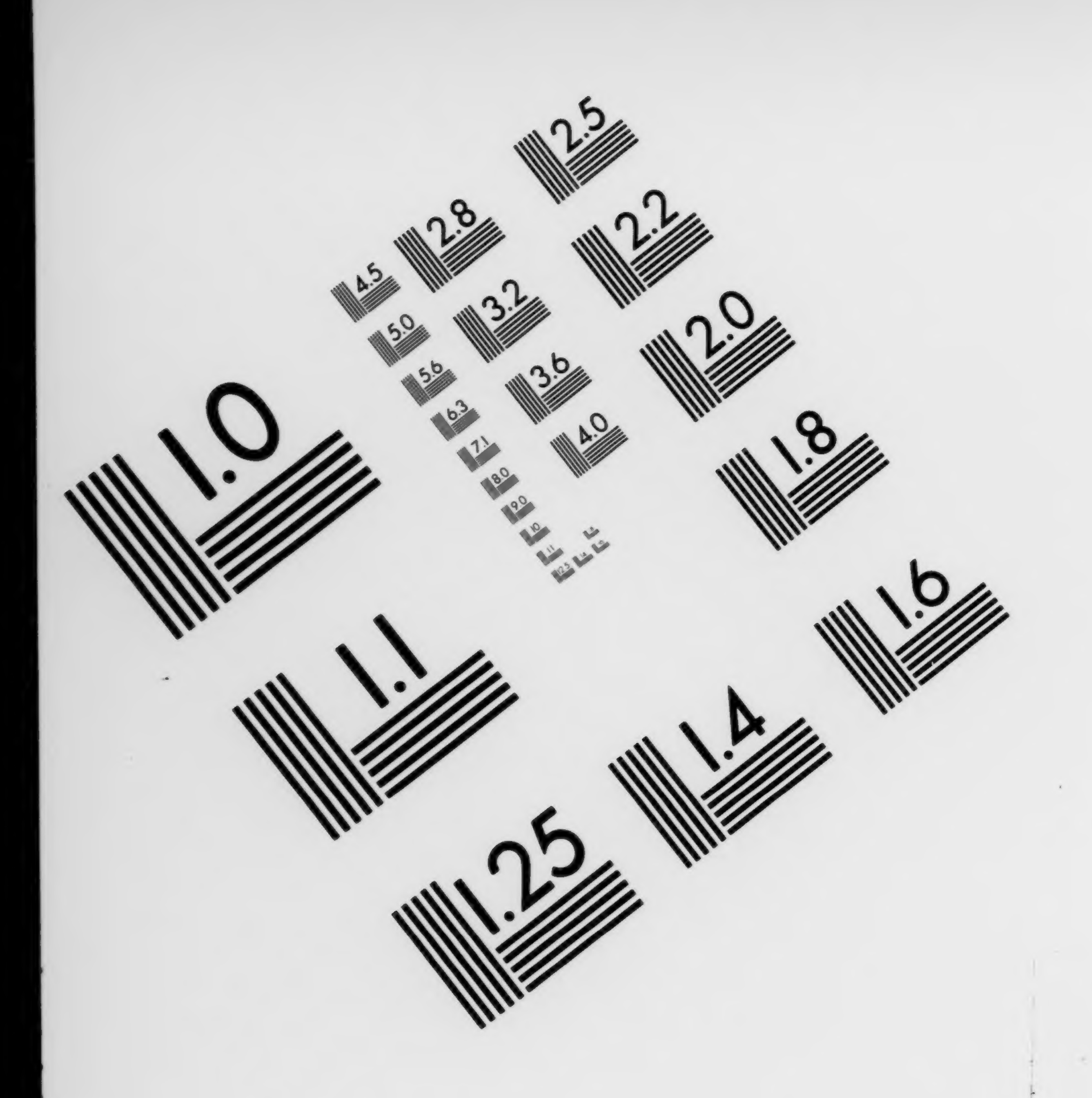
(Contract Number N01-LM-9-3534)

October 1989 - September 1990

The material on this microfilm is of varying quality. Portions of the material may be illegible due to:

Aged paper
Foxed, stained, or insect damaged paper
Water damaged paper
Glossy paper
Illegible script or faded ink

Red and purple within the manuscripts may appear paler.

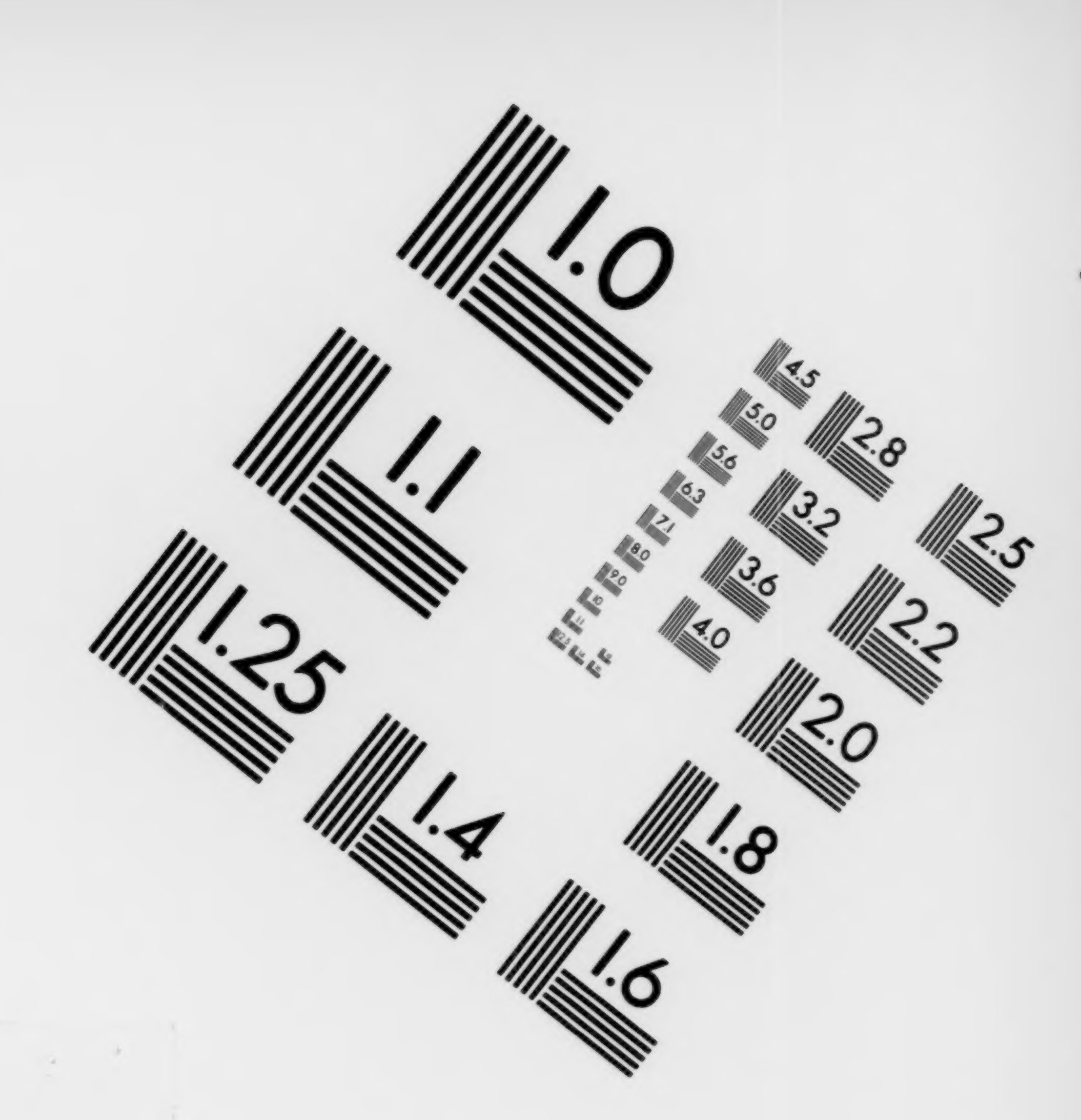




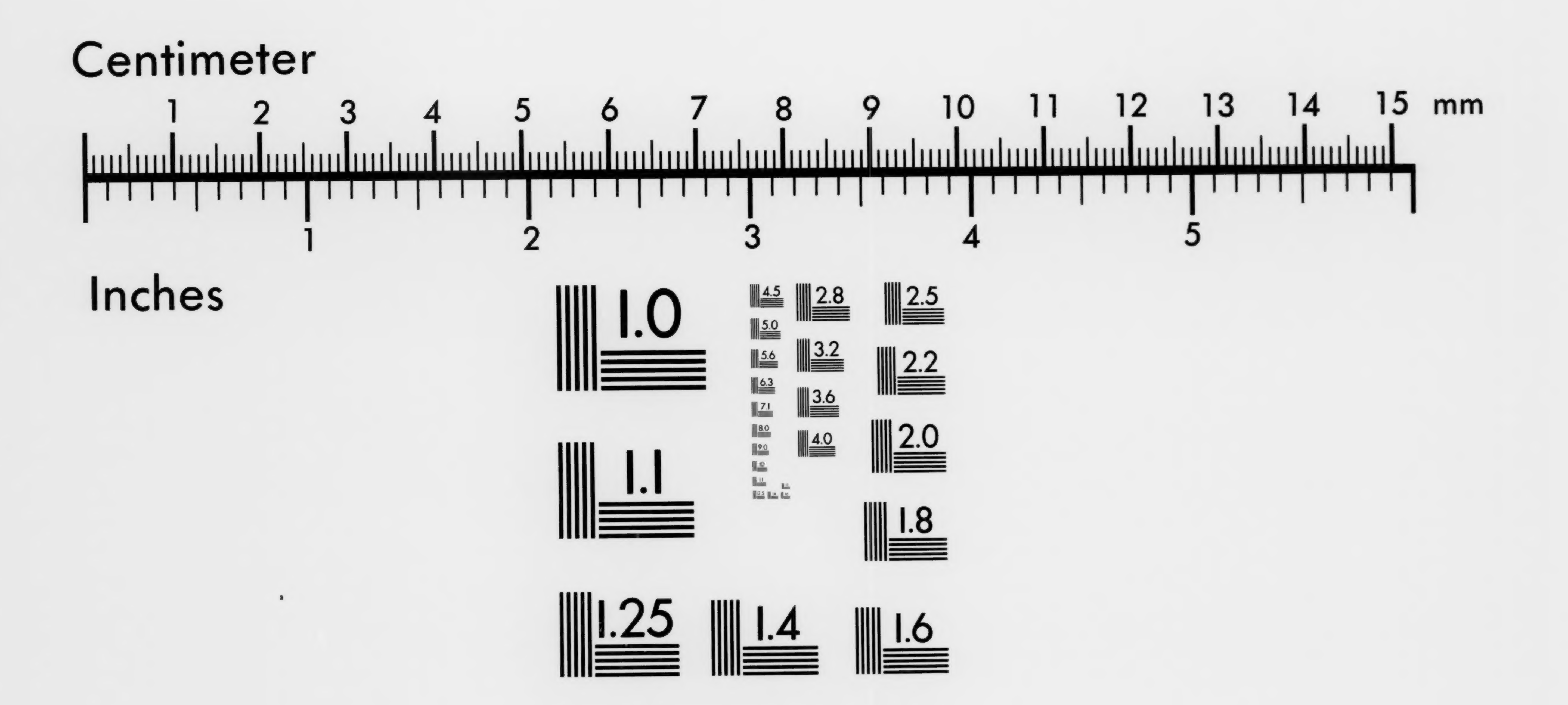
AIIM

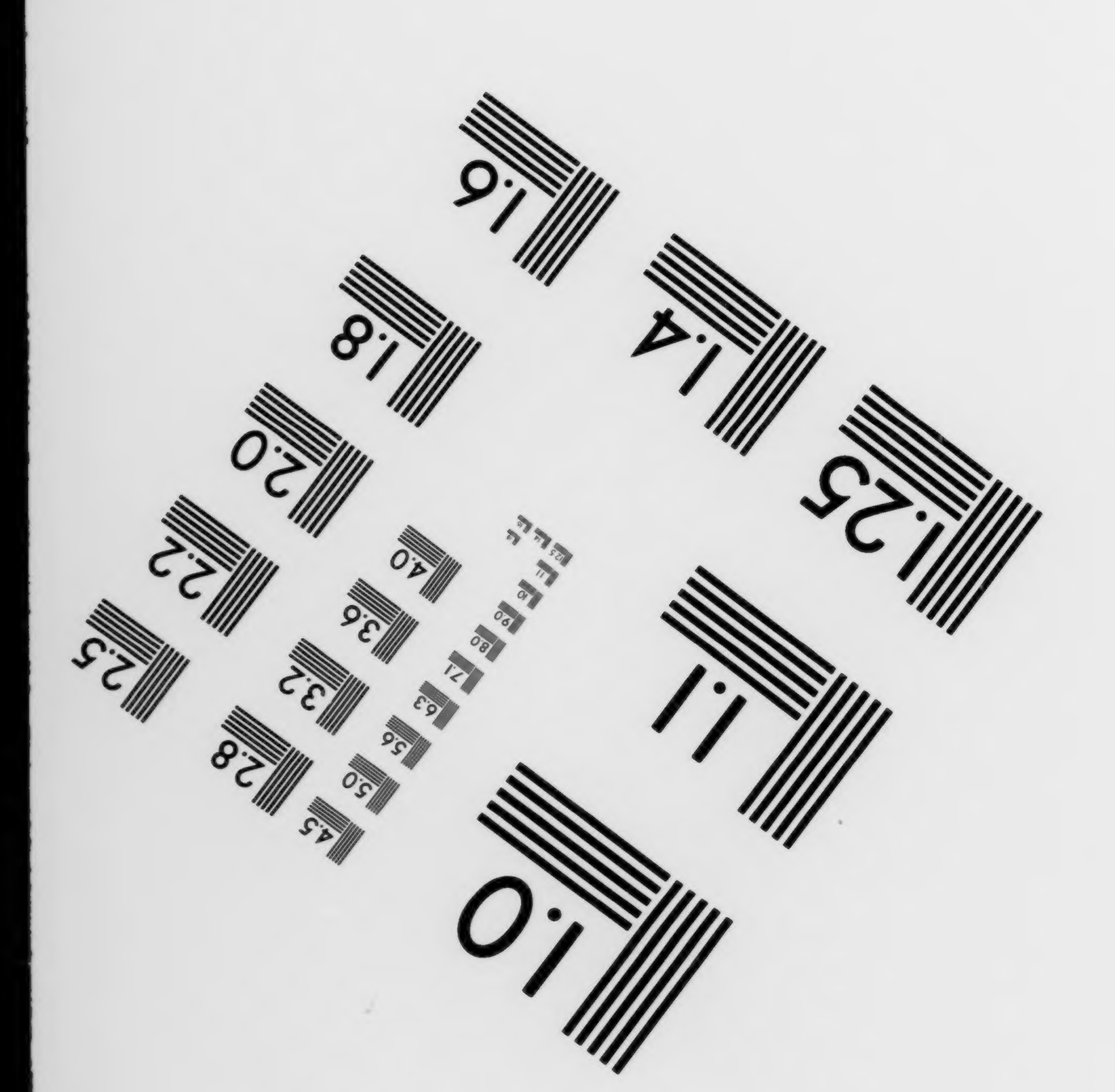
Association for Information and Image Management

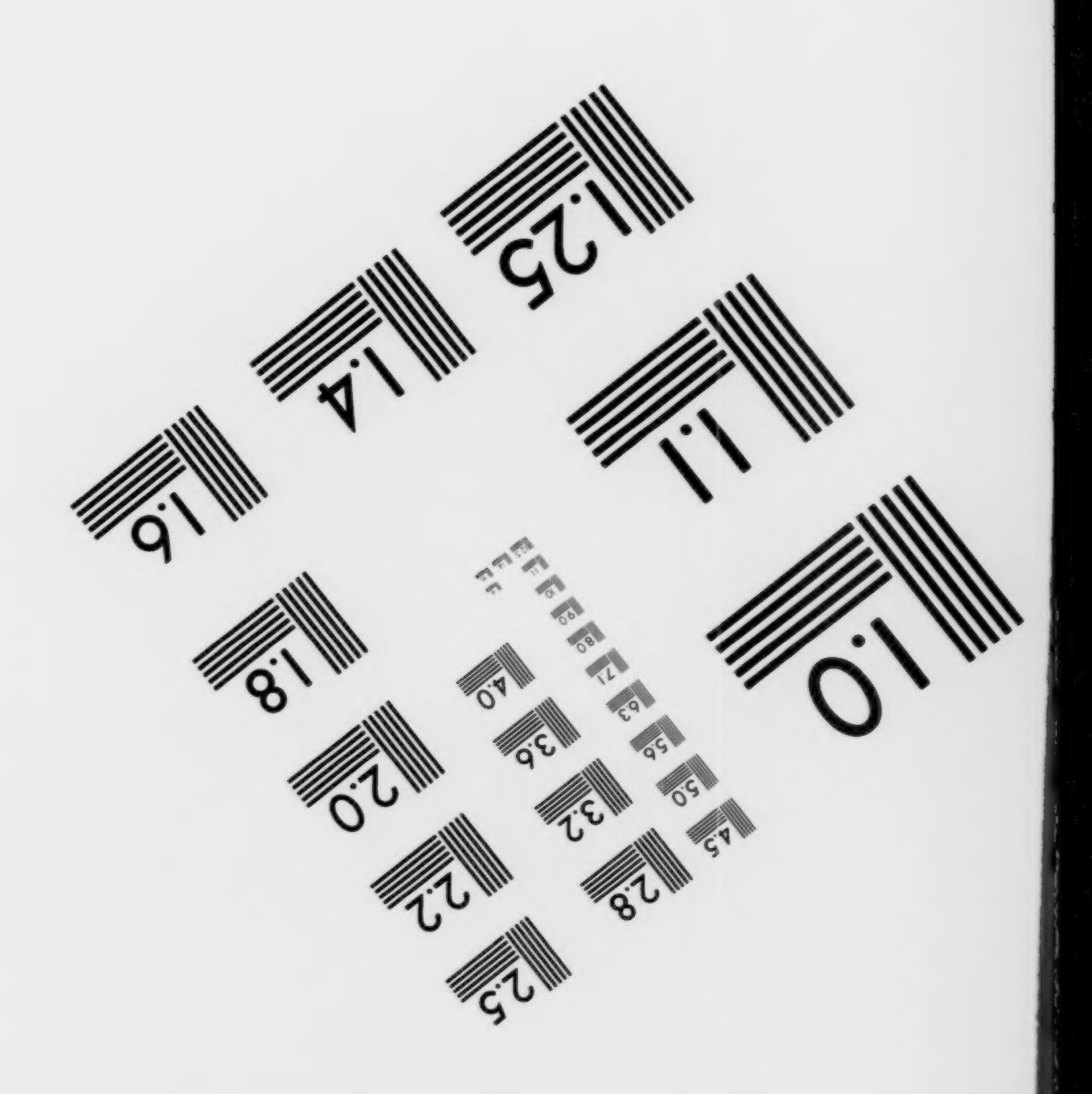
1100 Wayne Avenue, Suite 1100
Silver Spring, Maryland 20910
301/587-8202



MS303-1980







MANUFACTURED TO AIIM STANDARDS
BY APPLIED IMAGE, INC.

*Ms.
coll.   Persian medical manuscripts. -- ca.
no.60   1100-ca. 1900.
RARE   150 v. ; 15 x 8-38 x 24 cm.

Entire collection microfilmed as part of a National Library of Medicine preservation project: the preservation master negative is at NLM; the printing master negative is at the University of California's Southern Regional Library Facility; a positive copy is housed in the UCLA Biomedical Library's History Division.

Formerly a part of: Near Eastern manuscript collection, Dept. of Special Collections, University Library, University of Califonia, Los Angeles, and assigned accession no. 1117. Transferred to the History Division of the UCLA Biomedical Library in

CLU-M   ejf 891113   CLUHsl SEE NEXT CRD

*Ms.
coll.   Persian medical manuscripts. ... ca.
no.60   1100-ca. 1900.   (Card 2)
RARE

March, 1986.

Finding aids: Annotated and indexed list available in library: Richter-Bernburg, Lutz, Persian medical manuscripts at the University of California, Los Angeles : a descriptive catalogue (Malibu : Undena Publications, 1978)

1. Medicine, Arabic. 2. Manuscripts, Medical. I. University of California, Los Angeles. Louise M. Darling Biomedical Library. History and Special Collections Division. II. Series: Near Eastern manuscript collection ; no. 1117.

CLU-M   ejf 891113   CLUHsl

Persian Medical Manuscript Collection

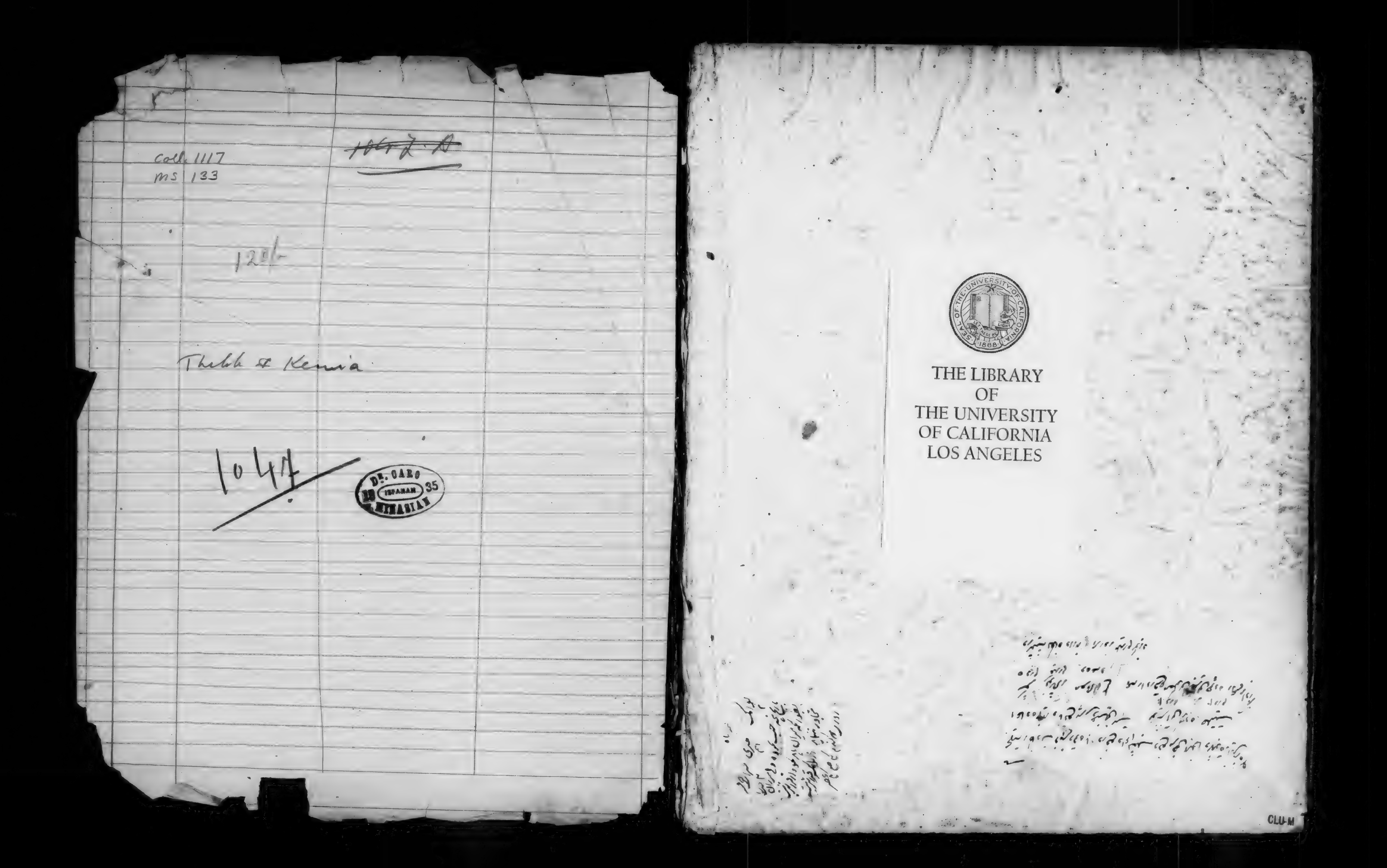
Ms. 133

Author: Not given

Title: Not given. Appears to be an epitome of a general work on modern medicine.

65 fols., 10 x 8 in.
(254 x 204 mm.)

Ms. not catalogued in Richter-Bernburg. Description supplied by Dr. Hossein Ziai, Department of Near Eastern Languages and Cultures, UCLA (June 1990).


Coll. 1117
MS 133
1047
ISFAHAN
35
THE LIBRARY
OF
THE UNIVERSITY
OF CALIFORNIA
LOS ANGELES
CLU-M

و آن نیز بر دو قسم است اول آنکه در طبیب حاذق اصطلاحات طب که دستور العمل ان احد بنمعه بر مطالعه کتب طبیه [illegible]

نموده اند و آن صاحب تحفه شاکر و کتاب اسنیه و متابعت اقوال کرده قرابادین الاطباء [illegible] و تجربه ایشان [illegible]

عام نشود و اکثر اوقات خطا کنند دوم آنکه ملاحظه اوقات خود صرف مطالعه و حفظ کلیات طب نموده علم [illegible] از ا

حاذق اخذ نموده و تعلیم معالجه و ترکیب ادویه استعمال کرده و معرفت ادویه و اغذیه و آنچه متعلق بالعمل که در صناعی تحصیل نموده

شاید خطا کم کنند و اکثر معالجات جیده از او بظهور رسد تا خصال این کلمات و مصداق این مقالات آنکه عزیز این ضعیف

حرکت نموده که مجموعه که مشتمل باشد بر مجربات اطباء از ترکیب مشهوره و مجمله در دستور الطبیب از زبده السموم [illegible]

تحریر نماید با وجود قلت بضاعت و عدم استطاعت بحکم المامور معذور ملتمس مشار الیه را ما کرده تمه از دستور العلاج و نظر

مجربات مذکوره که از قرابادینات انتخاب شده بیان نموده و بالله التوفیق و علیه التکلان و این مختصر مشتمل است بر مقدمه

و دوازده باب و خاتمه مقدمه در بیان سلوک طبیب و خلق و طور او و کیفیت سؤال از بیمار و تشخیص احوال [illegible]

و طریق معالجه الکاید و قانون معالجات متفرقه و آنچه تحقیق امراض موقوف بر آنست باب اول در معرفت ادویه [illegible]

ایجاز و کیفیت ترکیب آن و طریق ساختن معاجین و اقراص و طریق اشربه و ادهان و مراهم و اطلیه و فتیل [illegible]

دوم هم در معالجات امراض دماغی که اسباب و علامات آن در کتب طبیه مدون است و نسخ تراکیب که

مستعمل عصریست و سبب کثرت بعض علاجی مستغنیات باب سیم در امراض عینی از هر در دسته [illegible]

و باره اعمال بد باب چهارم در امراض اعضاء رئیسه و تحت آن از نزله و حلق باب پنجم در اعضاء تنفس

باب ششم در آلات غذا باب هفتم تنفس باب هشتم در اعضاء تناسل باب نهم در [illegible]

باب دهم در امراض جلد و آنچه تعلق بزینت دارد باب یازدهم در اورام و بثور باب دوازدهم

در حمیات خاتمه در دستور حرب [illegible] و آنچه مخصوص [illegible] است اما مقدمه

حمیات عفنه و آن عبارت است از تب باشد حرارت او بالذات خلط نبود و آنرا اگر که و آن [illegible] القلب و روح [illegible] عفونت است

و آن حرارت که بالذات اخلاط میشود و فاعل ثبت که آنرا متعفن میگردانند و آنرا گرم میکند آنرا [illegible] گویند و آن [illegible] و [illegible] خون [illegible]

[illegible] و [illegible] متعفن میگرداند و این عفونت بر پنج که تعفن او در خارج عروق است یا در داخل عروق است اگر داخل عروق است از حمیات [illegible]

کنند و حمیات او چهار است اگر خون متعفن شود مطبقه دمویه و اگر صفرا بود محرقه و اگر بلغم بود [illegible] و اگر سودا بود [illegible] و اگر تعفن

در خارج عروق شد [illegible] و [illegible] و [illegible] از آن حمیات دائره متولد شود زیرا که هرگاه خارج عروق متعفن بود بسبب [illegible]

[illegible] و تا آنکه [illegible] جمع شود و این خلط اگر صفرا بود دائره [illegible] و اگر از بلغم بود [illegible] و اگر از سودا بود [illegible]

و تعفن دم در خارج عروق [illegible] و آن [illegible] بود و این انواع حمیات مفرده است اما حمیات مرکبه ترکیب آن یا از [illegible]

بود و مجموع ترکیب [illegible] و [illegible] یا از [illegible] مجموع ترکیب [illegible] یا ترکیب آن از انواع [illegible]

[illegible] یا [illegible] دائره یا ترکیب آن از اصناف نوع واحد بود و مجموع ترکیب [illegible] و [illegible] هر یک [illegible]

و [illegible] عفونت سبب [illegible] است [illegible] اعضائی که [illegible] مستعد قبول

فصل سوم در نبض و آن حرکتی است از اوعیه روح و عبارت از قلب و شرائین باشد و هر نبض مرکب است از انبساط و سکون و انقباض و سکون [illegible]

جهت جذب نسیم و دفع دخان است و اجناس نبض ده است جنس اول مأخوذ است از مقدار انبساط و اقسام بسیط آن نه است اول طویل

و آن نبضی بود در حال حرکت اجزاء او اکثر در طول محسوس شود و سبب آن شدت حاجت ترویح بود و کثرت قوت و صلابت [illegible]

قصیر بود و آن در مقابل طویل بود سیم معتدل در قصیر و طویل بود چهارم عریض و آن نبضی است که اکثر اجزاء او در عرض بود [illegible]

معتدل در عرض و ضیق بود هفتم شاهق است و آن نبضی است که اجزاء آن در بلندی بالا محسوس شود و سبب آن شدت حاجت و [illegible]

الت بود [illegible] منخفض است و آن در مقابل شاهق بود نهم معتدل بود در شاهق و انخفاض و از [illegible]

و آنچه مشهور است و [illegible] است اول عظیم است و آن نبضی طویل عریض عمیق بود دوم صغیر است و آن در مقابل عظیم بود سیم

معتدل در عظم و صغر چهارم غلیظ است و آن نبضی است که در عرض و شاهق زاید بود پنجم رقیق است و آن در مقابل غلیظ بود ششم

معتدل در غلظ و رقت بود و جنس دوم مأخوذ است از زمان حرکت و آن سه قسم است اول سریع است و آن نبضی است که زمان حرکت

نهایت کوتاه بود و سبب آن شدت حاجت بود دوم بطئی است و آن در مقابل سریع است سیم معتدل در سرعت و بطؤ

بلکه اگر طبیب بحسب تقدیر معالج بزرگان شود باید که مزاج ایشان را امتحان نماید و انحراف مزاج از مزاج

اصلی ایشان بداند و بحسب مزاج هر یکی از ایشان فصد و [illegible] و بلاد مستعد هر مرض که باید موافق و در تقدیم محفوظ [illegible]

و عادات و تدبیر [illegible] داند که بحسب قضاء و قیمت مرکب معالجه متفرقه شود [illegible]

اگر با عوام الناس باشد و بعضی اوقات مجلس خاص را ... مطلبی که هر روز [illegible] از اوقات فریضه در مطب نشیند

و بیت او مجبر باشد و فقرا را از حکم ... الملک داند و [illegible] در میان [illegible] سؤال از غنی و فقیر

اجابت کند و وضع مطب بنحوی که کمردان و زنان در آن نشینند و عقب آن غنیا را که و طبیب

فقرا فرو نگذارد و سلوک انبساط و حکم اعتدال کند و هر روز که اول اگر روی باشد [illegible] طبیب باید در

امراض عارضه خوض کند و عذر خواهد و اگر علیل باشد در مطب نشیند و بیماران را [illegible]

باید اول از تدبیر سابق سؤال کند و سن و مزاج [illegible] ایشان بشناسد اگر بیمار عاقل باشد که از بشره و [illegible]

تشخیص میتوان کرد از عمر و مولد و عادات و قلت و کثرت حیض و کیفیت ماکول و مشروب معلوم

دارد و اینها را ملاحظه نماید و اگر بعضی از اینها بیند از پرستار احوال پرسد پس ملاحظه قاروره نماید و عوارض نبض

معلوم کند و ایشان را نبض بگیرد و مجموع را تطبیق داده اگر مرض ظاهر شود اهمال نموده مرتبه دیگر احوال

و عوارض معلوم نماید تا جنس مرض و نوع مرض مشخص شود پس از بعضی جزئیات روز اول تشخیص نشود سعی

نماید تا در ایام تزاید معلوم او شود که تدبیر ایشان فایده بکند مثلا بیماری که تب داشته باشد و از احوال و قاروره او

حس شد که صفراویست معلوم شد و نوع آن عیب لازم است تشخیص نماید [illegible] این مرض

عرض عام دوم اگر غلبه خون بحسب مزاج و سن و فصل و عادات و سایر امور عشره بوده باشد فصد

و الا بسبب تقلیل رطوبت و احتراق صفرا ضرر کند و این در ابتدا معلوم طبیب نیست و تدبیر معلوم

چنانکه شیخ الرئیس در علاج حمی صفراوی فرموده که اگر در این تب غلبه خون باشد فاما منع [illegible] فصد را

بچند روز مهلت کند و خون بگیر بر این که در تب مطبقه و موی اثر عکس است و غیر العلاج در نضج و تنقیه مواد اینکه بازاله سبب موقع عارض لعلی دارد

و اگر ماده مرض قوی باشد و قوت مریض هم عدت نکند یا در سن شیخوخه باشد یا مرض است که محتاج به تنقیه و استفراغ بسیار باشد و بنیه بیمار متاب آن نبود

نه باید که در معالجه رفق نکند و بسیار از احوال مریض خبردار باشد مثلا استفراغ عارض بر کسی شود و تدبیر از قبیل معالج یا از عقب مریض شود و قوت

ضعیف باشد پس انتقال باسهال باید که ظاهر است که طبیعت مباشرت تام با مرض سابق کرده و طاقت مقاومت ماکول ... الحمی ... و اگر چه قوت

فی الجمله باقی باشد و در بیان قوانین علاجیه رجوع به اصحاب الی شیخ الرئیس که منتخب آن در کتاب موجز قانون مسطور است نموده و قسمت اندامیه یا قسم اول

در معرفت ادویه و کیفیت ترکیب آن هر که شناختن ادویه بمجرد مطالعه کتب ادویه و اعتماد بر قول تجار و وقوف عطاران کافی نیست باید که طبیب

بتقریر معرفت حاصل کند و ادویه غریبه مکرر دیده باشد و بنام و نشان آن از استاد کامل محقق نزد دیگری که اول اشخاص که فرق کنند اولا در ادویه خاص

مغشوش و این بدان توان کرد که طبیب عارف باشد که غش هر چیز بکدام توان کرد و شاید مثل ال که بزیت عتیق غش کنند و بقمریاس که السلاطین

مغشوش سازند و این در عصارات بیشتر کنند و معضر اکثر ادویه مشتبه به بعضی باشد که مکرر امتحان کرده باشد چنانکه در بیان بعد ... قسط درخت

مشتبه و بعض عصارات که در طعم و لون شبیه باشد به بعضی و تمیز ما بین دواء طبیعی و دواء صناعی به نظر تجربه داشته و تمیز میان عصارات دیگر و از

که از بلاد بعید آورند [illegible] و غرت آن شعبه آن و جسد و در آن شبیه آن سازند چون شیرخشت و امثال آن

لادن که از بحکیش باشند و بحسب انواع در بلاد و ضعف مختلف شوند چون افتیمون نباتی و افسنتین رومی و بطور ... و کاکو ...

و کبابه و کرمانی از جهت قوت و ضعف مختلف باشند و همچنین معرفت به نباتات ادویه چنانکه بعضی تمام ... و در

جزان که ... و ایام آوردن آن نباتات ... و قوت اینها را که از ... نیمه ... ضعیف ... اصول ... و عرق

و عاقرقرحا ... قوت اینها ... و نیز الکبوت و شاه ... اصول ... در نباتات ...

مانند ... از بزور ... بزر القرع ... و بزر البطیخ و حبوب منقیه نزدیک است به بزور ... متعرفه تلف

و بعضی کدکان و فستق و لهذا ... حفظ ادویه مفرده و ترکیب ادویه مسطور است اما کیفیت ترکیب

و آن را هم

و آن بر دو قسم است یا امتزاج جزئیه مفرد که [illegible] و مفتح و منضج معجون نباشد یا قرص یا حب و سفوف و آن نیز

بر دو نوعست یا معاجین و تراکیب که [illegible] حیث المزاج و قدر مستعمل [illegible] در اداره و طریق آن

خود مسطور است و قسم ثانی آنکه طبیب خود اختراع نماید [illegible] معرفتش ترکیب ادویه حاصل کرده باشد [illegible]

تقدیر حسب عارف باشد اما باید که ترکیب [illegible] اصلاح [illegible] نکند و آنچه خود ترکیب کند [illegible]

[illegible] و در تجربه که و نوع دیگر امتزاج مفردات جهت طبخ مثل اشربه و مطبوخات منضجه و مسهله و طریق

ترکیب آن است که ملاحظه اغراض باید در هر یک از ادویه که سمیت داشته باشد یا عضوی از آن متضرر شود

باید ادویه که مصلح آن باشد ضم کند و اگر از مقدار مستعمل زیاده و نقصان باید کرد بحسب مزاج و سن و قوت در این مقام

جایز است بر خلاف معاجین که مجموع آن ترکیب [illegible] دارد و مقدار مستعمل بعد از ترکیب در آن قلیل

مزاج بعض [illegible] و ملاحظه اغراض است که مثلاً منضج جهت نضج مواد غلیظ بدهند باید که بحسب قوت

و [illegible] زمان جدید باشد و در امور رقیقه بالعکس چنانکه [illegible] قویه

النضج [illegible] و بعضی [illegible] در انواع دیگر از آن نضج باید و مسهل و مسهلات اگر غرض اسهال صفرا

باشد باید که به مسهلات صفرا اقتصار کند و خلطی دیگر حرکت ندهد و اگر طبیعت خود قوت [illegible] سودا

[illegible] مسهل [illegible] اخلاط هر گاه [illegible] باشد و اگر غرض اسهال جمیع

اخلاط باشد مسهل جامع [illegible] و در منضج نیز رعایت [illegible] مراعات ادویه مخصوصه لازم

مثلاً در امراض دماغ اسطوخودوس که مختص به دماغ است در منضج و مسهل داخل کنند و در [illegible] که

ادویه مفصلیه است در اوجاع آن [illegible] منضج [illegible] که منسوب به آلات

تنفس نیست [illegible] و در ادویه حقنه اهلیلجات نفع نکند زیرا که عمل [illegible] و آنچه در حقنه استعمال

[illegible] در بعضی نسخ بنظر رسیده که در حقنه استعمال اهلیلج کرده اند [illegible]

و اگر [illegible] باشد و اهلیلج جهت اصلاح رطوبات و حبس [illegible] حقنه جایز است و این در حقنه [illegible] استعمال

و الا در حقنه [illegible] که ازاله سبب مخصوص است باید که رعایت [illegible]

معده باشد ازاله اخلاط [illegible] و ادویه صداع [illegible] مع المنفع [illegible]

[illegible] امور [illegible] بطریق مشهور [illegible] محتاج است و اما طریق طبخ جلاب و شربت و غیر آن

جلاب [illegible] اصطلاح [illegible] عبارت از شربت [illegible] است مطلقاً و بعضی گفته اند که [illegible] جلاب [illegible]

عرف متاخرین آنچه در کتب باسم مطبوخ و منقع ذکر شده جلاب گویند و طریق طبخ آن چنانست که [illegible]

استعمال خواهند کرد [illegible] آنچه [illegible] مخصوص کنند [illegible]

در آب صافی [illegible] و [illegible] که قوت آن در نقیع و طبیخ [illegible] ضعیف [illegible]

الصباح [illegible] طبخ [illegible] صاف نماید [illegible] جلاب [illegible] و اگر [illegible] کنند باید که

اول روغن بادام [illegible] در آن [illegible] کنند [illegible] و اگر اهلیلجات در جلاب [illegible]

کرده [illegible] و اگر [illegible] افاضه کنند [illegible] جلاب [illegible]

[illegible] اهلیلجات [illegible] و اگر طبایع قبول [illegible] حبوب [illegible]

جلاب [illegible] اگر مسهل ضعیف باشد [illegible] و [illegible] الصباح جلاب [illegible] و اگر مسهل قوی [illegible]

[illegible] استعمال نمایند [illegible] و [illegible] و در این مقام [illegible]

نمی‌کنند و هرگاه شیاف استعمال کنند بجهت [illegible] و امثال آن تنقیع کرده [illegible]

بنوشند و این اکثر از جلاب مطبوخ باشد و بعضی از ادویه باشد که در زمان قدیم در [illegible] امراض کمتر

استعمال میکرده‌اند و در این عصر شیوع یافته مثل آب کاسنی تازه و آب شاهتره و بعضی ممزوج با [illegible]

در تقدم بحفظ دستور معالجات استعمال میکنند باید که در بلاد شمالیه و در مزاج حاره [illegible] در فصل

بهار [illegible] باشد بجهت تعدیل مزاج یا سکنجبین [illegible] در دفع اخلاط یا ملینات و مسهلات بکار [illegible]

و در فصول دیگر انفع از جلاب باشد و جلاب [illegible] آن [illegible] است [illegible]

بنظر رسیده که [illegible] در [illegible] بحرارت میکند و این قول درست خواه کاسنی [illegible] باشد و خواه

نیست [illegible] اما آنچه باستقراء معلوم شده کاسنی بستانی که در بستان [illegible] شده باشد و مرتبه دیگر [illegible]

حکم کاسنی اول بهار دارد و [illegible] و در بعضی از کتب [illegible] مسطور است که این مخصوص کاسنی

بری [illegible] است اما طریق طبخ [illegible] است که اجزاء [illegible] که در جلاب

مذکور شد بگیرد و تنقیع نماید و اگر بری باشد که [illegible] داشته باشد [illegible] سکنجبین بزوری [illegible] و غیر آنها باید

که در آب [illegible] باشد [illegible] باید که قوام شربت باعتدال باشد

و آنچه در اصفهان هم [illegible] مشهور شده [illegible] متعارف نیست فی الحقیقه سکنجبین بزوری

معتدل است [illegible] اخلاط

میکنند و وزن [illegible] مثقال [illegible] بکار [illegible] و در این

عرض [illegible] اضافه میکنند و این مقدار [illegible] و [illegible] در این مقام [illegible] اول

طبخه

طریق تنقیع [illegible]

5

طبخه نمودم [illegible] که در ایام [illegible] مثقال طبی باشد [illegible] در ایام [illegible] مثقال [illegible] تحقیق [illegible] برابر پنج دانگ مثقال

صیرفی باشد و دو دقیقه [illegible] هفت مثقال و نیم مثقال مذکور [illegible] مثقال است [illegible] در عراق [illegible]

موافق معمول هر بلد که یک سیر [illegible] پانزده مثقال [illegible] باشد [illegible] و امثال آن که در قدیم مستعمل بوده [illegible]

نیست [illegible] با این [illegible] اسم این ادویه مذکور نیست [illegible] مبالغه [illegible] و بعضی [illegible] اطباء [illegible]

وزن [illegible] استعمال میکنند [illegible] مطبوخ [illegible] و نقصان در وزن آن [illegible]

طریق طبخ [illegible] آنچه باسم [illegible] در کتب مسطور است باید که [illegible] اگر [illegible] ضعف معده [illegible]

[illegible] استعمال [illegible] باید که [illegible] قوت مفردات آن مرکب ضعیف بود [illegible]

یا در اعماق اعضا نفوذ [illegible] و اگر [illegible] معجون [illegible] افیون باید که در جلاب [illegible] کنند [illegible]

[illegible] که اجزای [illegible] ده [illegible]

[illegible] که [illegible] کنند [illegible] ممزوج [illegible]

باید که [illegible] کرده [illegible] که [illegible] است [illegible]

[illegible] طبخ [illegible] کرده ممزوج کنند [illegible]

باید [illegible] کرده [illegible]

استعمال کنند و قوت آن [illegible] و آنچه [illegible] مزاج [illegible] در حال طبخ [illegible]

در ظرف [illegible] ظرف [illegible] و در [illegible] ظرف [illegible] مسطور [illegible]

و در [illegible] معتدل [illegible] اما طریق [illegible] که [illegible] اجزاء [illegible]

[illegible] باشد [illegible] مستعمل [illegible] استعمال

[illegible]

بهتر است اقراص [illegible] و مانند شیافات [illegible] در استعمال [illegible] که بعد از [illegible] باید [illegible]

که [illegible] باشد استعمال [illegible] و اگر غرض [illegible] حبوب [illegible] حبوب صغار [illegible]

[illegible] که [illegible] و آب [illegible] از عرق و گلاب [illegible] اما [illegible]

[illegible] در جمله ادویه [illegible] لعوب [illegible] تا [illegible] که اجزاء [illegible] در آب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

6

نوع دیگر که از رطوبت هوا و برف [illegible] و استعمال آب سرد بود قبل از آنکه بر کام منجر شود علاج [illegible] کنند [illegible]

طبع واجب و تقلیل غذا و هرگاه [illegible] علاج [illegible] که از خوردن شراب [illegible]

و ادویهٔ حاره [illegible] بارده و رطبه و اطلیه [illegible] تجربه [illegible] خشخاش [illegible] کاهو و حنا [illegible]

[illegible] و گلاب. اما صداعی که سبب آن دم باشد تدبیر آن فصد قیفال و اگر [illegible] حجامت [illegible] طبیعت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

صداع بسیار نافعست باید که بعد از تنقیه باین اشیاء نیم گرم غرغره کنند [illegible]

و [illegible] ممزوج نمایند اما صداع سوداوی [illegible] در علاج این صداع اصلاح و تقلیل اغذیه است و اقتصار بر ماء الشعیر و مزورات

مرطبه [illegible] مزوره را از [illegible] که [illegible] کرده باشند [illegible] لحم از حبوب و بقول کنند [illegible]

آن و فصد در صداع سوداوی مثل صداع صفراوی است [illegible] مشترک است [illegible]

[illegible] و آنچه در صداع بارد [illegible] بود [illegible]

[illegible] ضعف دماغ [illegible] در این صداع مراقبست [illegible]

مراد الکبیر [illegible] للسوداوی و الیابس تضمید الرأس بالفالوذج الرقیق المتخذ من لب الخبز السمید

و دهن اللوز و القرع و السکر الابیض و دهن ماء الحشائش [illegible] که عبارت از نطول [illegible]

وصف آن در باب اول مذکور شد و نطول [illegible]

[illegible] نافعست اما علاج صداع که از [illegible] باشد [illegible]

با صداع مار مشترک است بلکه محتاج استفراغ نیست [illegible] لطیفه و مطبوخات خفیفه [illegible]

[illegible] و از کثرت کلام و استماع آن اجتناب [illegible] اما علاج صداع [illegible]

اگر شرکت معده باشد تنقیه آن [illegible]

[illegible]

[illegible] علاج صداعی که [illegible]

و اگر از روایح حاره باشد [illegible] صندل و کافور و [illegible]

روایح منتنه عارض شود بروایح طیبه [illegible]

و بعد [illegible]

و اگر تب متعدد باشد [illegible] در این صداع مفید است [illegible] غذا [illegible]

فصد [illegible] و تقلیل غذا و تبرید [illegible] علاج صداع سوداوی [illegible]

میکنند و صداعی که از ضعف دماغ باشد علاج تقویت دماغ [illegible] و صداعی که از [illegible]

باشد [illegible] لحم البقر [illegible]

صداعی که [illegible] علامات آن در کتب [illegible] این صداع [illegible]

باشد و [illegible] سبب آن [illegible] از فضول [illegible]

منع [illegible] کنند و فصد در [illegible] این صداع [illegible]

[illegible]

چهار درم [illegible]

وقت خواب [illegible] قرص کوکب [illegible]

که [illegible]

دم [illegible]

[illegible]

اگر [illegible]

باشد [illegible]

و اگر [illegible]

نافع [illegible] علاج [illegible]

[illegible]

میکنند [illegible]

دار سعطات انچه این ضعیف تجربه نموده ام [illegible] شده در جرعله کرده خوب [illegible] در جرعله [illegible] دماغ [illegible] سعفار آن

دوار

برای رفع [illegible] **فصل** در بیان امراض راس آنچه از انجمله حرارت است و آن [illegible] رقیقه یا از ریاح غلیظه حارت [illegible] علاج آن اگر [illegible] باشد فصد قیفال و اسهال صفرا [illegible] و اگر بارده باشد [illegible] حقنه و حبوب مسهله و اگر سوداوی باشد [illegible] بجهت [illegible] که در [illegible] باشد و اگر ریاح باشد پس [illegible] تنقیه [illegible] الریاح [illegible] و اگر [illegible] باشد [illegible] اللّه

و تنقیه [illegible] که بسبب آن صعود ابخره [illegible] مذکوره [illegible] و علامت [illegible] اختلاف حرکات آن در عظم و صغر و قوت و ضعف و علاج آن [illegible] تنقیه [illegible] و [illegible] باشد [illegible]

صداع

عبارت از [illegible] چشم است [illegible] و سبب آن [illegible] باشد که تازه حادث شده [illegible]

سبات

[illegible] **سبات** [illegible] که زمان آن دراز باشد سبب آن [illegible] سوء المزاج بارد [illegible] علاج آن [illegible] مزاج [illegible] مولد غلیظه [illegible] باشد و با لجمله تنقیه بلغم و [illegible] مزاج [illegible] در تریاق کبیر و معجون [illegible] المزاج و تنقیه [illegible] حقنه لینه و [illegible] باشد فصد قیفال و حجامت ساق و اگر [illegible] حجامت مذکور [illegible] شرط [illegible] احتمال مریض [illegible] که [illegible] سبب [illegible] حال [illegible] باشد علاج [illegible] و [illegible] رعایت جانب دماغ و تقویت و غیرها

سبات سهری

سبات سهری [illegible] و علاج آن [illegible] معروف [illegible] و خصوص و آن [illegible] دماغ عارض شود [illegible] باشد [illegible] که [illegible] باشد [illegible] آن باشد که [illegible] باشد [illegible] علاج آن [illegible] دماغ [illegible]

سهر

سهر [illegible] باشد سبب آن سوء المزاج بارد [illegible] باشد [illegible] دماغ [illegible] و [illegible] روغن [illegible] اللبوب السبع در [illegible] اغذیه [illegible] دماغ [illegible] و [illegible] باشد علاج [illegible] دماغ [illegible] المزاج [illegible] مطبوخ [illegible] مذکور [illegible] منفذ [illegible] کنند و [illegible] روغن [illegible] کرده [illegible]

الصفراء

مرة الصفراء نموده پس [illegible] مذکوره [illegible] و اگر سبب [illegible] باشد علاج [illegible] باشد و اگر رجوع [illegible] و اللّه اعلم [illegible]

نسیان

نسیان سبب آن برودت [illegible] مزاج دماغ [illegible] و علامت آن [illegible] علاج آن تسخین [illegible] با غذیه حاره رطبه [illegible] آب گوشت بره و [illegible] و اگر [illegible] و تحلیل [illegible] تنقیه [illegible] تقویت دماغ و استعمال [illegible] کنند [illegible] با لجمله [illegible] دماغ [illegible] مالیخولیا [illegible] که [illegible] دماغ [illegible] و آن [illegible] و آن [illegible] علامات [illegible] در کتب [illegible] مسطور است و علاج آن با لجمله [illegible] فصد [illegible] و [illegible] باشد [illegible] لینه و اگر [illegible] سوء [illegible] حاره [illegible] و اسهال طبیعه [illegible] رعایت [illegible] و تقویت [illegible] مذکوره [illegible] و [illegible] حمام [illegible] مطبوخ [illegible] و [illegible] دماغ [illegible] روغن [illegible] اللبوب السبع [illegible] و [illegible] استعمال [illegible] و [illegible] جبوب [illegible] امراض [illegible] که [illegible] دواء المسک [illegible] علاج [illegible] مذکور [illegible] امراض [illegible] که احتیاج [illegible]

صبادا

[illegible] که [illegible] علاج آن [illegible] و اگر [illegible] و [illegible] مالیخولیا از تنقیه و غیره [illegible] منضج [illegible] باشد [illegible] مزاج [illegible] امراض مذکوره [illegible] و [illegible] دماغ [illegible] از [illegible] مطلق [illegible] در جمیع انواع [illegible]

الصداع

کابوس

و اصوات لیّنه که موجب حزن شود و امثال آن مفید بود کابوس علّتیست که گویا شخصی در حالت خواب بر روی
مردم می‌افتد سبب آن بخار حزن عفن یا بلغم غلیظ یا سودا بود و از مقدمات صرع باشد علاج حقنه ... از
صرع باشد چنانکه عنقریب مذکور شود صرع سدّه ناقصه است در دماغ و سبب و علامات آن نزد طبیب مجرب
مشخص است علاج در وقت نوبه افاقه بود مشمومات خصوصاً جند بیدستر و شونیز و ... کوفته بفتیله [illegible] که

صرع

که لیکه آلوده باشد در منخرین وضع نمایند و بستن اطراف و بالجمله تدبیرات افاقه صاحب غشی که در باب آن مذکور
و بعد از فصد و استفراغ خلطی که موجب ... و تنقیه دماغ و تقویت مزاج و اسهال طبیعت بحقنه لیّنه و موسطه و مالکه و بعد از تنقیه
معاجین کبار خصوصاً مثرودیطوس و تریاق کبیر و ماء الجبن و ... و معجون نجاح اگر صرع سوداوی باشد معالجات مذکوره
در باب سودا ... و تعلیق ... خصوصاً ... عظیم دارد و این معالجات در سن ... و ... تا اوایل شباب مفید بوده و بعد از
سن وقوف فایده نکند و مریض ... حقنه کرده ... بعد ... و بعد از تنقیه نافع باشد و اگر سبب
ام صبیان طول ... علاج باشد ... تا که مصروع ... باشد و ... در اغذیه ... که در باب ... مذکور شد اما
اغذیه ... و ... رطوبت بوده ... روزها که ... تقلیل اغذیه لازم باشد سکته عبارت از

سکته

ارسده تامه در دماغ بود و از علامات ... علامات آنکه ... مریض کشند اگر ... مرئی شود سکته بود
و الا میت باشد و این علامات ... شود که تنفس ظاهر نشود علاج آن اگر ... حارت ... تا به ... از آن که ارید

علامت

و اگر بارد باشد اگر علامات خون ظاهر باشد فصد ... و ... که بلغمی باشد حقنه موسطه و مالکه موسطه
و بعد تدبیری که در افاقه صرع مذکور شده و ... اگر مقصود باشد بدل آن که در باب ... مذکور ... بعد
مزاج و تنقیه و تقویت دماغ ... احتیاج تا به تنقیه ... که ... وضع کنند تا احتراق ... نمود
... قی ... بر روغن ... الوده ... تا ... وام
العمل ... و ... کبوتر بچه و ... بالا ... آیت و

فالج

معلوم ... مرطوبات ... منع غذا تا سه روز و جنس فالج در عرف عام عبار
در استرخاء اعصاب ... طول و سبب آن عدم نفوذ روح
عضو

با عضاء حساسه ... که با عدم قبول اعضا باشد و اگر ... بود از تشنج عضو که در غرض عصب واقع شود و قابل علاج نیست و اکثر
در باب ... باشد تدبیر ... در ... باب ... دلو ... الفوری ... اطراف تقویت نمودن و منع غذا ... المقدور در
... اول آن ... روز باشد ... اغذیه ... باشد اگر علامات حرارت ظاهر باشد ... تنقیه
موسطه ... و بعد از ... اول منضج و مقطع ... منضج و مقطع و مسهل ... نافع است ... نیز
کبیر و ... و اگر علامات غلبه خون ظاهر باشد فصد قبل از منضج جایز است و الا ضرر کند و بعد از تنقیه ... مروعین
و قسط و فرفیون ... و چند بیدستر مفید باشد و اگر ... مزاج ... مسهل باشد در آب ... و ... و با
کرم که عبارت از ... کبریتیه باشد استحمام کردن و حمامی که آب ... داشته باشد نافع است و استحمام با آب عذب ... مضرت زیاد

لقوه

و منع آب ... باشد و ... آن ... و ... غالب باشد ... با آب ... لقوه کشش ... است
باشد چنانکه ... و ... ظاهر شود ... و ... متعذر باشد بسبب آن تشنج یکی از ...
و ... علاج آن علاج تشنج امتلائی ... چنانکه مذکور خواهد شد ... و علاج ... فالج باشد چنانکه ... دکر

تشنج

تشنج علتی باشد در عصب که بسبب آن متحرک شود عضو ... در ... و ... و ... گویند یعنی ...
و ... و تشنج ... بلغم غلیظ باشد و آن تشنج امتلائی است و دفعه حارت نبود علاج آن استفراغ بلغم است
دفعه ... علامات غلبه خون ظاهر باشد ... مرض ... تنقیه در ... باید ... و بعد از
نضج تام ... عضو ... که در فالج مذکور شد و تشنج ... که عارض اعصاب شود ... و علامات ...
اسباب مجففه است ... اسهال مفرط و تعب ... ... که عارض شود ... و ... تشنج ...
... علاج ... ... علاج ... که ... ...
... مذکور شد ... مجربات ... عضوی که تشنج داشته باشد ... متنفس شود و اکثر
... در ... و ... چنانکه مذکور شد ... که تشنج از ورم
عصب حارت نبود علاج آن ... که ... و ... سبب تشنج ... عصب باشد ...
... و علاج ... مزاج ... الفور ... که در ... نمود
کرده باشد

تقویع کرده شده باشد [illegible] علاج آن اگر دموی باشد فصد و مدلیّنات طبیعت [illegible] و اگر صفراوی باشد اسهال صفرا [illegible]

الصفراء [illegible] شراب [illegible] مجرب [illegible] و اجتناب از حرکات در مطلق [illegible]

[illegible] و تعلیق [illegible] الکیفیه [illegible] و حقیقة القلب [illegible]

[illegible] نافع بود و این جمله [illegible] عضوی که منصب [illegible] رفع [illegible]

و منع انصباب [illegible] و مخدرات نافع باشد

باب سیم در امراض عین و طریق تنقیه و اکتحال [illegible]

بدانکه طبقات [illegible] و رطوبات [illegible] و علامات امراض عین در کتب مطولات [illegible] طبیب محقق [illegible]

العلاج [illegible] و بالجمله [illegible] در رساله ذکر خواهد شد [illegible] رساله چشم [illegible]

اسباب خارجیه [illegible] بلکه [illegible]

المزاج [illegible] دستور [illegible] اخلاط اربعه باشد اکثر [illegible]

و ماده سودا دستور [illegible] قیفال [illegible] صفراوی و اگر [illegible] فصد دیگر [illegible] اگر احتیاج [illegible]

حجامت [illegible] در جمیع کتب حجامت [illegible]

[illegible] که این موضع را حجامت میکنند [illegible] پس اصلاح اغذیه [illegible]

و بالجمله تدبیر لطیف و اسهال [illegible]

هر یک [illegible] استعمال [illegible]

[illegible]

و تحت [illegible] حجامت ساق [illegible] قیفال [illegible]

و فصد [illegible]

[illegible] صغیر و حب الذهب [illegible] مسهلات [illegible] امراض دماغ و چشم [illegible]

شربت [illegible] فصد [illegible]

[illegible]

پس [illegible]

بلی

پس [illegible] و اگر [illegible] علاج [illegible] اغذیه و اگر فصد [illegible]

[illegible] فصد [illegible] علم [illegible]

[illegible] رطوبت [illegible] ضعیف [illegible] دستور [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دماغ [illegible]

[illegible]

رطوبت [illegible] دستور [illegible] امراض اجفان [illegible] جفن [illegible]

[illegible] دستور [illegible]

[illegible] فصد [illegible] جفن [illegible]

[illegible]

[illegible] جفن [illegible] علاج [illegible]

[illegible] جفن [illegible] التصاق اجفان [illegible]

[illegible] فصد [illegible]

[illegible] جفن [illegible] دستور [illegible]

[illegible] جفن [illegible]

[illegible]

[illegible] جفن [illegible] دستور [illegible]

[illegible] سبل [illegible] دستور [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اول بو

سقاط لقط

اول بود و چشم بطریق صحت باشد و قسم ثالث را سبل سکم نامیده‌اند اگر آن سبب رطوبت غلیظ بود منع بصر کند و قرحه سبب نفوذ

دستور نوع اول فصد و اسهال و ادامه حمام برخلاف معده و تکمید با کحل مانند جرب یا سلیقون در وسط و امثال آن و تلقیم و بعد از آن تنقیه سبل ملقط

کنند و لقط بر دو طریق کنند یکی آنکه بخیوط و قطعه عروق سبل را سلک کشند و ازین و اگر شده بمقراض لقط کنند دیگر

که بعضا از آن چند قلابت لقط بر آنچه بلند گردد عروق را بردارند پس بمقراض بچینند و مطلوب سوی که در تسمیه گرفت نگاه دارد و نوع

دوم اول علاج [illegible] اگر کفایت نکند [illegible] که عمیق و عمیق توان کرد بعد از آنکه والله یا کحل مذکوره نفرید تنقیه الکحل آنکه شناق

شناق

زیاده از ماده تحمیه باشد که در پلک بالا ظاهر شود و چون سنگین بود و سست باشد و ماده تخمیه بپلک چشم جسبیده باشد و علامت شناق

آن باشد که برابر که پلک را در انگشت مقوسه نگذارند پس انگشت را منفرجه سازند انتفاخ در وسط ابعاض ظاهر شود سبب

رطوبت غلیظ و استرخاء جفن بود و بهذا اکثر عارض صبیان و مرطوب مشهود دستور استفراغ بدن بفصد و اسهال و تنقیه دماغ و

صلاح غذا و تکمید باید که ضماد پیش مملحه و جوشیده باشند چون بابونه و خطمی و اکلیل الملک و مانند آن و فرحل حمام و اکتحال

بسلیقون کبیر و اکثر مذکورات کافی باشد عمده دستور آنست که اول ولتاس منع رطوبت رانی کند از ما عرض پلک

پلک چون گکه منقطع یعنی استره جراحی بحمل شحم بریده در انگشت باشند تا شحم بیدا شود پس بخرقه کتان شحم از پلک بیرون

کنند و از جیب ریت حرکت دهد تا بالکلیه اخراج شود طرفه

طرفه

[illegible] نقطه سرخی بود در سطح ملتحمه از خون تازه که غلیان کرده باشد

با از ضربه و نقطه حارث بود علاج فصد و اسهال و تقطیر خون کبوتر فاخته و خون ازین بر کشته باید و دستور مذکور بکار دارند

ظفره

ظفره یعنی ناخنه عصب را ادیت که در ملتحمه حادث شود و اکثر از ماق انسی ابتدا کند و گاه از ماق وحشی و ما تند لحم

ماق نزدیک باشد و از سطح ملتحمه تا قرنیه ترقی کند و لاقرنیه تیره چنانکه منع ابصار کند و سبب ظفره باب سبب نزدیک است

با جمله اگر کثرت فضول از جراحات شود دستور اگر رقیق باشد بعد از فصد و اسهال اکتحال کافی است و شیح و زنگار

و باسلیقون کبیر و اگر غلیظ باشد و منع ابصار کرده باشد دستور کشط بود یا آنکه زوایه را از لصقات یعنی ملایم

رد دارند پس اگر جسبیده باشد بلتحمه فیها و الا رو هم بغضه یا ام بچکانند تا بر خیزد و شیح بر مرغ در تحت روایت

عروق خوب متمیز شود بمقراض لقط کنند بکلیتین که هیچ باقی نماند و باز زوید و فید که تا لحم ماق قطع نشود

که اعداث دمعه میکند فرق میان ظفره و لحمه آنست که لحمه سرخ باشد و ظفره غاب رقیق سفید بود و اگر حمره

امتیاز عروق بمضع و استره قطع نماید و این بهتر از چیدن بود و قریب ظفره آنست که حمل بود یکی ابره و سرم اهم

و از علقت بخره در طوبت آنست دستور آن کشط باید کرد که تمهیدت باشد بلکه با کحل ملیده الکفا ماشد سلاق

سلاق

طیرت

11

عبارت از قوی تندال پلک جسم است با جرب و شبیه شود بجرب از آن جا که بلکه در سلاق در ماق باشد و سرخ بزرد و در جرب

در تحت جفن باشد و در سلاق کم بود و بار علامات مفارق که در جرب مذکور خواهد شد در سلاق جفن لیسا سرخ شود و در سلاق کم شود و گاه

باشد که علت کهنه شود و پلک مجروح شود سبب آن ماده اکاله بورقیه است و از مولد احتراق نیز علامت شود دستور فصد و حجامت و استفراغ و تنقیه

قروح عین

تنقیه نشسته تا آن زیرش و اکسیر که با بم لعقیه و نخم مرغ و روغن گل سرشته باشند نافع بود اگر قدیم بود و لیث ف احمر لین و روغن الکحال نافع است قروح

عکس در همه طبقات عین بهم رسد لکن آنچه در غیر ملتحمه و قرنیه و عنبیه باشد ظاهر نشود بحس و تولد قرحه از استیلاء ماده لذاع باشد علامت آن سرخی

و وجع شدید با سیلان اشک و آنچه در ملتحمه باشد نقطه سرخی که حمرت آن زیاده از سرخی سایر سطح بود و آنچه در سفیده باشد و آنچه در عنبیه باشد نقطه

در حدقه [illegible] و عروق منتشر آن هم بود و آنچه در قرنیه بجاورت قرحه سوراخ شود و عوام آنرا سقف گویند و آنچه در قرنیه باشد انقسم قسمت

سطح ظاهر طبقه و آن در مواضع غایره که شبیه بدخان و غبار و کاب باشد و مجموع را باسم عام قرحه گویند و اسم قروح آنکه در سطح ظاهر بود و آن صعب

غایر باشد دستور اخراج دم بر فصد و آن زیاد قیفال جنب و اسهال شیر ز روزی مکید و بر کشاینده و فرق در قرحه کمتر گیرند و لعاب از قصه ملینی و اسهال و ادا

در فی بر هر و نفع سلاق بطبیخ گیه و تقطیع سوی و اکتحال بحب نفخه و مانند آن و سایر دستورات هر چه که مذکور شد و باید که ملک

کمنه صلبه

چیزی در چشم نکند پس قطور و زنده و زلال بر بیند و اگر زیرش در چشم است باشد بر بلوی چپ بخلیه و بالعکس و اگر قرحه در یکی آن ابن باشد علیه و کملیه

قطور باشد و شیاف ابیض با اشقی و ابیض لولو و کمنه صلبه مانیا مذکور شد که تقسیم کمنه در آن در قروح خواهد شد و این نوع کمنه عبارت از چربی طوبتی

شعر منقلب

تحت طبقات باشد بیا قرنیه و مانند قرحه لفظه و از بود اما سفیده باشد و سوراخ نشود بلکه تخلیه رسد و در موضع لفافات ذکر کرده

دو در اکثر کتب باسم کمنه بنظر رسیده و علامات و دستور هر که در شده والله اعلم و بعد آن حقیقتی از دستور قروح است که ذکر شد شعر منقلب

موی رکشته باشد رو بخیم چشم و موی زیادی از زیر کان اصح علامت آن عین از ذکر است و سبب طوبت عفنه که در اجفان جمع شود دستور

داغ و اکحال بیاسلیقون و رد شیافی و امثال آن جون اجمر حاد و اخضر و بعد از آن نتف یعنی کندن موی و لیس کلیه موضع را داغ نمودن و باید

مرهم بر لفاق لکان برکشته و قطع کنند پس موی دیگر برآورد و وقت داغ پلک را برگردانند و سفیده تخم مرغ با دهن کلسرخ بعد از داغ ملید

بیاض عین

و بتجربه رسیده که بعد از نتف شعر طلای اچخر و سایر تنوعات طلا کنند در اکثر کتب بنظر رسیده و مکرر تجربه شده بیاض عین سفیدی تنک باشد

در ظاهر قرنیه یا بیاض غلیظ بود و در عمق آن دایش بعد از قرحه حادث شود و این قسم دشوار علاج شود و اگر اصلاح پذیرد بالتمام زایل شود و بعد از مرور این نوع

بتر بر بهتر اگر تنک باشد قطور بابت نوعی و عیان الدهد است و اگر غلیظ بود این کحل مجرب است سرطان لوخته نبد ابهر بعر الضب باشد پیه اشتر مرغ سوخته

کحل سرطانی

هندی طباشیر از هر یک درم اسفیداج ارزیر توبال مس راح ماهی شاخ عد بس اقلیمیا زر نعال سیر که شرزاد آن را شده باشند از هر یک درم مروارید ناسفته

عقیق سوخته و سنج توتیای هندی از هر یک دو درم ملک اندرانی بوره ارمنی شیطرج هندی مرقشیثای کف الهند از هر یک دانگ نمک دو دانگ

نرم کوفته سرمه سازند مدوسیج که شبیه سرمه باشد و آن علت از علل قرنیه باشد و آن چنان است که رده هر گود درید شود و اغلب ارین

قروح

ازین قروح حرارت شود پس اگر انحراف بنحوی باشد که آفت رطوبت بیضیه رسیده باشد علاج دشوار است و در [illegible] که ثقل
[illegible] بر سه [illegible] بعید آب پر کرده [illegible] باشد و الا اگر رطوبت متغیر باشد بدستور استفراغ و تنقیه و تقویت و [illegible]
باکیرین در رساله مذکوره و [illegible] مفید بود. جرب آنست که در پلک چشم گوشت زیاد بهم رسد و خارش کند و گاه گاه [illegible]
و آن رطوبت [illegible] بدستور آن فصد و اسهال و کحال باکحال محلله چون [illegible] و اگر [illegible] از [illegible]
[illegible] و شیاف آن نافع بود [illegible] یعنی [illegible] و در [illegible] آن توده
رطوبتی غلیظ باشد که در باطن جفن [illegible] منجر شود [illegible] آن [illegible] بدستور [illegible]
لکن شعر پدید آید [illegible] بدستور فصد قیفال و استفراغ [illegible] سعفه یعنی
[illegible] جسم علقی باشد [illegible] از عوارض [illegible] المرض [illegible] ازاله [illegible]
[illegible] اسهال [illegible] زعفران [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] شیاف [illegible] اعمال [illegible] خیالات [illegible]
[illegible] که در هوا [illegible] خارج [illegible] موجوده [illegible]
[illegible] دیگر مشاهده شود [illegible] دیگر مشاهده شود چشم [illegible] طبیعی بود [illegible]
[illegible] که [illegible] سبب آن [illegible] حس بصر [illegible] روح باصره [illegible] تقویت دماغ [illegible]
اکحال [illegible] و شیاف [illegible] و اگر رطوبت [illegible] باشد [illegible] غلیظ [illegible] استفراغ و تنقیه و
[illegible] و شیاف [illegible] اگر [illegible] نزول آب [illegible]
[illegible] نزول باشد و تنقیه [illegible] در جمیع کتب طبیه [illegible] که مذکور شد [illegible] و معالجه این
[illegible] باشد [illegible] کتب اطبا [illegible] مسطور شده در تنقیه [illegible] در کحال [illegible]
جز آن نفع تامی تمام دارد که منع انصباب مواد غریبه [illegible] اکثر اطبا ذکر کرده اند [illegible] نفع [illegible]
باب تنقیه [illegible] بیان شده که [illegible] منفعت [illegible] و نسبت به نزول الماء عبارت [illegible]
از رطوبت [illegible] که در [illegible] رطوبت بیضیه و [illegible] باشد بسبب آن از اسباب [illegible]
[illegible] که موجب تفرق اتصال دماغ شود [illegible] جاری گردد [illegible] عصبه مجوفه [illegible]
[illegible] بسبب [illegible] رطوبات [illegible] رطوبت در دماغ جمع شود [illegible] دماغی [illegible]

جرب

توده

سعفه

خیال

۳
نزول الماء

[illegible]

یعنی بسبب ضعف قبول [illegible] حیث نزول شود و گاه باشد که صداع شدید بسبب تحرک اخلاط و [illegible] رطوبات [illegible] نزول
آب [illegible] این آب [illegible] باشد و کحال [illegible] آب [illegible] آن [illegible] تمام [illegible] باشد [illegible] آب [illegible]
بدستور [illegible] اول [illegible] چشم [illegible] پرده [illegible] آب [illegible]
[illegible] طبیب [illegible] رجوع [illegible] و [illegible]
اگر [illegible] استفراغ و تنقیه [illegible] اکحال [illegible]
امتلا [illegible] که [illegible] از اسباب [illegible] عارض شود اگر از سبب [illegible]
باشد تنقیه [illegible] بدستور فصد قیفال و [illegible] عضلیه [illegible]
[illegible] نفع کند [illegible] مرغ [illegible]
[illegible] موجب [illegible] اعراض [illegible]
واقع شود [illegible] بدستور [illegible] تنقیه دماغ و اسهال قوی و اکحال [illegible]
[illegible] حرارت [illegible] منتشر شود [illegible]
[illegible] تنقیه و اسهال [illegible] غشا
[illegible] العرب [illegible] رنگ [illegible]
[illegible] مجربات [illegible]
[illegible] یعنی آب [illegible]
[illegible] سبب آن [illegible] بدستور [illegible] رطوبات [illegible]
[illegible] ماب [illegible]
[illegible] حجاب الف [illegible]
[illegible] الف [illegible]
[illegible] دماغ [illegible] بسبب [illegible] تنقیه و [illegible]

غشا

[illegible]

حجاب الف

[illegible]

قسم ثانی

والطلاء منها

[illegible]

رعاف

[illegible]

وجع الاذن

[illegible]

امراض اسنان وجع الاسنان

[illegible]

ضعف اسنان

[illegible]

دود الاسنان

[illegible]

لثه دامیه

[illegible]

بخر

[illegible]

اکال فم

کثرة ریم رقیق

ورم حنک

بیاض شفه

تقشر و تشنج شفه

ورم شفه

بواسیر شفه

قروح لسان

ورم لسان

... دفع برد و بلغمی را انفراد استفراغ ... و شربت ... بتناول حب الملک ... قی ...

اگر بلغمی ... زبتون ... باشد ... و اگر ...

الکله ... که الکله ...

اکال در ...

[illegible]

بطلان ذوق

ثقل لسان

عظم لسان

ضفدع

عرق لسان

حکه لسان

اورام الحلق

[illegible]

سقوط و استرخاء لهاة بغرغره اگر سبب سوء مزاج حار بود دستور غفی از دستور ورم و لهوی گفته است و اگر بارد باشد
غرغره بمری و عسل و شراب عالقه المجربات ماء لحم الدرنان تا آنکه سبب حرق خناق که عبارت از اشتغاء نفوذ نفس
بریه و قلب باشد و سبب آن ورم لوزتین بود که احاطه عضلات خارجه کرده باشد اسم الزعت و ورم مذکور هوای باشد و ماده
سرزین بود دستور فصد قیفالی و حجامت ساقین درک زیر زبان و تلیین طبع گفته شد لیه و غرغره برب توت نیاده با رب
عنب الثعلب و عدس مقشر و کشنیز خشک و فلوس خیار شنبر و گاه باشد که علاج لثه ما کنند یعنی استخوان شده لثه ما ظاهر
ورم از خارج و این بغیر از تعلیق علق نبود اگرچه مدار اطباء عصر ما بر آن است اختلاف است و این نیز تجربه نیست مگر آنکه ماده مباح باشد
و کیسه ای را الو موجب تحریک نشود زیرا که حوالی این عضو شریان ها بسیار است و موجب ضعف شود و اگر ورم مذکور
بجمله رخو باشد که قابل انفجار بود انگشت مالیدن و بابان نگاه داشتن علاج مروت و آنکه صلب باشد خطر است و اگر
ماده ورم بسیار تمام کرده باشد نیشتر زدن جایز است اما صغرای آنکس و التهاب و عطش و حس فم باشد دستور
اخراج دم کمتر و تلیین بیشتر و حرارت در این نوع که جمله بلغ و ساعت شرب ممکن نیست تلیین بطبوخ فواکه و بابر شربت سهل است صفرا
تا پنه و غرغره بدستور و سوی باشد و لبتی و بیش محتاج نبود و لو کمال هضرت رسد و هم تحویت در خناق صفراوی بلکه
دموی نیز باره در هرکه پرعصه را حاذق کننده در هر اطراف حلق تکمیه تا پنه و اینها مسکن و جمیع باشد و نفع بسیار کند و آنکه در کتب
اطبا و وضع خاک مقابل از خارج مطلوب است در این تخصیص نوع اقراریست فوق و سوی ضرر کند و از مشایخ به طور این
باب مطلوب است عبارت از غرغره بر اوقات است ... اما بلغمی تهیج علتی و کثرت لعاب و شدت ضیق و
وجع و موجب فم دستور حقنه حاد و غرغره بمری و عسل و سکنجبین عسلی و رب العنب و رب شقوق الجوز الرطب و موم ج
و عرق و ساق قرقره و اگر محتاج بنقیه شود بوره ارمنی و تونکار که فترد در انبوبه کرده در حلق دمند و فصد در این نوع
اگر غلبه دم باشد متعهد و الا ضرر کند اما لو داوی در آن باور باشد مگر آنکه ورم حار از لوز تدبیر بصلابت انتقال یابد و
علامات سودا المگرده لون علیل و همرفت فم دستور فصد باسلیق و استفراغ لقتنه مرتب و غرغره دستور بلغمی اضافه عملک
حرا ملبه و مرزنگوش و انجیر خشک و مانند آن خناق کلبی سبب آن ورم عضلات داخله باشد یا فقرات رقبه بنوع
ضربه و سقطه از موضع خود زایل شود یا متشنج شود یا بخلاف اخلاط مفصل شود یا انصباب مادی مالی مفصل دوار تموج
خود زایل کند و دهن از استرخاء و علی الرباط و از بابین حرکت نتواند دلهر قوای فاس نتواند برد و اگر دو
ایستاده زبان بیرون مانند کلب کلب دستور فصد علاج قوی از فصد و غیره نقوی که مذکور شد فقد فقره

رائه

رائه بالت و آن چنان باشد که ای شبه بزبان لیکن یعنی مدبر بینی که قراقان مینی نهانی گویند در دهن فرو برد و موضع ردشده را دار
و مینی بابع و هند و شخص گردن را دریت الی هرارد تا فقرات بجای خود آید و گردن لواقفات محکم حار کنند و اگر کار بانها نرفت
تا بلغ ذبحه ورم حار از عضلات از جانب حلقوم که ممر بلع است و فادر بلع باشد انه و اگر جهلک کنند از نوع ایشنیز بردن
آید و لقمه و دشوار تنفس و گاه باشد که قادر بر تکلم نباشد و چشم جحوظ کند و آب دهن باز آید و بطریق طوق از گردن تا گوش ورم احاطه کند و دستور
فصد قیفال و اوداج و دم حجامت برابر طالمه حفظ قوت و تلیین طبع گفته شده است و سپس تجویت و فصد تا بان باشد با الرقوت و فا کند و وضع وجاهی ساده
از خارج بعد از بقیه و استعمال لواه شعیر تر با و غرغره بنفع حلق چون نشین حلق کند در ممر اکل باشد و تا داد در مجری نفس باجمع و قسام
حصول وقت استلاع و مرور عمل ادستور فصد و قیفال و تعیین با الشعیر و غرغره بمانند و مزه گشته و در وقت ابلام تا اگر بسعال و بر این اسباب
تا وقتی که نضج رسد پس اگر قرحه بعد وطی و مرهم کافوری علاج کنند یعنی بر مرغ بمرهم آلوده در حلق فرو برند و با لجمله علق و شوک ما شب
کلو و خار و مثال آن که در حلق و ممر بلع ایستد دور کرده تا آنکه باقیت دم و آنده بعد بهر چند از از بکینه خرنار بزرگ بود
و مجری را سنگ کنند دستور بنا بر الم کرده و اگر بشعر در آید بعلقیت پرد و باید که بداند آن الطریق دره باشد که جزب اینه کند و مدارا نمسته
که بدر آلوده است و موجب ورم نشود و اگر الم در نکرد دستور غرغره که تنها یا با سرکه و نمک یا با سرکه که افیون در آن حل کرده باشند اینه با کم نرشیر
در سرکه ممزوج نموده غرغره کنند فوراً مرتب باشد بمیر برکه و این حقیقت نیز مجرب کرده است که در سرکه ارکان سیاه بر کرده در حلق و در باد
تا آنکه بسبب اسمی که آن دارد از حلق لقمه میلی کند و البته اقد کنند و این عمل را دو باب بکنند و اما تو و علاج آن اگر مرئی نبود یا
والاد بلعامات بر لقمه رو کند پس اگر کار نباشد تیجه که علاج از گوشه باطلقه گوشت کاد با بر شیم لیسه لعبت آلوده فرو برند پس بیرون
کشند در وقت که از موضع کاوش کرده باشد الطباق مری که هم اخبار مری که ممر اکل و شرب است از شنج علتی عصب که هر آن موضعیت حادث شود
و این عصب اگرچه واقعه ارادی دارد اما معاون بلع بوده عصب و علامت است که بلع متعسر شود اگرچه سرش باحث باشد حتی آب دادن
هرگاه لقمه بزرگ تناول کند لقمه هرگز مجری او نشاید و در فوق زوال کند و این علت کم اصلاح پذیرد و در محض لقمه شش دستور استفراغ با ارجاب و غرغره
با که تقف رطوبت کند و تقویت رطوبت موضع و بالجمله دستور معالج آنه حکاک مری که ما نشین مری فلط الدماغ لبلو گراز معده بخار از آن مرتفع
شیق و در این موضع موجب حکاک شود دستور شیته معده نفی و غرغره لیر که شده و تکیه عصب و ترسیلی حلیب سکر طبرزد با شیره
بحماده عضای تنفس بحته الصوت گرفتگی آواز از زکام باشد که بعقبه اریه فرود آید و حساس آن احساس خشونت و
لذع فدا المرضع کنه دستور دفع زکام بقرب علاش بود و با تعیه نزلات که ها سبب مزاج باشد و معطفات است ستر از طوبلات

دافع

[illegible]

نفث الدم

[illegible]

ربو انتصابی

انتصاب نفسی [illegible]

[illegible]

ضیق النفس

[illegible]

و این نوع تب منحصر بود و اگر از ریه باشد خون لعاب شده خروج کند بسبب طول سرفه و سینه درد کند و دستور به تور نفث الدم که از ریه باشد

و این هم از آن بود **ذات الریه** ورم حار در ریه از خون و صفرا و بلغم عفن بود و سبب آن نزله باشد که از سر نزول کند یا انتقال باشد

از ورم ذات الجنب و علامت ذات الریه تب لازم صعب و سرفه و تنگی نفس و درد سینه و حمرة لون [illegible] حس ثقل عطش

[illegible]

ذات الریه

سل

نفث الدم

[illegible]

شوصه

وری بود که در جنب اضلاع ملتف حادث شود چنانچه علیک بعضی شواهد [illegible] نیسته باشد و خود را [illegible] بسبب [illegible] شواهد
و شود [illegible] نیسته در اول [illegible] و [illegible] معالجات هر کدام [illegible] الا آنکه نفع [illegible] ذات الصدر و ذات العرض [illegible]
حجاب [illegible] صدر [illegible] که [illegible] باشد ذوات العرض [illegible] وقتی [illegible] و در ذوات [illegible] شواهد [illegible]
[illegible] شواهد کرد و [illegible] جواب گفته اگر ذات العرض و [illegible] ذات الصدر [illegible] جواب که [illegible]
[illegible] باشد و موضع [illegible] در ذات الصدر [illegible] ذات العرض [illegible] [illegible]
[illegible] و [illegible] شواهد [illegible] و تقویت نفس شواهد [illegible]
[illegible] ذات الجنب [illegible]
[illegible]
[illegible] قلب [illegible]
[illegible]
امراض قلب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

غشی

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

تمام بر

و تبع [illegible] بدست [illegible] تقویه القلب [illegible] اشاره [illegible] از کتاب [illegible] مثل اختناق رحم و لذلوم [illegible] قلب [illegible]
[illegible] قلب [illegible] و لکن [illegible] مرض [illegible] شود [illegible] بحموم حارث شود
[illegible] غشی [illegible] [illegible] بحرم [illegible]
[illegible] مرضی [illegible]
[illegible] ضعف قلب [illegible] تقویت [illegible]
[illegible] غشی [illegible] ضعف [illegible]
[illegible] ضعف قلب [illegible] ماء اللحم [illegible] ضعف [illegible]
امراض قلبی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

امراض قلبی [illegible]

با فصد

با عرض و اسهال با یابس فقرا و حبوب منقیه پس تقویت بجوارشات حاره چون جوارش عود و امثال آن مانند آن دستور بود و ادویه منقیه

معده مطبوخ افتیمون و ماء الجبن و مسهلات نوعا و حب صبر [illegible] منقیه مفید است و اگر از رطوبت باشد بالاطریفل [illegible] اگر [illegible]

برای تخفیف [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] و جلاب از مرطبات فالته و تغیر [illegible] هوا و [illegible] [illegible] نافع

تام [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] مفید است و اطریفل صغیر نافع و اطعمه خفیفه چون کباب و [illegible] و قلت شرب و غیر آن

رجوع معده از [illegible] و [illegible] اخلاط بود یا قروح [illegible] دستور [illegible] [illegible] دیگر [illegible] و [illegible] در [illegible] دیگر [illegible]

عارض شود و علاج آن [illegible] است [illegible] و [illegible] از طعام [illegible] حرارت شود دستور [illegible] [illegible] از طعام است

از ضعف معده [illegible] و علاج آن تقویت معده [illegible] و اقراص [illegible] این قسم مفید است و بعضی از اطبا درد معده را

چرب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اوام معده و قروح آن دستور [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

از انواع معده است از [illegible] و [illegible] و وضع [illegible] [illegible] علاج [illegible] [illegible] [illegible] ضعف

و [illegible] [illegible] اما ضعف هضم [illegible] طعام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] هضم [illegible] [illegible] دستور [illegible] [illegible]

تا سبب [illegible] از [illegible] حرارت [illegible] [illegible] اگر [illegible] از [illegible] [illegible] معده ضعیف بوده [illegible] علت

منقیه معده [illegible] پس تقویت [illegible] [illegible] اگر معده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بالعفص و تقویت [illegible] [illegible]

معقریه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] و اسهال دفع کنند تا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اسهال [illegible] [illegible] [illegible] منقیه [illegible]

لازم است و بعضی از اطبای [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

معده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حرکت [illegible] [illegible] [illegible] معده [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

با عل[illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

با نفع و گاه باشد که [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] معده و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اثر و [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] پس [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و اگر معده [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و اگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] معده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

نقصان شهوت [illegible] اشتها [illegible] [illegible] [illegible] حرارت [illegible] دستور [illegible] [illegible] [illegible] و اگر [illegible] [illegible] منقیه [illegible] و اگر [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دستور

در این قسم [illegible] و [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نافع است و گاه [illegible] [illegible] که [illegible] ضعف [illegible] [illegible]

[illegible] دستور تقویت و تفتیح [illegible] [illegible] این قسم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] معده [illegible]

دستور [illegible] [illegible] [illegible] و این قسم [illegible] [illegible] اشتها [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] معده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دستور تقویت [illegible] معده [illegible] و علاج [illegible] [illegible] فساد شهوت

[illegible] و اشتها [illegible] شهوت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] طبیعت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

فضول [illegible] [illegible] [illegible] حرارت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دستور منقیه معده از اخلاط

[illegible] [illegible] [illegible] جوارشات [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مفید است شهوت کلبی اشتهای [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دستور [illegible] معده [illegible] جوارشات [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

منقیه معده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] منقیه [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible]

والرواد ... مزاج باشد مانع الحمائل نفع کند و اگر بسبب دیدان ... لیار ریو قیض ... و جمیع انواع ار قلم و سرک لازم باشد الخ طبیعت
مقارن بود اول قبض و ... میکنند تا منفعه بحبوب ... رطوبات شود ... و قبض ... دلمعه حوارش عود بقیه آنست جوع
بقرعی برطوبت که منه ... مع عضا لو ... نماید ... و کثرت اکل ... نباید و اکثر غذا در معده ... شود و منتهی بنزد وقع
شود و عضا بتعیب ... و این علت اکثر ... نمود که ... باشد ... وقت ... اهم و تقلیل اکل
ادمان نموده باشد و این کوفت غشی را ... دارد ... در حالت غشی باشد اقاقیه ... که در غشی ذکر شد ... اوقات ... مزاج معده
صوفع اخلاط منتشه ... باشد ... دریا ... فواکه نافع باشد ... داد و اغذیه لطیف ... بود ... جوارح
اثر سرکه ... لم ... و مطیب ... معده ... لیا ... غشی اقاقیه ... [illegible]
طلب ... آب ... و حوار ... ملون ... سرد ... شرب کنند

عطش

... اگر ... عطش بیش دال
از بهار سرد ... شود عطش معده ... آن برای قسم است ... که از حرارت معده ... و طعم ... حارث بود
... سکنجبین ... دیره تخم ... سرد ... سرد ... که ... شد ... باشد
ملکی باید ... اول ... آمده ... شد ... و ... طلب ... عطش عرض ... مرض ... عطش و استسقا ... باشد
... آن ... باشد

فی تهوّع و غثیان

... عبارت از حرکت دافع ... معده ... حرکت ... باشد و تهوع
حرکت دافع ... که ... در ... شد ... و حرکت ... ساکن ... و اکثر ... از ... نقش گویند ... علاج
صفراویه سریع الحرکه ... العکس و بلغمیه ... دفع اخلاط ... ان ... باشد ... در کتب قدیم ... لکن
معده ... دفع ... و ... مزاج و عبارت ... باشد ...

اما سفات ... اما قابضه

در ... و ... و ... اثر ... از مرض ... سریع ... نفع ... و ... جمعیت ... باشد
و ... اگر ... عضو ... دیگر ... صلاح آن عضو ... و تقویت معده ... و اگر ... طعم ... باشد ... قی
... باشد ... المطلوب و اگر ...

فی الدم

... از معده ... آن ... انصباغ عرق
و ... اما ... اصلاح ... صرف ... باشد ... و ... آن ... صدری
... و ... ان ... ازمنه ... و ...

وتعرم

20

وحصر ... و امثال ذلک

فواق

... ... باشد حرکت طبیعت ... معده است ... دفع ... و این برای قسم است امتلائی و ... و ... استفراغ
از ... و ... یا از ... و ... اخلاط ... پس اگر ... معده ... آن باشد ... گرم ... از ... و دکتر ... عرق
... مزاج ... که ... بسبب ... باشد ... معده ... حرارت ... از ... آرد ... معطل ... نافع
معطل ... و ... تسکین ... نافع شد و این قسم ... و دیگر ... باشد ... و ... علاج
استعمال ... آن ... استفراغ ... و ... حرارت ... ماده ... شد ... باشد ... اصلاح ... فواق ... اول
گرفت ... بسیار ... باشد ... که ... طبیعت ... آن ... آب ... کرد ... مزمنی
و آب ... و ... در ... باشد

اختلاج معده

... معده اگر ... اخلاط بارده باشد
پس اگر ورم معده ... باشد ... غشی شود بسبب ... و ... تسکین ... معده و تقویت
آن و تقویت ... بسبب ... اخلاط ... معده ... بسبب ... عقل
طبع حارث ... حرارت ... معده ... آن ... مزاج ... باشد ... الجراح
باشد ... است

ذرب و خلفه

... از ... طبع ... فساد ... معده ... آن ... امعاء
... است ... باشد ... معده ... باشد
و آب ... و ... که ... در قسم اول ... باشد
و ... باشد ... اگر بسبب ... معده ... باشد ... حرارت
و حرارت ... ادویه ... باشد ... و این ... ان ... نافع ... و اگر مرض
مرطوب باشد ... معتبرات ... نافع است و گاه بسبب ... صفرا ... معده ... شود و علاج ... آن
با ... آب ... و اگر ... السودا ... و امثال ... دل
و اگر در معده ... باشد ... آن ... و ... باشد ... و اگر
از اغذیه ... و ... اصلاح غذا و تقلید ... و اگر ... کثرت ... باشد استعمال ... حلاوت

ادا ...

[illegible]

دبیله کبد

[illegible]

استسقاء

[illegible]

ضعف جگر

[illegible]

امراض

[illegible]

نفخه کبد

[illegible]

اورام کبد

[illegible]

فوراً در طبیعت با کمال عطش حرارت مضر بود و بعد از فصد که دیت آب مستسقی را مضر میکند از جهت تاکید است و تقلید حب الملوک در
دواجب است و شرب ریاها را بسته مضر است تا قدر از غذا استبدق آب عطش از ضعف نا شد مگر آنکه مزاج حار باشد و ادلّه
مستسقی از ماکولات قرباء و طیبا که در این زمان همه اول حب نعم شد و آب باید که از آن نخورد و آب جو بنده بعضی بود
و در ادام الکلم صغیر در لوز القند فوراً ابتدای لحمی مفید بود و این دستور العمل خلف الصدق آن حضرت حکمت عنقا عن الاکابر
مستغنا عمر امد و صاف النحریر الطاهر حکیم محمد باقر که از مهره حکمت مغفرت پناه رضوان ارامگاه حکیم عماد الدین محمد
قمی المسکن است و این ضعیف طبیب بسیار دیده و شاگرد در مطاریب اطبا کرده و جوانان عمارت تمام و بعد ملازم و مطالعه
در اکثر مولفات فن طبیب دیده و طرق المعالجه مشاهده کرده تا اکثر واقعه امروز و حفظ کم دیده و حکم از آن ساهر مالا
که این کلمات بی شایبه ریاست و اصلا اغراق بود و شربت دینار و سکنجبین روزی معتدل در یبوست و کثرت در استفاده با
امراض که مستسقی نافع است و سکنجبین دینار مفید است فوراً این قسم اکثر الاعظمی مزاج حار بود نفع تمام کند و کثرت شده این قسم از نفع
از مذکور است اما غذا اقتصار بر فروج و با امزیه لطیفه و برنج و در روز سهال مضر بود و دو یا لیمو چند است و آنان
حرام و فواکه مکروه الا نارمیس و مزوره کدو و مرض ملایم در انتهاء و حفظ در روز غیر مسهل شرطی که در آن ملاحظه مشق از ذات
باشد خصوصا بزرگ و مادران اما ذقی و آن اجتماع مایعیت بود در احشاء با غشائی که تحت مراق البطن است یعنی
صفاق و چاره دیگر که طبیب او را شرب کویند و این از ادواء المزمنه بر سبب حق دستور العلاج کبیر و ملطف بخار و بارد
حسب مزاج بعد از روزی و دواء البزور با کلم مقربات کبد و شرب شیر خصوصا شیر الحیه مایده تمام میکند و چربیه مقبض و قرص
مادر یول متروک و این قسم کم علاج نیز در طبلی لذا اجتماع یا ریاح غلیظه بود و سوا فتح در لعه نا حرارت کبد باشد
و بار رطوبت تند دستور اسهال رقیق و مکمل با حب الصلاح طحال و دواء البزور و دواء الاصول نافع بود در بعضی
از استسقاء طبلی که صاحب او را بعضی کوفته نفس شکم بزرگ و آن چنانکه باشد کمر رقیق او از تحلیل رفته و غلیظ نامند دیگر
علت شق دستور دفع صلابت و ملاحظه در صاحب کبریت که علاج از آن آب کرم مسکن بود و دا حرارت شده و به چند روز

چند آن حب صبا ح باشد که مفید شد کار داشته و در حب دیگر آن و نبات نفع کند زیرا که کبد صحیح باشد و حال علیه که مستسقی بیشتر شد و امر اض
طحال از انجمله یرقان بود و آن در قسم است سالم و آن مرکب است با آن باشد و آن که حرارت بسبب بحران اعتدال
ظاهر شد در بشره و دیگر در قسم اول زرد تر بود و باعث نقص عرق و سبخ زاید از اول زیرا که قسم اول تقضی اخلاط نیست و در قسم اول زردی در
ورم زاید از اسباب بر بدن بود و این بسبب استیلای سوداء حارث شود و سده حقیقی بود و حب احوف باشد و در قسم ثانی علامات بالعکس صورت
با بول سیاه بود پس اگر قبض از اسهال بود به سبب که بر بود داد علاج مزید و کبد بسبب مادرت ملیّن شود و بدل حرارت کند و مانع تحلیل
باشد و اول طحال کاملی از دفع نباشد دستور افراغ سودا با اسهال و فصد و الزام ابشعیر و نقیع بید و سکنجبین سالم و زردی و فصد لو زرد روز بعد
دفع سیاح و بخور تازه و ارات بسبب کثرت و احتمال عیب و لا عجب شود و حاصل در قسم اخیر مضر است و خطر بود و اگر یرقان ناهی خصوصی باشد
یعنی بحرانی که حمی منقطع شود بیرقان زیرا که عفونت با یرقان جمع شود علاج دستور آن و رعایت حفظ بجهت یرقان در قسم اول از شده است
حرارت سوء المزاج است و در دو مزاج و بار با بعضی آنها و اشتهای باشد و اکثر عارض اطفال شود و لاغر ترب با آن باشد دستور سعی بیاده فواکه ماء الشعیر و اب
کاسنی تازه و عرق کاسنی با سکنجبین سالم و از اول طبع تعدیل و شیر که در آب کاسنی و کثرت شیر کرده باشد مفید است در استعمال و حمام اعتدال
و فصد در این علت نافع است و ملین طبع یرقان را ابتدا از حب اسهال بود سیاه یرقانی قبل از سابع باشد و فصد در قسم ثانی در اکثر مضر بود
و عرق لیکن تلطیف کند و نشوق بسر که در حمام اگر یرقان عرض باشد و مرض چون قولنج و غیر آن باشد علاج مرض باید کرد اما دستور یرقان
ملین و کبد تقویت و تفتیح و اصلاح کبد و طحال و ماء الاصول سرطان و سکنجبین بزوری ریوندی و امثال آن پس اگر دماغ در این مرض
شریک شود فصد و حب و طبیخ افتیمون لازم و سکنجبین افتیمونی و ماء الجبن نافع است و اگر یرقان از اجتماع اخلاط باشد کاسنی مفید است
و سهلات باید و دوم طحال اکثر در سپرز ورم صلب حادث شود و اگر ورم باقی باشد کم بصلب انتقال یابد چرا که عضو بعدا دست
و رفع صلابت قبول میکند دستور حار و موی و ارمونی فصد باسلیق و آب کاسنی بالعب خاکشیر و روغن بادام و ادام علت تحلیل و دفع
ابنده باره ملین البته دو ضماد کثیر البته و فصد را نداد ظاهر و کسی اگر مزاج مساعدت کند و مریض احتمال داشته باشد و الا طرف رکنند
با حکمه امراض امزکی از قرص باید کرد که عرق صلابت و تحلیل الهام استسقی تعنی اسهال مجرب و اقی رعایت و خفه لیسته و سر لطم کنند

و اگر از اول ورم بود داروی [illegible] و طلب افراط نبود و مریض محمّر بود فصد [illegible] در آن سلیم نافع بود تا بعد از آن [illegible] مفید بود

و [illegible] داروی مقیه آب کاسنی و شکوفه [illegible] و مطبوخ افتیمون و تنقیه در بلغمی به ایارج [illegible] و اکثر [illegible] بود داروی

اثر و سرکه [illegible] النفع [illegible] و در اخلاط امراض بکار است و کبر اغذیه و اگر ورم جمع شود و منفجر [illegible] که در [illegible] یا و قیح

ظاهر شود [illegible] و لعاب [illegible] نافع بود و اگر حرارت باشد [illegible] بالکه در قسم خارجه نیز تجویز کرده اند

و ضماد از [illegible] و سرکه و مانند آن [illegible] نفخة الطحال از برد مزاج و کثرت [illegible] بود و فرق میان آن و ورم آنکه نفخه [illegible] کم بود

نفخ آن دارد و بسیار [illegible] از [illegible] باشد و [illegible] باشد بود از [illegible] و [illegible] در سرکه و کبر

[illegible] نافع بود [illegible] و شراب [illegible] نافع است و وضع محاجم [illegible] تا آنکه در [illegible]

[illegible] بسیار نافع بود و این در [illegible] مطول بسیار دیده که بحران آن [illegible]

[illegible] میان مطول از [illegible] مقیه است [illegible] کرده از [illegible] دیده و اکثر [illegible]

اسهال

بدانکه اسهال اکثر [illegible] و اگر [illegible] از [illegible] بود و اکثرت [illegible]

زلقی

[illegible] زلقی بدانکه زلقی [illegible] طعام [illegible] یا در [illegible]

[illegible] و طعام [illegible] دفع شود و [illegible] رقیق [illegible] بود [illegible] الامعاء [illegible]

[illegible] غیر [illegible] و [illegible] و الم [illegible] و اگر [illegible] مغریه [illegible]

مغریه [illegible] قسم اول [illegible] بود [illegible] قسم ثانی [illegible] قسم ثانی [illegible] و اگر حرارت و التهاب بود

[illegible] و لعاب [illegible] بود [illegible] بارده [illegible] بسبب [illegible]

[illegible] حرارت [illegible] اسهال [illegible]

[illegible] با [illegible] دفع شود و اگر از [illegible] عروق بود خون آید [illegible] آن بود

و اگر از خون آید

23

و اگر از خون آید [illegible] خون نیز آید و [illegible] آن بود [illegible] و [illegible] و غیره [illegible] تنفس بود [illegible]

[illegible] سبب بود [illegible] صفراوی [illegible] قبل از [illegible] مغریه [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] حکاک [illegible] و [illegible] و اگر [illegible] و [illegible]

اسهال [illegible] فصد [illegible] صفراوی بود و اگر [illegible] فصد [illegible] در [illegible] وقتی که [illegible]

[illegible] در انواع [illegible] و قروح [illegible] نافع بود [illegible] قروح [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] قروح که در غیر صفراوی بود [illegible] مضر باشد و اغذیه [illegible] و [illegible] صفراوی [illegible]

[illegible] در اسهال [illegible] این [illegible] اسهال در کتب [illegible] اگر [illegible] آن بود

نفع کند [illegible] مضر بود از [illegible] طبع [illegible] مفید بود [illegible] قروح [illegible] سبب [illegible] چرک [illegible]

و [illegible] در [illegible] آید [illegible] موجب هلاک شود [illegible] این قسم نیز [illegible] نفع کند [illegible] قروح [illegible]

[illegible] اللوز [illegible] اند و اگر [illegible] استعمال آن [illegible] تب [illegible] کند [illegible] تستیم [illegible]

از [illegible] روز [illegible] خون [illegible] سبب آن [illegible] بود و [illegible]

[illegible] که در [illegible] نافع [illegible] قسم دیگر [illegible] که سبب آن ورم [illegible] باشد [illegible]

[illegible] و اگر [illegible] ملوس [illegible] گرم [illegible] و اجتناب

از اغذیه غلیظه و کثیر [illegible] و اغذیه [illegible] در [illegible] است از [illegible] اگر [illegible] باشد [illegible]

[illegible] و آن [illegible] قسم است [illegible] مانند تخم کرفس و [illegible] و [illegible] و [illegible] بود چون [illegible]

و [illegible] و [illegible] شود و علاج [illegible] سالم بود و اگر سبب [illegible]

[illegible] بود [illegible] بود و اگر [illegible] موجب [illegible] و [illegible] بود [illegible]

[illegible] بود [illegible] و [illegible] القذف [illegible]

[illegible] است اگر [illegible] و [illegible] و کثرت [illegible] و اگر [illegible] مثل [illegible]

[illegible]

معالجه رطوبت ضعیف باشد تقویت آن بحرارت معتدله چون شهرها را آن و امثال آن پس اگر طبع لینت داشته باشد

حرارت خودی دهند قولنج عبارت از حبس چیزی که از امعا بخود را عروج یابد بخروج دشوار شود و احتباس باد در امعاء دقاق

بود و آن بسیار خطیر بود و گاه بکشد ایلاوس [illegible] و آن همی از قولنج الوقت که براز لیکن دفع شود و مخرج طبعی مسدود گردد

و گاه علاج پذیرد و اکثر از تنقیه هلاک شود و حقنه که دستور عمده قولنج است در آن امعاء دقاق نرسد و بعد از آن [illegible]

و حرارت خطر اسلم از قسم اول بود و دستور اول آنست که حقنه بکار برد و نفع نکند پس اگر شدید باشد قیفال را فصد کنند و [illegible]

نفع نکند بیرون از دیار الم شود و اگر از حقنه اول تسکین حاصل شود بعد مقیدات و لبن و شیر نافع است و [illegible]

من القیء الدائم و اگر بسبب ورم بود فصد واجب و اگر خلط باشد با علامات غلبه و قوت قوی باشد فصد جایز الا بعد از

حقنه و تسکین و بجمله دور از داروهای ثقیل مولوفه کنند و این ضعیف در قولنج ریحی که [illegible] باشد در ریح تنها باشد معالجه آن

بعد از حقنه درست مفید [illegible] آن عمر که پس شد و مکرر معالجه این علت خطر گفته کرده و از شربت مانع النفع سریع

در او [illegible] و دواء المقوی بعد از حقنه و اگر الم بسیار شدید باشد و حرارت نباشد و [illegible] معجون [illegible] مسهل مفید بود و [illegible]

آب گرم مستعمل باشد و اگر تحلیل شود باید یعنی تفتیح تنها باشد حقنه احتیاج حرارت کردن و معجون الرحم و داء التربد [illegible] آن

باشد و آنچه به آب [illegible] این مرض مضر بود سیما تحلیل که ضرر شدید باشد و عرق [illegible] آب دهند و [illegible]

عطش [illegible] و بعد از ازاله ورم و خلط اگر مرض باقی باشد علاج تحلیل بکار دارند و عرق و [illegible] که در قولنج مستعمل است اگر تحلیل باشد

در دوا [illegible] و غیر آن [illegible] آنکه ضرر کند بسیار [illegible] مثل [illegible] که عظام با آن [illegible] آن مستعمل نیست [illegible]

قولنج در [illegible] لطافت و رعیت [illegible] امثال [illegible] و مانند آن و غیر تحلیل [illegible] در [illegible] مفید بود

بشرط [illegible] در [illegible] از [illegible] و حقنه قولنجی [illegible] الملک الدیاب [illegible]

علاج [illegible] و [illegible] مسهل [illegible] حقنه باشد [illegible] و [illegible] که ثقل و خلط [illegible]

کرده باشد و [illegible] در اول مضرت [illegible] حقیف بود [illegible] مفید بود [illegible] قولنج [illegible]

و [illegible] باشد [illegible] سیما که [illegible] عارض شود و بعد از حقنه [illegible] باید [illegible] منقلب شده [illegible]

[illegible] تا [illegible] دفع شود و [illegible] مفید بود بعد از فصد [illegible] و [illegible] نافع باشد و [illegible]

قبل کهنه

قبل کهنه بود تنقیه اول حقنه باید پس مسهل منقیه باشد و مسهل [illegible] قولنج باید که ضعیف بود و مسهل اعمی که جوب [illegible] و معجون آن و [illegible]

آن و [illegible] در قولنج و قبض نفع کند که در معده اخلاط ردیه باقی بود و الا ضرر کند خصوص در ثقل سیما که ثقل یابس بود و این جمله موقوف بکار [illegible]

بود و کثرت ممارست طبیعت مجرب در رعایت احوال مریض و بنیه و سن و قوت و مزاج چون قولنج مشتبه با مرض شود و احتیاج بود که فرق

میان قولنج و دیگر امراض مشتبه ذکر شود باید که وجع قولنج مشتبه می‌شود بوجع [illegible] و کلیه و کبد و اوجاع رحم و فرق میان قولنج و وجع [illegible]

آنست که در قولنج ثقل و خلط و ریح در امعا باشد و اشتها [illegible] و خروج بخروج ممتنع یا دشوار باشد بجهت شدت وضعف الم در [illegible]

راست متواتر شد و چون بر پشت خسبد درد زیاد شود و وجع ثاقب و ناخس باشد و اگر درد و بعضو غیر معا سرایت که باید که اول

از مقام شروع کند پس بجانب اعضا سرایت کند [illegible] و ظهر و زیر کتف بود وجع که معالبات [illegible] باشد و بر وجع تمدد و [illegible] از

طرف راست سرایت شود و طرف چپ سالم باشد و وجع القولنج [illegible] معده متضرر شود و وجع [illegible] ناخس باشد بود وجع [illegible]

قبل بیمار درست در الم شرکت شود و بعد [illegible] بود و در رحم وجع [illegible] باشد و گاه [illegible] شود و چون [illegible] شود و باز

[illegible] کنند و هرگاه [illegible] سیلان [illegible] باشد اما [illegible] در کل امراض مذکوره نافع باشد و بعد از [illegible] قولنج

[illegible] طبع را لازم [illegible] و بعد از [illegible] چند روز دیگر [illegible] و حرارت [illegible] باشد و اگر [illegible]

قوی باشد در اغذیه [illegible] قولنج [illegible] و [illegible] در جمیع [illegible] نافع بود و قولنج اکثر

[illegible] اگر [illegible] باشد [illegible] و [illegible] آن باید [illegible] و اگر [illegible] بالجمله لینت طبع یا [illegible]

[illegible] اخلاط و در بدن ظاهر [illegible] پس اگر دفعه عارض شود [illegible] و اگر [illegible] در

[illegible] باشد [illegible] پس اگر [illegible] شود [illegible] وجع [illegible]

[illegible] و اگر [illegible] باشد [illegible] علامات [illegible]

کنند کلام [illegible] مطلوب اسهال یعنی از اقسام اسهال [illegible] از [illegible] و دیگر [illegible] اسهال مرض خطرات

[illegible] که [illegible] در [illegible] آنکه در [illegible] بعد [illegible] اما اسهال از [illegible] عضا

[illegible] اگر [illegible] بعد [illegible] که [illegible] شود [illegible] اسهال

تم

الحمد

[illegible] قولنج

ایلاوس

[illegible] جمع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ازجمله که منعقد شوند و بر هر مریض با طبیب ... اسهال معوی گشته مستحیل شود بسبب کثرت اخلاط و آن چنان باشد که بر عضوی بود عقرب ... گزد

خون ... اسهال بسبب متناول یا اغذیه باشد که بسبب استحاله چون لبن ... گلوکی که مستحیل به ماء المعده شده ... شود طبیعت ... اسهال

دفع کند و ... سبب باید رخصت ... دیگر ... اشیاء و ... چون ... فضول ... آن ... بسبب ... الغراء ... شود

از هر نوع انواع ... چون ... مانند آن بادیه ... ترتیب ... واقع شود ... خیث ... اشد ... بسیار تجمع شود گاه

که اعراض ... اسهال دفع شود ... متناول ... اسهال باشد که قوت آن ... اسباب ضعیف شود ... ضعف ...

باشد ... دفع ... اکثر ... البطن ... واقع ... هر ... اهل ...

هر گاه ... اسهال عضو ... سبب ضعف قوت ... آن چنان که ... تقدم ازال

در حکمت متناول بیان شد اصلاح و تقویت باید کرد ... تقویت ... قوت آن ... تقویت ... تقویت ...

باید ... اصلاح ... معلق ... اجزاء ... ادویه ... در ...

احتیاج ... مفسد ... الطین ... طبیب ... ضرورت

... اسهال ... عطش غالب ... نفع ...

طبیبان در ... اسهال ... اسهال ... طبیعت اسهال عادت کرده

دو ضعیف شده ... اصلاح ... مریض ... اسهال ... آن

... ضعیف اکثر ... اگر ... بود که ...

... اسهال ... اشکال ... فضول ... مثل ...

... این قسم ... اول باشد ... دفع ... سبب ... اسهال ...

... اسهال ... اصلاح معده ... اسهال ... باقی

... دفع شود ... اول دفع شود ...

... این قسم ... معده ... یکی ... چنانکه مذکور شد و ... تقنقط

ثم

... ماده ... اگر خون ... دفع شود ... خون ...

تابینه و این ... مشترک است که ... این قسم ... شود ... کثرت ... خون ...

اما ... علامات ... علامات ...

خون ... اگر ... خون ... قبول ... دفع شود ... مشترک ... خواهد ...

اسهال ... طبیب ... اسهال ... عوارض اسهال

از ... عوارض ... عوارض ... متعلقات ...

... طعام ...

... عوارض ... متعلقات آن ...

اکثر این ... مریض ... اسهال ... سبب ... آن

باید ... مشترک ... ضعف ...

الطین ... مشترک ...

فواکه ...

... مشترک متفاوت است ... عوارض ... ضعف ... طبیب ...

... تقلید ... اعتبار ... متفقه ... علم دارد

... اسهال ... معده ... معده ...

... عفونت ...

... حرارت ... معده ...

... معده و این قسم ...

... آن ...

... در خواب ...

در اطفال

سیاه [illegible] و مثل ما [illegible] از علامات بوده و حبشیان [illegible] از طعام [illegible] و جوع [illegible] وجوه [illegible]

آن را تطهیر کرده [illegible] امتحان که در علاج اکثر [illegible] تأثیر [illegible] اگر کرم هست در آن وقت حرکت [illegible] دانه [illegible]

[illegible] و مشهور است و قسم دیگر [illegible] کوچک [illegible] که در [illegible] باشند و اطفال را [illegible]

قسمی توان شناخت و احیاناً با براز دفع شود و قسم دیگر حب القرع که در [illegible] تخم کدو [illegible]

تخم کدو [illegible] باشند [illegible] و قسم دیگر که از انواع مذکوره [illegible]

و معرفت آن [illegible] یعنی طوال [illegible] اقسام [illegible]

[illegible]

[illegible] صفت

قاتلات دود که [illegible] تجربه شده است [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

صفت [illegible] این امراض [illegible] معالجه [illegible] واقع است [illegible]

[illegible] عظیم دارد [illegible]

[illegible]

[illegible]

قاتلات دود

بواسیر

و قسم آخر

و قسم آخر [illegible] اکثر [illegible] خون [illegible] حرارت [illegible]

[illegible] و رنگ [illegible] دفع شود [illegible]

روان [illegible] و علامات [illegible] اشیاء [illegible]

[illegible] سیلان [illegible] حرارت [illegible] این مرض مختلف [illegible] احوال [illegible]

مرض مختلف [illegible] انواع دارد و عوارض مختلف پیدا میکند [illegible] سیلان [illegible] ضعف [illegible]

[illegible] حالت [illegible] واجب [illegible] احوال [illegible]

[illegible] اول معالجه [illegible] رعایت [illegible] احوال مذکوره [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ضعف [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ابلند [illegible]

چون زرده نیم برشت و جوجه و اجتناب از اغذیهٔ یابسه و قابض را از لحم باید با حالت از لحوم خفیفه و برگ ارام در ایام رشد با اکمن

و اکثر بر سیر باید از باشد در ایام رحت اغذیهٔ مرطبه چون مرغ فربه و جوجه و خصی و لبن حلیب و باید مرطبات استعمال نماید و از استنجاء و آب

سرد اجتناب نماید و با غذیه که مولد بود اباشند مبادرت ننماید و با نور عارض شود دستور آنست که تنقیه با حجامت کنند بر کرده و بلو میسد

و اکثر بول را ابواب مسطوره علاج دارند و هر بواسیری که تو شیه در خون باشد حاجت معصص که حجامت بر رگ شهلات سعید است

و اما ریح البواسیر که عوام برای بار کرده و جمیع آن از قبیل قرانح ریحی باشد که در نواحی پشت و پهلو صعود کند و گاه

ار کمرگاه بسوی قضیب و انثیین و حوالی تنمیر نازل شود و از حجره غلیظه و اخلاط سوداوی حادث شود و دستور علاج منقیه

بود که مرارات الریاح باشد و چون بعضی اخلاط بلغمیه منعقده سنک و بحکیت دارد و از استعمال مررات نافع فتد و حرف حبیب

مفیدات نواصیر و جرحت عاریه باشد در قشار رسکیفا معقده و بزرمیعاه مستقیم بهبرد و طوبت سیلان غسالیه از آن مراجع

سیلان کند و اکثر تعویز مزاج حادث شود که در نیش تن آن تا صبر دهد و مداوای علاج نمود و گاه باشد که از مقعده یا خد

معا نفوذ کند و باز آمد به بیرون و گاه باشد که نفوذ نکند و عوام آن جوف بود و چیزی از صدید جاری

تا بهتر بود و آنچه نفوذ میکند یعنی راه به بیرون دارد باید اگر ممکن باشد که دهند و مرهم کنند مجرب می شود و این قسم را برد طرق

علاج کنند اول آنکه بحجامه مص کرده ملتف مقعده آید بعد ابر باریک قطع کنند یا با آلتی که آکاله حرفی مقرنون و امثال آن قطع آید

و گاه بود که باریک بود و بحوری که عقب ساخت نشود بلکه ابریشم خیاطه بر بند بند یا موی اسب بر نهد محکم بر بندد تا بیفتد و آن قسم که مجروح باشد

تمام عریب و مرهم رکانزم معالجه نماید از درد اصطحره و در انتیج از دوات به بر اینکه ابالیون و کیبری که قطع شود یا مراد است

بر داد حادث شده باشد دستور فصد باسلیق و وضع مرهم نقیراب در زخم کل و شحوم مبرده و بالجمله بلای طبع و صلاح امعا است

و مرکب الحرم و انه مثل زالو علقات است که قوی آن از قطع و ورم از خوف به هم نیز آید و تسلیم را اورث و التهاب عظیم فلذا منع آن ضرر است

و اگر از عنبر بود اشد الفجار شده پذیرد و چیزی از آن بیاید بلکه کنار شود شقاق مقعده و ترکیدن نشیمن از بیوست واسهال طبع

ایجاد و اگر از مرو نقص باشد علاوه ثقل شود و تصور مزاج سوداوی و تعدیل تخفیف و جموع که معتاد با قبول باشند و در اکثر او قات

ایشان

ایشان قبض باشد دستور مرهم ابیض و فرزجه اقسام الغبه با شحم مرغ و ملوس در آبزن که طرح یمیمل با شهار ابر و ملبان رده بس و قشور رمان و بایشنه قند

در زرده نیمه و بیض مرغ بی روغن در آبزن آب کرد و دخنه هم در آن بنشیند و لو القیاس ادویه مسهل و تنقیه طبع و صلاح امعا را به ضرورت است مسهل طبع

مقعده سستی نشیمن است که بروج قیض و ریح از المعه واقع شود بیان آن بسبب آفت عضله باشد که از ضربه و سقطه که بر پشت و کمرگاه

بیمر سد یا از قطع ایدی بهمرسیده باشد علامتش آنست که رفته رفته مارت شود و علاج ندارد و اگر از رطوبت مزاج عضله باشد بیماری حادث شود دستور

معالجه فالج و تقویت مزاج و ماهیت آن از ان عادل بتقویه چون روغن قسط با ضماد بیضه و امثال القسم که باشیاء حاره جوشیده باشد چون ابهل

و قسط و امثال آن حب قیماج مقعده مرتبا ایران آن که بسبب درد باشد دستور آن ... و معلوس در ابزن حنظل و نیقه دهن سر و مسکنات

و جمیع جوشیده باشند موافق بود اگر بسبب کثرت مرود فضلات و اخلاط باشد و منعنف عضله و کثرت رطوبت چنانکه در اطفال دستور آنست که

نشستن در دریم کل و بسیار بودن در و کرد از تحمیل نو فو باشیاء گالبقر حنبار و اجتماع انار و امرود که نقشه بر آن بنشیند در قیماج منعنمه

مرات نیز را بمحققات ملتقی البیاب برسیر معقول و برگ درخت ساق و برگ مورد مامعران تلا در ذور با اسهال و مرهم البود نافع است و اگر سبب قوی باشد

بکانیق افیونی و مخدر مرهم ناسته و شربت خشخاش و افیونی و امور که تار سید کنند حکاک مقعده عامه مقعده از اسهال میرود ثبت یا از دیدان معار

با مقعده بر ابرا یا اطلال اکال و علاج قسم اخیر تنقیه اخلاط و فضول بلغمیات چون دواء القلوس و زیم و امثال آن و زهم گل و ارکر چرب شده

ماستر باب هفتم در علامات نقض هزال کلیه لاغری کردن از مزاج حار و کثرت جماع و استفراغ باریه و مسهله و ... حادث شود علامات

آن سائل بودن بول داد و از بسیار نشود و پشت و لاغری بدن و قلت منهوت باید دستور چرب تن باید ... سمنه مرطبه چون لبوب

و لبن و شکر و دواء الرجیفی و خبر المشیخ نخم الحمار نافع و حقنه از آب کله گرده و آب نخود و لوبیا و باقلا و کنجد و زیم و مغز و معر ق

شیر و کاو و مرغ نیز کا قطه مفیدیت ضعف کلیه مفسد آمد از اسباب هزال و از کثرت مدرات و کثر مستواتر دار و تعب و لوبر

حادث شود و جماع لیار و در دو باعث ضعیف کند وار ملاحظه نیز بهم رسد و بول ماء الضعف گرده چون ماء اللحم باشد و درد ... کاربیه ابود

نیاد در ونق تم شرل و در پشت بیاران و حرارت شیره کم دارد و معتدل بول از حلیمی کمی بیه و اکثر منجر به هزال کلیه شود و ازبعد المزامات نیز

حادث شود دستور تصیر بی مزاج و استفراغ مالم و تقی از امراض با که و لحمیه مزمع با تمره امرود و معقویه چون صفرا او دماغ و ارالک

و رکت و مورد و ملابیه و امثال آن پس اگر کرده امراج حار بود در زخم کل و برکه ... مذکورات بناید و این دستور مشترک است

نحوه

حکاک مقعده

هزال کلیه

صفر البواسیر

شقاق

[illegible]

در جمیع اسباب مذکوره زیرا که همه جا تقویت عضو باید کرد و الا آنچه مذکور شد مثل حب الیتیس و ... و ممنوع و کلا ... [illegible]

و مثال آن نکه سعوفا و حبا مفید است و تقویت با غذیه قابضه لازم است مثل انیسون و دانه سوزن و انار و دان با قرنفل ... کردن

و لبوبی بغیر و حنظله و خوار قسب و غیره و به اصفهان از شیرینج و کلوبا و که در حرقات بخته باشند و معجون مقویه ... نامند با ...

و در زور و حقنه از آب کلم با برود ... تخم مرغ و بیه گرده بز در روغن زنبق و شرب ... مذکور شد ... و کنیه ... غلیظ ... آلوده ... [illegible]

غلیظه و ... و مهر ... و علامات ... کرده با آن ... [illegible]

گسته دستور شربت مدرات چون انیسون و فوه و تخم کشنه و ... و تقمیه ... سیاه و ... نخاله ... [illegible]

الکره و ... روغن ... زنبق و خیری ... او دوامی کلیه اکثر ارضعف ... [illegible]

سمت ... و حرارت کلیه از خون غلیظ و خون رقیق صفراوی حارث شود و جمع مختلطه با آن بود ... [illegible]

نباشد والتهاب و وجع ... لازم باشد ... وقتی که ... برادر ... [illegible]

و این شربت که ... از علامات کلیه ... و عطش و صداع و ... [illegible]

ما و الشعیر و شربت بنفشه والعبه بارده ... و لب خیار ... شیر با روغن بادام و تقمیه برقیق الشعیر و صندل و ... و عرق کاسنی و ... [illegible]

عنب الثعلب و روغن بنفشه ... اگر ... و تب ... و ... [illegible]

در ... پس ... که ... و در وقت ... از ... خطمی و ... [illegible]

دار و ... و نطول ... حرف ... خطمی ... [illegible]

شروع ... حرارت ... [illegible]

منقیه چون تخم ... [illegible]

... تعریف ... استعمال ... التهاب ... علامات ... [illegible]

... [illegible]

مدرات چون تخم کرفس و ... [illegible]

بود ... [illegible]

... [illegible]

28

و کمادات مسخنه و نطول ... البطه ... المملکه که ... مدرات باشد ... اکثر ... [illegible]

مرارای یا لوریقی یا ... یا قطع عرق ... [illegible]

... و گاه چون ... [illegible]

... [illegible]

مدرات ... قرص ... کافور ... [illegible]

... جرب کلیه این مرض ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

سقی ماء الشعیر ... شربت ... انار ... [illegible]

معروفه و تقمیه ... [illegible]

ماش ... [illegible]

ورد حیات

... [illegible]

اکثر ... [illegible]

... [illegible]

نطول ... و تقمیه ... [illegible]

... [illegible]

و ... [illegible]

و ... [illegible]

ملین ... [illegible]

و ... [illegible]

حرارت

چون رزحم ربس و به سرع آب و خمار باشد و بزرگ ان مثانه و شقوق و مغز باق ماده بار و عرض زیتون و عرق مطبوخ موافق است فرو ح مثانه

تسبب آن خلط مراری اکال باشد در مثانه ریزد و ریش کند یا حصاة سبب خشونت اعراض عند شرکند با در حقیقت قبل از آن بوده

منفجر شده و علامت آن وقت بول درد سوزش به غایت در اینموضع شدید بسیار باشد بجهة وسعت مکان و حلول ادرار تیزی وان ادرار با شدت حرقة

وقتی که عینیا بر شدت حرارت باشد و اعتقاد رفع از نفس موجب از ریاء ام شئ و گاه باشد که در خصیه و مجاری طلیه ادرار باشد و همچنین در بارکرد

جانب آن باشد دستور تقطیع ملم حسب انحدر یه غلیظ و تنقیه مثل قیء و اسهال و لعوق ادرار بول ادویه متوسطه معتدله و استعمال غذاهای لطیف

و حرکت معتدل و تجویز هضم بی ثقبه مادریه نفخ صبحا و از قرص و معاجین و سکنجبین و ما و البزور و ماء الاصول فورا ... ملح

و شوقت جمیع فصد باسلیق و حقنه لینه و جلوس در آبزن گرم و تنقیه بلادقات معتدله چون زحیر و در حکم و برسیاوشان و جنک و مانند آن و لعوقات

مسحقه مثلا چون خیار و شت واگر ضرور باشد ادرار بیفشاید کرد و بنفشه اعلا و حرکت از سر و دانه و بعد با سیاوش وامثال آن بر ای زدوی مسکن از ... نرخ

نافع بود پس اگر باز آن نشوونما داد که در بخور باشد قطع ... اعضاء مانند عرق ... بیضه باشد و حقنه لین ... اگر زن باشد و اگر مرد باشد

عنب ... اگر کسی عارف باشد مفید باشد و ان سیلان باشد چون پوست که هم ان آن نوع باشد چون ادرار که هر دو مثانه چون حصاة رسد و حرکت دهد

و ان در مجرای قضیب مانده که داش آن بیماری رسد و نقرس چنین خاص از حکما مفید است پس اگر از مجاری علیا کرده باشد فوق مجرای قضیب

که مانند باید که ذکر را در آب گرم و شیر نگاه کرده او ان را طیه و العیه ... دیسبت نرم باشد و اگر در و رگیه کارد کشد ... قنسلا و بماد مثانه

خاتمه اما حصاة مثانه اگر عارض مردان بود و بیمارست در بچه‌گان بواسطه باییه کافیه و سعت مجری ... و سبب آن با حصاة بود

مثل ... باشد و علامت آنکه در مثانه موضع مثانه دو ام آن و جمع باشد و عارض در مهلک قضیب بود و تو تیزر در قضیب ... و احتراقات و ضعف ...

و فرق میان سنگ گرده و مثانه بخروج حصاه ... لوان کرد چه اگر ملوی باشد سرخ بیرون آید ... و دار مثانه که ... و غیر سرخ بود که دستور

او ... اهل ... معقی که ... پس اسهال ... بر داء البرید ... بفراز ... ملم ماء البزور ماء الاصول

... منفجات بلغم ... ملطف سکنجبین ساده ... مثل ... بود چون معجون ...

ولعوق نافع منفعت آن ... سنگ بزرگ مثانه ... یکجا ... و قلقل ... هر یک ... تیم ...

قند به برابر او معجون معتمد که ... لکتاب ... قانون مطورست واین صعف ...

... کار ... سرخ ... حجر ... بوزن ... جبل ... نمک ...

... بعد ... و ... که ... گرده ... البوزا ...

... هست ... و ... مثانه ... بر ... و ...

... گرم ... در ... آب ... و ... مفید بود

ولعوقیه فروح چون اقراص کاکنج و شربت آلوبالو و لیمو و انچه ... و دباب فروح مثانه است نافع و تاقوداری مبادرت به ...ات نکند

تا شقیه ... و ... و دواغذیه خفیفه چون ... ماهیات الحوم خفیفه تناول نماید و ... سیده الله ... مزاوات لده ... ولطیف

و در این عصر معمول نیست اما صغار ... که ذکر شد بجهة این مرض ... یعنی زرد ... و ... و مطلوبه ... کدو ضعیف

حرقة البول

تجربه کرده فاما از نفع ثیت حرقة البول سوزش مر بول که عوام سوزنک گویند از اقسام مرض نیست یا از عیش

که در مجری قضیب بوده یا در مثانه و گرده بسبب فروح و دوب باشد و دستور آن مرضع خود مذکور شده و مجرای قضیب مانع مثانه

و علامات و علاجات اما آنچه بسبب حدت بول و بورقیت آن باشد و ماده و را بصنیع و لعوق ... عارض بود و فوق مثانه

و غیران از علامات فروح چیزی نباشد و دستور القی العیه و اشربه بارده و ضماد برون و حب ... از ... الحم و ... تحسین

صفره البیض و ... و ... الشعیر و ... مادره ... دلخواه ... ها بات ... جمع ... نیست و اگر ... قوی

... جاریست ... در ... که ... و ... مفید ... العلات ... باشد ... العیه ... در این موضع ... نفع کند مگر از

تقطیر البول

سرد ... جاری ... یم ... باشد تقطیر البول آنست که قطره قطره میکند در وقتی که ... و گاه باشد که دفع ... شود و سبب

آن وقت مجری باشد و از علامات صفرت بول و سایر علامات ... و تقسیم تناول اغذیه ولعوقیه حاره و این وقت که تقطیر

... و فروح و غیرها ... باشد و اکثر ... لس ... اگر ... باشد و دستور ... بارده ... البول ... چون ... حقنه آن

... مورد ... و ... باشد بارده ... که سبب آن ضعف ... مثانه ... ضعف ... و ضعف ...

سلس البول

... نوزاد ... و ... البیض ... و ... سلس البول ...

... و ... اسباب ... عارض ... عقرب ... سلس البول ...

... مثانه ... عضله ... باشد ... و ... سبب آن ... شد ... بود و گرده

... مستور ... اگر ... باشد ... و ... در قوت و ... ملح ... صلح

... حرز ...

و با الافوه لکره سست شود و بول الدم حادث شود و تقطیر یا سلس ممزوج باشد دستور بعض ادویه حاره و حب الغار ... صبر ...
منقوع ... یک المبول حار چون کسند ... حب المقل و مثال آن و شرب دهنیات نافع تر بود ...
حوالی ... و ادرار ... دیگر ... و ... و املاح ... و استقار ... [illegible]
و کباب ... مرغ و ... کوشت بره و از بقول ... و ... و ... چنانچه ... که از زوال ... علاج ... و بالجمله
از فقره اگر ممکن باشد ... ریش ... و ... و ... و ... [illegible]
بجهت این کوفت ... و ... که ... المزاج حار با فرط ... دستور ... کلویه ... چون
طباشیر و ... اگر ... و ... باشد ... رطوبت ... یک المبول ... نفع کند ...
حب المقلب اگر حرارت باشد بجهت سلس البول و ... و تقطیر نافع است و ... ماء الشعیر ... بول
و ... سبب آن ... اکثر عارض ... کاه ... مزاج ... سبب ... دماغ دستور
بر دستور سلس بود و علاج ... اول که در سلس مذکور شد حسر البول ... از ضعف مثانه بود یا از ضرب بود یا بول
مرة ... بود ... باشد یا ... و ... دستور ... و بالجمله ...
و ... بول الدم
سبب آن ... باشد ... رگ ... در کرده باشد و مثانه ... که از مثانه ... بجهت ... ضعیف ... شده باشد
... مثانه ... عظیم ... باشد و خون رقیق ... العنق آید و انفتاح و انشقاق ...
دخون کرده که با بول مخلوط شود ... باشد ... بود ... آید و ... انفتاح ...
آید ... مذکوره ... انشقاق ... آید و ... باشد ... اخراج خون ...
و تسبیب ... المزاج ... الطین ... و انشقاق ... و ... باشد که ...
و ... بول شود و علاج ... الدم

واين وقس

واين وقس مخصوص بول الدم ... شیره ... و ... تا عرق ... قرص ... ...
از لحوم ... و مزورات ... کنند ... و ... در آتش ... کنند ... که از ضعف کرده و دیگر که خون از
ماهیت ... بول الدم حادث شود ... با وجود غلظت آید اگر ... کرده ... رقیق ... آید اگر ... دستور ... ضعف
کبد و کلیه مذکور شد ... که ... کلیه ... آید که ... شود ... طرف ... ریشه ... بود
دیگر ... دستور ... چنانکه ... باب هشتم در ... اعضای تناسلی نقصان باه از ... خراب ...
با ... و ... دستور ... مرکب باه ... دستور ... باه ... دواء ... و ... آرام ... بود
... چند ... و ... و بالجمله ... باه و ... دیگر ... دستور ... طلب ...
... و ... عصفور ... و ... معجون ... معجون ... و ...
و اگر سبب حرارت ... باشد ... نافع باشد ... باه ... و ...
مناسبه ... عظیم ... اطاریف ... حیوانات ... باشد و استعمال ...
موافقه ... و ... و ... بالجمله ... باشد ... و ...
و کوشت ... و ... اگر ... باشد ... سبب ... عارض ... بود ... اگر
... کرده ... و ... در ... شخص ... و ... ضعف باه حادث شود دستور ... آن ...
و تقویت ... جمیع ... و اگر ... از ضعف ... و ... و غیره
بود دستور تقویت اعضا ... و بالجمله تقویت باه ... باهیه ... و ... مقویات موافقه ...
... و ... ضعف ... باشد ... رقیق ... و ... علامات حرارت ... باشد ... دستور ... کلاب ...
و حبوب ... و اگر ... نافع ... روغن نرگس و زنبق و ... روغن زعفران ... قسط
... و ... و ... و ... و ... نافع ...

باب ... (...)

نافع است و در فصد [illegible] نوع دیگر که بسبب حرارت می باشد در بعضی موضع بحرقت بهم رسد آید دستور شربت صندل با تخم کاهو و تخم
خرفه و تخم حماض و امثال عدسیه و مرس برنج با شیره خشخاش نوع دیگر که از کثرت تریاک و شرب شراب باشد فصد و اسهال و تقلیل شربت
و تقلیل غذا و اقتصار بر طفشیلک که عبارت از آش ماش و [illegible] و کشنیز خشک باشد و تقلیل شربت حماض و سیب و لیمو و ریباس
و آش کدو و داروی [illegible] و بعرقی قابض [illegible] در آب سرد اکثار کثرت رطوبات [illegible] باشد دستور [illegible] اطریفل و الادویه
و اطریه و امثال آن بود که در مواد غلیظ می باشد بسبب کثرت اخلاط و غلبت مادت [illegible] و علامت آن [illegible] در همه [illegible]
دستور فصد و اسهال و ازاله مواد سوداوی و تبدیل مزاج بالعکس [illegible] بارده و آب سرد دیگر [illegible] نافع بود و اگر از
کثرت منی و سیلان آن و قلت جماع باشد دستور جماع [illegible] که تضعیف کنند و اگر جماع مضر بود تقللات منی [illegible]

احتلام

چنانچه در [illegible] مذکور خواهد شد احتلام هر سبب آن در ورزش بود یا رطوبت اعضا تناسل دستور تقلیل [illegible]
اول جماع [illegible] و تبرید [illegible] چون [illegible] و تخم خرفه و تخم کاهو [illegible] و تخم کاسنی و [illegible] و کشنیز [illegible]
قرص کافوری و [illegible] نوع ثانی [illegible] ابقراط [illegible] در باب آن [illegible] [illegible] از [illegible]

[illegible]

بود و [illegible] دستور [illegible] استحمام [illegible] عقل [illegible] آنست که [illegible]
و از جماع لذت [illegible] اما چون شروع [illegible] بسبب [illegible] عضله [illegible] در حوالی [illegible] فراق می از
[illegible] فضلات معتاده [illegible] و [illegible] که در [illegible] مباشرت کند [illegible] چون [illegible]
و [illegible] و ضعف و [illegible] و امثال آن و [illegible] و قابضه [illegible] اوجاع [illegible] [illegible]

[illegible]

علاج [illegible] بول [illegible] آن [illegible] و وجع [illegible] دستور فصد [illegible] و استعمال [illegible] و [illegible]
و حقنه [illegible] کشنیز [illegible] و [illegible] چون [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و اکلیل الملک و [illegible] و [illegible] تخم مرغ ضماد کنند و اگر [illegible] باشد که [illegible] تغیر کرده [illegible]
[illegible] در ابتدا [illegible] گرده [illegible] و [illegible] و [illegible] کند و [illegible] و اگر [illegible]
و اگر [illegible] و [illegible] چون [illegible] و [illegible] و [illegible]

وجع انثیین و [illegible]

[illegible] وجع انثیین و [illegible] از نوع مزاج [illegible] دستور [illegible] باشد و [illegible]

لونی

شود که بشیر [illegible] و [illegible] باشد دستور [illegible] با [illegible] کنند و [illegible] روغن [illegible] نافع [illegible] و [illegible] و علامت آن
[illegible] و [illegible] و [illegible] ماره [illegible] کنند چون [illegible] و بابونه و اکلیل الملک و [illegible] و [illegible]
[illegible] باشد در [illegible] و [illegible] نافع [illegible] دستور [illegible] و [illegible] را [illegible] چون
و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و اگر [illegible] دستور [illegible] و استعمال [illegible] و [illegible] و ترتیب [illegible]
و [illegible] علاج کنند فتح الذکر و الخصیین و حوالیها علاج [illegible] و [illegible] و [illegible] [illegible]
[illegible] و [illegible] کنند [illegible] و [illegible] مرهم [illegible] و اگر [illegible] [illegible] و [illegible]
و اگر [illegible] علاج [illegible] و [illegible] باید کرد [illegible] را [illegible] علاج کنند [illegible] و [illegible]

امراض الرحم و العقر

[illegible] و [illegible] علاج [illegible] امراض الرحم فی العقر عقر [illegible] و [illegible] آن [illegible] و [illegible]
از [illegible] و بلغم [illegible] اما علامت مزاج [illegible] و [illegible] رحم [illegible] و [illegible] و [illegible]
دستور [illegible] و [illegible] چون [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
از زعفران و [illegible] اکلیل [illegible] تخم مرغ [illegible] و [illegible] و [illegible]
و اگر مزاج [illegible] علامت آن [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] دستور [illegible]
و [illegible] و [illegible] و [illegible] و اگر [illegible] باشد [illegible] مزاج و [illegible]
و [illegible] و [illegible] و [illegible] و اگر [illegible] باشد علامت آن [illegible]
و [illegible] و اگر [illegible] و [illegible] دستور [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و استعمال [illegible] و [illegible] زعفران [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] باشد [illegible] و [illegible]

بلادارند

بکار برند و قاعده را [illegible] اگر [illegible] باشد تا مستقر برسد دستور تدبیر با سعوط و تقلیل غذا و تناول [illegible] صغیر و حیض [illegible] مرآة [illegible]
راکع باشد و [illegible] اطراف مرده باشد بسبب حرارت [illegible] و حرکت و وقت آن یا [illegible] و انجا یا رطوبت در [illegible] در رحم درنگ نکنند و دستور
اصلاح مزاج مرد نمود و دو [illegible] تنقیه و اصلاح [illegible] و تحصیل اعتدال آن و استبدال زوج [illegible] چنانکه قرآن مجید به آن ناطق است الرجال [illegible] در قرآن
بجهة این مطلب [illegible] فالجمله مقویات باه استعمال نمایند و معنیات حمل [illegible] عادت [illegible] ضعیف [illegible] چند روز [illegible]
و فرزند [illegible] مجرب این ضعیف که در باب حمول و فرزج [illegible] در آخر کتاب مسطور است و مقویات باه [illegible] اکثر [illegible] اولاد
و امتزاج [illegible] رسیده که کثرت اجماع [illegible] عقر بسبب احتباس طمث و سیلان رحم [illegible] امراض آن [illegible] دستور [illegible]
مذکوره در باب رحم [illegible] حیض باشد رجا [illegible] آن را [illegible] کنند و [illegible] وضع حمل
و آن مرض باشد که احوال مشابه احوال حامله باشد از [illegible] و [illegible] حیض و [illegible] و تغیر رنگ و [illegible] رحم [illegible]
[illegible] در رحم [illegible] جنین و حجم رحم بسبب [illegible] و بسبب آن ورم [illegible]
و علامات [illegible] و علامات استسقا [illegible] دستور [illegible] معجون [illegible]
[illegible] و استعمال [illegible] حمول [illegible] **افراط طمث** [illegible]
[illegible] و دلالت کند [illegible] و اخلاط ردیه [illegible] دستور [illegible] حالت [illegible]
استنباط [illegible] غالب [illegible] و [illegible] فصد و اسهال و استعمال حمول و فرازج [illegible]
تنقیه [illegible] و این [illegible] بسیاری رحم [illegible] سیلان رحم حکم کنند [illegible] علامات
[illegible] در رحم [illegible] و اگر [illegible] باشد دستور [illegible] **قروح رحم** [illegible]
[illegible] و [illegible] و جذب [illegible] و [illegible] سبب آن [illegible] انفجار
ورم [illegible] باشد پس اگر [illegible] باشد استعمال [illegible] کنند و [illegible]
[illegible] و [illegible] و اگر [illegible] فصد و اسهال و تنقیه [illegible] کنند
[illegible] مذکوره [illegible] موافق استعمال [illegible]
[illegible] تنقیه [illegible] اعضا [illegible]



رجا

طمث افراط

قروح الرحم

32

[illegible] در نوع [illegible] و جب شود و اگر تنقیه متعذر باشد [illegible] معتدله و تلطیف تدبیر کنند [illegible]
مزاج نافع نبود **شقاق الرحم** [illegible] رحم [illegible] رحم علامت آن [illegible] حقیقی و مجازی [illegible] سیلان
[illegible] مبارت و جمع [illegible] دستور [illegible] اجزاء که در [illegible] ذکر شد
[illegible] **حکاک الرحم** [illegible] حکاک الرحم [illegible]
[illegible] مواد [illegible] از جماع [illegible] دستور تنقیه [illegible]
مذکوره و اصلاح [illegible] **سیلان رحم** افراط رطوبت از رحم [illegible]
[illegible] تنقیه [illegible] و [illegible]
طمث [illegible] حیض [illegible] حیض تمام [illegible]
[illegible] دستور [illegible]
از غم و [illegible] استعمال [illegible]
[illegible] دستور [illegible] فصد [illegible] تنقیه اخلاط رطوبیه استعمال [illegible] باشد [illegible]
[illegible] موافق [illegible] معجون [illegible] حمول و فرازج [illegible] تلطیف [illegible]
اگر از ورم [illegible] باشد علاج [illegible] باید کرد **رتقا** عبارت از [illegible] رحم [illegible]
از غشاء و عصب پس اگر خلقی باشد علاج ندارد و اگر عارضی [illegible] باشد علاج آن [illegible]
[illegible] از [illegible] و جذب [illegible] و [illegible] در وقت [illegible] از [illegible]
[illegible] اعضا دستور [illegible] علامات [illegible] تنقیه [illegible]

سیلان رحم

حکاک الرحم

شقاق الرحم

احتباس طمث

رتقا

[illegible]

[illegible]

BLANK PAGE

اورام حارّ

علاج حقیقی از معالجهٔ فالج و استرخاء و صرع و خدر نسخهٔ مقویه [illegible] و جهات و حمول فاتحه شرکت است میان [illegible] اورام حار

اما اورام [illegible] اکثر [illegible] اغلب انتقال نمود از [illegible] و گاه از ضربه و احتباس [illegible] علامت ورم حار [illegible]

[illegible] و صداع و [illegible] حمره و [illegible] بول و [illegible] دستور [illegible] و [illegible] و تنقیه فوق [illegible]

[illegible] و [illegible] کشنیز تر و [illegible] کافور [illegible] و [illegible] عصارات بارده و استعمال [illegible]

[illegible] اعراض [illegible] و علامات [illegible] شخص [illegible] که [illegible] و جزء [illegible] تنقیه [illegible]

که [illegible] و [illegible] خفیفه واجب [illegible] و ورم [illegible] استعمال [illegible] دستور

ورم صلب و انتقال [illegible] اطلاق [illegible] و [illegible] ولوکان [illegible] و جلوس در آب [illegible]

[illegible] که ورم صلب [illegible] سرطان [illegible] سرطان [illegible] عقب ورم [illegible] که جمع [illegible]

[illegible] علامت [illegible] و [illegible] و [illegible] استعمال [illegible]

احتقان [illegible] و [illegible] و [illegible] احتیاج [illegible]

[illegible] بعد [illegible] مباشرت [illegible] که [illegible] ذکر [illegible]

[illegible] دافع [illegible] باب نهم [illegible] اعضاء اطراف صفاق [illegible] فتق آنست [illegible] غشاء [illegible]

[illegible] از شرب و [illegible] از [illegible] و ضربه و [illegible] باشد و علاج [illegible]

موضع فتق [illegible] و [illegible] در [illegible] دشواری و [illegible] قابض [illegible]

در حال [illegible] اجتناب کنند [illegible] داء الفیل [illegible] و آن [illegible]

ساق [illegible] عروق [illegible] اعضا [illegible] داء الفیل [illegible] عتیق شود دستور فصد [illegible] اخلاط [illegible]

[illegible] دستور آن [illegible] دستور [illegible] مزاج [illegible]

و صبر در معالجه و تدبیر در استفراغ مواد [illegible] حتی [illegible] وجع المفاصل [illegible]

از [illegible] دستور آن [illegible] و [illegible] و [illegible] از [illegible]

عظیم [illegible] دستور [illegible] و اکثر [illegible] استعمال مبردات [illegible]

[illegible]

[illegible] در ولایت ایران [illegible] استعمال [illegible] گیاه او [illegible] بد طعم [illegible]

[illegible] استعمال [illegible] اول مخصوص [illegible]

[illegible] ۵ الی ۶ [illegible] دقیقه [illegible]

[illegible] منقبض [illegible] صداع [illegible] چشم [illegible]

[illegible] عصبانی [illegible] امراض قلب [illegible]

[illegible] ترکیب [illegible]

[illegible] استعمال [illegible]

[illegible] اما ترکیبات و نسخه‌جات [illegible]

[illegible]

نسخه [illegible] اطفال [illegible]

[illegible] **نسخه** [illegible]

[illegible] **نسخه** [illegible]

[illegible]

توتون

[illegible]

[illegible] استعمال [illegible] اطفال [illegible]

[illegible] استعمال [illegible]

[illegible] اما ترکیبات و نسخه‌جات [illegible]

[illegible]

[illegible] **نسخه** [illegible]

[illegible] **نسخه** [illegible]

[illegible] صفت [illegible]

[illegible] اما قسم چهارم [illegible]

[illegible]

[illegible] اطفال [illegible]

[illegible]

اما ترکیبات و نسخه‌جات

[illegible] **نسخه** [illegible]

[illegible] **نسخه** [illegible]

سرکه عنصل ... [illegible] ... مثقال سکنجبین عنصل ... درم اجزا را مخلوط نموده ... [illegible]

... [illegible] ... ترتیب ... [illegible] ...

آن ... [illegible] ... اضافه نموده ... [illegible]

ادویه ... [illegible] ... **نسخه مشمع** ... [illegible] ... **سورنجان** که ... [illegible]

... [illegible] ... بخصوص ... [illegible] ... بعضی سفید و بعضی ... [illegible]

... [illegible] ... ترکیب ... [illegible] ... در حمام ... [illegible]

... [illegible] ... **اما خواص** ... [illegible] ... مفاصل ... [illegible]

... [illegible] ... مفاصل ... [illegible]

... [illegible] ... مستعمل است ... [illegible]

... [illegible] ... استعمال ... [illegible]

در حالت ... [illegible] ... مستعمل ... [illegible]

... [illegible] ... مثقال ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ... مثقال ... [illegible]

مسهلات و **ترکیبات** ... [illegible] ... مخلوط نموده ... [illegible]

... [illegible] ... استعمال ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ... **نسخه** ... [illegible]

... [illegible] ... **نسخه دیگر** ... [illegible] ... مثقال ... [illegible]

... [illegible] ... **نسخه دیگر** ... [illegible] ... درم ... [illegible]

... [illegible] ... سفید است

اسیوفادلیقون که ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

ترکیب ... [illegible] ... **مازوچی** ... [illegible]

... [illegible] ... بخصوص ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ... **اما قسم نخم** ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... استعمال ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ... **ترکیبات** و **مسهلات** ... [illegible]

... [illegible] ... مخلوط نموده ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ... مثقال مخلوط نموده ... [illegible]

نسخه ... [illegible] ... مثقال ... [illegible]

... [illegible] ... **نسخه** ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ... مثقال ... [illegible] ... مخلوط نموده ... [illegible]

... [illegible] ... ترکیب ... [illegible]

... [illegible]

کرده باشد در جمیع علامات دلیل در صفحه ۲۲ در معرفت طبع بیان شده و علامات کوبا هم در صفحه ۱۴ مذکور شده کیا ... از غمرات از جنس ملیّنات

ادویه افعه کنند از برگ درختی شبیه موجود و داد ... سلیخه ... آب و مثل منبتی با جلم ... شبیه لبعلم کافور و از شرب او ... ریوند

ادرار ال ... داد و ادرار ... مدر بول کمتر استعمال باید ... اکثر در ... تسلی ... فهذا المقصد ادویه در ... الثانی

بیانِ قسم ششم از ملّیات ذراریح و امثال اوست ملح است بیزرک ... که در فرنگستان ... و طلا

و در ایران اکثر ... با خط خال سیاه ... داد ادرار ... ضماد است ازاکثر و صفر و ضمادی اگر که در جوف و محیط ... باشد

اصفر است تخت ... و در ایران ... در کنم در موضع ... از ... ملتق ... در ... این قسم ... هیچ ... است

نباشد ... بکلی کو ... باشد قوت ... او نیز در عمل قوی تر است بهترین ... ازآن است که تجربه ... را در شیشه

در شیشه راحکم بسته در میان آب ... کرده ... ادرار ... قوی از ... بمیه است ... قوی از ... بلغه ... شام

و مجرای بول و ... دماغ و ... نیشو و از خارج منفعت او ... که حرق در جلد استعمال ... و ... منصح ... باد

باید ... جلد ... غالغرانا ... در ضعفا و ذوی المزاج ... وضع او در جلد ... غالغرانا

... است که در ... استعمال او ... و ... عارض ... و ... ورم ... و ... سبیل البول

و اقوال ... ضماد ... اگر ... قوی ... استعمال باید ... و استعمال

شود اول ... جلد ... اطبا ... بهترین ... و جاذب ... جراحات ... ورم

نمودن غشی غیر طبیعی ... جراحات حادث شده رفع کرده ... غشی ... نبوده باشد

شده ... الاستسقاء ... البول و تقویت ... است ... استعمال ... شمع ... فرزین

و معاین ... حبس البول ... مثانه ترکیب ... مراد ... مخصوص ... غرض الکلب

اگرچه ... بکلب ... در بعض ... استعمال ... است که ... خواهد

احتیاط ... الکلب ... نبوده ... اما ... طبیب حاذق ... استعمال ... است ششم

... که ... منفعت تام بخشد و نیز در بعضی امراض جلدی ... که عوام بود

... و برص و جذام و غیره استعمال ... و تقویت ... مفید بود ... روغن ... مقوی

... استعمال ... از شرب او ... تقویت ... کافور بود ... باقی

او در خانه ... کتاب ... مسمومات ذکر خواهد شد ... اول ... شمع او ... روغن او ... شرب او

... ترکیبات و ... او صفت ... او ... اما ترکیبات ...

...

36

ذراریح مجرد ... بایستی ... وقت ... ادرار ... قطره ...

که ... صفت شمع او ... موم ... روغن ... آتش

... ذراریح محروق ... است که ... حب ... ادرار

... استعمال ... نظیر ... و ... اعتدال ... و ... روغن

... استعمال ... قسم ... شمع ... طرز ... او

ذراریح مسحوق ... مقال ... اجزاء الطریق ... ذراریح ... نموده

... بخصوص استعمال ... امراض ... طریق دیگر ... ذراریح ... موم

... جزء ... سیاه ... ربع جزء اول ... درم ... ذراریح ... بیوره

... استعمال قطعه ... شمع ... استعمال قطعه ... شمع ... طرز ...

... ذراریح مسحوق ... جزء ... است در ... خواهند

... صفت او ... در صفحه ... است ... مستعمل ... نسخه

که ... ذراریح محروق ۳ ... الرطان ... کرده ... قسمت ... جمع

... نسخه ... ذراریح محروق ۵ ... عنصر محروق ... الرکن

... حب ... نسخه حب حبس البول که ... مثانه ... ذراریح محروق

... حب کرده ... نسخه ...

... ذراریح ... کشیده ... مقال ...

... ۵ روز ... ضعیف ... روز ... حب ... جمع ... از

... ذراریح ... افافه ... مقال ... ذراریح

... مثانه ... ذراریح محروق ... نموده

... قطره ... نسخه ... ذراریح ... مقال ...

اما قسم هفتم از ملّدات که ... مخصوص است ... که در باب ... مذکور شد

و ... اما قسم هشتم مانند ... و غیره ... منعش قوی ... که در

منعشات بیان شود فصل هفتم از باب اول در معرقات ... معرقات ... است

...

که شرب آنها مورث ادرار عرق شود اعم از آنکه به واسطه حرارت حادثه از ذلک قوی [illegible] شود و یا به واسطه [illegible] معرق مخصوص [illegible] ادویه [illegible]
و امثال آنها که مورث هیجان و ثوران گشته تفتیح مسامات نموده ادرار عرق نماید و مستعمل شود در تصرف اهوا و امراض حاده [illegible]
[illegible] که طبیعت میل به بحران به طریق عرق داشته باشد و در امراض معده و امعاء مخصوصاً اسهال مزمن [illegible] و در امراض [illegible]
و مثانه و کلیه و مرض وبا و در امراض مزمنه مراض [illegible] و داء افرنجی و خنازیر که در علاج آنها [illegible] اثر بیست و در هر مرض
که طبیعت میل به عرق دارد [illegible] استعمال معرقات [illegible] ادویه [illegible] معرقات
مبرد که در امراض حاره [illegible] استعمال شود **معرقات با اقسام مختلف اول** [illegible] و امثاله
آنها [illegible] ادویه [illegible] که معرقات مبرده [illegible] که [illegible] ادرار عرق [illegible]
معرقات حاره و قویه مانند [illegible] ترکیبات [illegible] و امثال آنها **چهارم** [illegible] نباتات معطره
[illegible] و [illegible] و نعناع و [illegible]
[illegible] و امثال آنها **معرقات خلاصه مانند افیون**
مخصوص ترکیب با [illegible] در استعمال معرقات [illegible] لازم است اول آنکه
[illegible] طبیعت [illegible] عرق
و [illegible] **اما قسم اول از معرقات** [illegible] استعمال
[illegible] در صفحه [illegible]
و [illegible] **قسم دوم از معرقات مبرده** [illegible]
[illegible] در صفحه ۲۵ [illegible] صفحه [illegible] مثقال [illegible]
۳ [illegible] استعمال [illegible] قسم
سیم از معرقات که معرقات حاره قویه [illegible]
[illegible] در صفحه ۴۲ [illegible]
[illegible] قصد
[illegible] ترکیب [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] الغاش حرارت غریزی [illegible]
[illegible] ادرار عرق [illegible]
عرق شود مخصوصاً [illegible]
[illegible]
[illegible]
و امثال آنها [illegible] **اما نسخه جات و ترکیبات او** [illegible]
[illegible] مثقال [illegible]
[illegible]
[illegible] **اما اثر اسپیک** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **اما نسخه جات و ترکیبات او** [illegible]
[illegible]
[illegible] **اما قسم چهارم از معرقات** [illegible]
[illegible]
و امثال [illegible] **اما گل اقطی** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **اما افاده** [illegible]
[illegible]
[illegible] گل آقطی [illegible] مثقال [illegible]

[illegible]

[illegible] ازرق [illegible] و جوهر [illegible] مانند [illegible] مستعمل است و قدر شربت [illegible] ۲ [illegible] ۳ مثقال [illegible]

در [illegible] و مطبوخ [illegible] و مانند [illegible] و سایر نباتات و صمغها [illegible] خصوص [illegible] لهذا [illegible]

[illegible] استعمال [illegible] اما قسم پنجم از معرقات در مدرات [illegible] مانند [illegible] خصوص [illegible]

در [illegible] بیان نمود **فصل هشتم در معالجات طمث** مشتمل است بر [illegible] بیان اول در تعریف [illegible] طمث [illegible] در استعمال [illegible]

[illegible] بیان ثانی در تعریف [illegible] خواص [illegible] **اما بیان اول** [illegible] مدرات طمث [illegible]

[illegible] طبیعی [illegible]

که مدرات طمث استعمال [illegible] طبیعی [illegible] طمث [illegible]

[illegible]

[illegible]

اما [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

سیماب خالص سیماب مرکب [illegible] سیماب احمر سیماب [illegible]

فصل عاشر در ادویهٔ محلله

[illegible]

اما سیماب خالص [illegible]

[illegible]

صفت دهن سیماب [illegible]

[illegible]

صفت مشمع سیمابی [illegible]

[illegible]

اما سیماب مرکب [illegible]

[illegible]

اما سیماب احمر [illegible]

[illegible]

اما تسمیحات و مرکبات او [illegible]

[illegible]

صفت دهن [illegible]

[illegible]

[illegible] سیماب احمر [illegible]

تغیرات دو مرکبی در تلمی [illegible]

[illegible]

اما کلمل [illegible]

[illegible]

اما ترکیبات [illegible]

[illegible]

صفت دهن کلمل [illegible]

[illegible]

الکیبات دهن دیگر [illegible]

[illegible]

دار محمود تو به مهلکه است و طرز ساختن او اینست که ... سیماب ... گوگرد ... بجوشانند تا ... صلایه کرده [illegible]

و [illegible] کنند ... [illegible] التوتیا [illegible] ... و در آب و عرق ... [illegible]

[illegible] ... توتیا ... [illegible]

داء الفرنجی [illegible]

[illegible] در داء الفرنجی [illegible]

[illegible] اما طریق استعمال او اینست که [illegible]

[illegible] صلایه کرده [illegible]

اما نسخجات و ترکیبات [illegible] داء الفرنجی [illegible] ... استعمال [illegible]

[illegible] نسخه [illegible]

[illegible] نسخه [illegible]

[illegible] نسخه [illegible]

[illegible] داء الفرنجی [illegible]

[illegible] نسخه [illegible]

[illegible] (اما ... [illegible])

[illegible] سیماب [illegible]

[illegible] داء الفرنجی [illegible]

[illegible]

نسخجات و ترکیبات [illegible] داء الفرنجی [illegible]

[illegible] اما [illegible]

[illegible]

[illegible] داء الفرنجی [illegible]

[illegible]

[illegible] اما [illegible] مرکب است از سیماب [illegible]

[illegible] داء الفرنجی [illegible]

[illegible] اما [illegible]

40

حسمی است مرکب از گوگرد و سیماب ... و طرز ساختن او ... صلایه کرده ... داء الفرنجی [illegible]

سیماب ... [illegible] ... اما مرکب ... سیمابیک که ... سیماب [illegible]

گویند ... مرکب از سیماب و ... [illegible] اما سیماب ابیض مرکب است از سیماب

[illegible] طریق ساختن او [illegible]

پس [illegible] و استعمال [illegible] طرز ساختن او اینست که ... سیماب ابیض

[illegible] اما سیماب اسود انتیمونی مرکب است از سیماب و انتیمونی

طریق ساختن او [illegible] انتیمونی ... مرکب ... سیماب خالص [illegible]

[illegible] خاصیت سیماب و انتیمونی [illegible] داء الفرنجی [illegible]

[illegible] اما نسخجات و ترکیبات [illegible] سیماب [illegible]

[illegible] نسخه [illegible]

[illegible] اما [illegible]

مرکب از سیماب [illegible]

[illegible] سیماب [illegible]

[illegible] نسخه [illegible]

[illegible] اما [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سیماب [illegible]

[illegible] داء الفرنجی [illegible]

نسخجات [illegible] اما [illegible]

ایضا نسخه [illegible] اما [illegible]

[illegible]

[illegible]

نباتات بحری می‌باشد نوعی قلیاب است طرز ساحلی است بعضی از نباتات بحری را اگر [illegible]

[illegible] قلیاب [illegible] و دیگر خالص [illegible] جسمی است [illegible]

[illegible] جسمی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خشونت [illegible] تریاق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وقیاب اکال نمود چون ... شربت ... بواسیر دخال جایز نبو وانی را ... استعمال کنند ... [illegible]

... دیگره ... که آن عضو ... [illegible] ... شربت ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بول دارد و طباشیر بادارى خالص نيست و در هندوستان [illegible] و چون طباشیر [illegible] مانده وال

طباشیر قلمی است نوع دیگر [illegible] و طباشیر [illegible] عیب [illegible] نوع دیگر

[illegible]

اما [illegible]

[illegible]

شکسته شود فی الجمله مسهل است [illegible] (?)

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قوی‌تر است در بالک و [illegible] علاوه بر آن هم از آنکه کوفت باشد با سول دیگر استعمال [illegible] جهت [illegible] عضو [illegible] جهت رفع کوفته

زدن و مقدار شربت او روزی بیست قطره است که با [illegible] مخلوط کرده [illegible] از خارج [illegible] آب با قلم مو [illegible]

[illegible] جوهر [illegible] بیست [illegible] مطبوخ [illegible]

[illegible] درم [illegible] داده آلوده [illegible]

[illegible]

[illegible]

اسید کلریک [illegible]

آب [illegible]

[illegible]

[illegible]

اسید کلریدریک [illegible]

[illegible]

در [illegible]

[illegible] مخلوط نموده بعد از ۸ روز صاف نمایند [illegible] که روزی ۳ دفعه هر دفعه یک قاشق استعمال نمایند و در اسهال اطفال
[illegible] کلمبو ۴ درم در ۳ [illegible] آب [illegible] بچه [illegible] نموده در ۵ روز استعمال کنند و میتوان [illegible]
[illegible] کلمبو [illegible] در ۲۴ درم آب [illegible] بچه [illegible] در [illegible] روز [illegible] که اسهال
دارد بدهند نافع است **اما کواسیا** دانی چوب درختی است که در [illegible] دنیا میآورند [illegible] و استعمال [illegible]
[illegible] کواسیا [illegible] مثقال شراب [illegible] مثقال [illegible] روز [illegible]
[illegible] نموده در ۵ یا ۶ روز [illegible] استعمال نمایند [illegible] درخت او **اما افسنتین** [illegible]
او [illegible] که [illegible] مثقال او را [illegible] شراب او که افسنتین [illegible] شراب [illegible]
تا ۸ روز در جای گرم [illegible] روزی ۳ [illegible] نافعست و افسنتین چند قسم است
و جمیع [illegible] گرم است و بهتری او افسنتین [illegible] است که [illegible] و بخصوص [illegible]
شربت او بجهت اطفال روزی ۳ الی ۶ نخود است و از برای اشخاص بزرگ یک الی ۲ مثقال است [illegible]
در وقت خوردن [illegible] مخلوط نمایند [illegible] یا سنتونین [illegible]
شربت او در اطفال یک نخود و در اشخاص بزرگ [illegible] **لوبیست** [illegible]
[illegible] دافع [illegible]
که [illegible] استعمال [illegible] دافع [illegible]
[illegible] ترکیب نموده میدهند [illegible] مطبوخ او را [illegible]
الی ۸ درم [illegible] استعمال [illegible]
[illegible] استعمال
اما قاقلة [illegible] این دوا را [illegible] استعمال نمایند [illegible]
[illegible] استسقاء [illegible] مطبوخ [illegible]
[illegible] مانند [illegible]
[illegible] اطفال استعمال [illegible] مثقال مطبوخ [illegible]
دافع [illegible]
[illegible] ۸ درم شراب [illegible] **دیگر پوست** [illegible]

که بخصوص

که بخصوص از برای خنازیر اطفال نافعست که استعمال نمایند مطبوخ و استعمال نمایند [illegible] که خنازیر اطفال و اسهال مزمن [illegible]
[illegible] داده با شیر ممزوج نموده مینوشند و از تازه [illegible] که او را ۲ [illegible] کنند [illegible] دفع عرق [illegible]
که روزی یک الی ۲ نخود بنوشند و [illegible] از ۲ الی ۳ نخود [illegible] الی ۵ [illegible] آب [illegible]
[illegible] **دیگر لوبیست** درخت [illegible] استعمال [illegible] دفع [illegible]
۸ درم [illegible] او را [illegible] آب طبخ داده و پس از تصفیه [illegible] استعمال [illegible]
در [illegible] نافعست و مخصوص [illegible]
از مطبوخ [illegible] الی ۶ [illegible] **کستانیا** [illegible] او را ۴ درم [illegible] آب طبخ داده پس از آن [illegible]
صاف [illegible] نموده [illegible] **اسفناج** [illegible]
با [illegible] مخلوط نموده [illegible] **دانیانا** [illegible] از [illegible]
[illegible] **پوست** [illegible] دفع [illegible] میدهند [illegible]
که [illegible] درخت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] (نشده)
او را [illegible]
و [illegible] قوت [illegible] و استعمال نمایند [illegible] دفع [illegible]
و [illegible] شراب [illegible] **کستانیا** [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] شراب [illegible] طبخ نموده [illegible]
[illegible] **ایپکاکوانا(؟)** [illegible] دفع [illegible]
[illegible] دافع کرم است [illegible]
[illegible] و سل دارد که [illegible]
[illegible] استسقاء [illegible]

کلمبو

[illegible]



[illegible]

دانی اما یافت شده در ترکستان در ۲۲۵۵ سال [illegible] دنیا [illegible] حکیم [illegible]
رسیده [illegible] مشهور شده [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] عصبانی است [illegible]
[illegible]
[illegible] قوه [illegible]
[illegible] صحت [illegible]
[illegible] طبیعت [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

47

[illegible] عصبانی [illegible]

[illegible]

[illegible]

... شراب آهن صفت او ... [illegible]

... اما تقطیر آهن ... [illegible]

... اما کلی ... آهن صفت آن ... [illegible]

... اما ماک ... [illegible]

فصل در محرکات

[illegible]

و از جمله منعشات مشک

و از جمله منعشات جندبیدستر

و از جمله منعشات است

لولوی

کافور

[illegible]

و اما اتر سولفوریک

دیگر کشته و در هر نوع از بیماریها ... [illegible] که از نه برود تازگی مانند روغن [illegible] وآن پرده سم مهلک است

و از اسپرو الکل [illegible] احتراق نموده [illegible] ۳۰۰ [illegible] سالت [illegible] استعمالش [illegible] ادویه عرق [illegible] ۳۶

جزء جوهر گوگرد و قلیاب [illegible] مطلق بگیرد اول ۳۴ جزء عرق را [illegible] جوهر گوگرد ۱ [illegible] عرق [illegible] در حمام [illegible]

و قابله را در میان یخ گذارند [illegible] ۱۳ جزء عرق را [illegible] تقطیر کنند [illegible] جوهر

جوهر گوگرد [illegible] با قلیاب مخلوط نموده [illegible] تقطیر نمایند اتر خالص [illegible] و باید متوجه باشند که آتش [illegible] و اتر جسمی است رقیق

و لطیف و بی رنگ و سریع الاشتراق و سریع التصعید و آتش را از ۵ یا ۶ ذرع [illegible] محترق شود [illegible] موافق

مقرر او [illegible] مسکن استعمال نمایند معروف است [illegible] و امراض عصبانی مانند درد دندان [illegible]

[illegible] اعمال شود [illegible] کبرا [illegible] در طرف رگچه [illegible] که [illegible]

[illegible] ۲۰ قطره [illegible] **نسخه** [illegible] اتر [illegible] مخلوط نموده [illegible]

[illegible] ۱۲۵ قطره [illegible]

[illegible] قطره [illegible] مخلوط [illegible] وآن [illegible]

[illegible] **نسخه دیگر** [illegible]

[illegible] اتر مخلوط نموده [illegible] امراض عصبانی **جهت فواق** **اتر نتریک** که [illegible]

[illegible] عرق [illegible] مانند اتر سولفوریک [illegible] مخلوط

[illegible] تقطیر کنند [illegible] اتر سولفوریک [illegible] عرق در امراض [illegible] استعمال کنند [illegible]

[illegible] در استسقاء استعمال نمایند **نسخه دیگر** اتر نتریک

۵ درم [illegible] ۴ درم مخلوط نموده [illegible] **نسخه** مطبوخ [illegible] ۳ درم اتر نتریک

[illegible] ۸ درم مخلوط نموده [illegible] استسقاء [illegible]

[illegible] **اتر استیک** که اتر [illegible] جوهر [illegible] عرق ۲ جزء مخلوط

نموده تقطیر [illegible] اتر استیک [illegible]

که اتر [illegible] واضعه قوی [illegible] ۳۰۰ سالت [illegible]

نموده [illegible] اتفاق [illegible] قسمه ۳ جزء [illegible]

بگیرد [illegible] ترکیب [illegible] رگچه [illegible] نموده [illegible] حرارت [illegible]

[illegible] عنصر [illegible] دهن [illegible]

[illegible] ۶۰ درجه حرارت آتش [illegible] ۱۷ مثقال [illegible] قفر [illegible]

[illegible] حرارت قفر [illegible] کوگردی [illegible] محترق گردد [illegible]

[illegible] آتش [illegible] که آتش [illegible]

آتش و [illegible] آتش [illegible] ...... اما کیفیت [illegible] منعشات قوی است [illegible]

بمقدار [illegible] استعمال کنند [illegible] متعقب [illegible]

[illegible] **نسخه** [illegible] قفر ۲ گرم [illegible] درم [illegible]

[illegible] ۸ درم [illegible] اتر [illegible] مخلوط نموده [illegible]

[illegible] **نسخه دیگر** قفر ۶ گرم [illegible] ۶ درم [illegible]

[illegible] ۱۵ قطره اضافه کنند [illegible] استعمال [illegible]

[illegible] **نسخه** [illegible] قفر ۵ گرم [illegible] ۴ درم [illegible] ۱۵ گرم [illegible] مخلوط نماید

[illegible] قفر [illegible] منعشات [illegible] استعمال نمایند [illegible]

[illegible] **اصونیاک** [illegible]

[illegible] امراض [illegible] استعمال نمایند [illegible]

[illegible] استعمال [illegible] **و از جمله منعشا المنت** [illegible] قوه

[illegible] قفر [illegible] امراض عصبانی [illegible] استعمال نمایند

[illegible] از ۱ الی ۲ [illegible]

نسخه [illegible] ده قطره [illegible] **حرکات و بیتلی**

[illegible]

[illegible]

[illegible] **نسخه** [illegible] ۸ درم [illegible]

کرم با لعاب بیدانه بقدر ۲ قرص نموده روزی سه قرص او را بخورند که رافع تنفس است و اخص محرکات و مسکن الکتریسیته [illegible] دوای توده بهتر از او [illegible] استعمال نماید جهت حس عصب و در فلج و سستی عضلات و در [illegible] که رو بهم [illegible] و دد [illegible] که مشهور الکتریسیته محصور است استعمال کنند [illegible] که بسیار مشهور است و او هست که [illegible] است [illegible] که یک حلقه او از مس و یک حلقه از روی باشد و بعین ترتیب چند حلقه مس و روی [illegible] و این [illegible] را [illegible] زده [illegible] استعمال نماید [illegible] بکار دوم در الوانیسم و غیره

باب ششم در ادویهٔ موثره بدماغ و نخاع و غیره چون اعصاب

در بیان ادویه محرکه بدماغ و غیره و نخاع و اعصاب و آنها چند قسم است نوع اول تشنج آورنده اعصاب حرکت چون کچوله و امثال آن که از خوردن این ادویه تشنج پیدا آید دوم ادویه سستی دهنده اعصاب حرکت که بعکس قسم اول باشد مانند [illegible] و کرسی که جوهر او باشد و سمیت زیاد دارد و امثال اینها سیم در [illegible] که بحس کننده اعصاب حس است مانند افیون که مخصوص است بعصب حس که او را بحس کند و الکنت که [illegible] که سمیت زیاد دارد و امثال اینها چهارم ادویه [illegible] است که چون پاشا [illegible] دلت [illegible] که [illegible] را [illegible] و تشنج آورد مانند جوهر بادام تلخ و عصاره برگ [illegible] که درخت او [illegible] است [illegible] و از این جنس است [illegible] اسید کربونیک [illegible] در قعر چاه عمیق باشد و امثال آنها و اگر [illegible] کنند که در ته چاه [illegible] است یا نیست [illegible] اگر در آنجا [illegible] است و اگر نیست ۵ ادویهٔ موثره بدماغ نیز ادویه است که از خوردن [illegible] پیدا آید و منوم [illegible] عصاره کاهوی [illegible] ادویه که مستی پیدا آید [illegible] عصاب [illegible] عارض گرداند چون عرق و شراب [illegible] و امثال اینها و از خوردن [illegible] نیز [illegible] ۶ و ۷ ادویه [illegible] که [illegible] را وسیع گرداند [illegible] چون [illegible] و [illegible] عضلات را [illegible] موثره بدماغ و اعصاب و نخاع [illegible] مانند [illegible] و امثال آنها [illegible] ادویه [illegible] که [illegible] و امثال آن [illegible] کچوله که [illegible] الفلیه [illegible] و [illegible] مانند [illegible] که تخمی دارد چون پولک این تخم [illegible] و [illegible] و تخم او چون پولک است [illegible] که [illegible] مستر کنین نامند [illegible] مستر کنین نامند [illegible] را [illegible] کچوله [illegible] عرق [illegible] و [illegible] ادویه [illegible] عصاره [illegible] تا [illegible] که [illegible] ۲ [illegible]

در ادویه محرکه دماغ

[illegible]

دانه [illegible] عصاره [illegible] تا روز دیگر [illegible] اجزا [illegible] این [illegible] تا [illegible] عرق [illegible] کچوله [illegible] که [illegible] عصاره کچوله [illegible] صفه آن [illegible] کچوله [illegible] آتش [illegible] ادویه [illegible] نرم کنند [illegible] عرق [illegible] و [illegible] نامیده [illegible] عصاره [illegible] که [illegible] عصاره [illegible] کچوله [illegible] عرق ۵ [illegible] ۸ [illegible] ۷ روز [illegible] عصاره [illegible]

اما عمل آن [illegible] کچوله [illegible] در [illegible] اثر [illegible] اعصاب حرکت که تشنج [illegible] و [illegible] اثر مختلف [illegible] که [illegible] و در این حال [illegible] تشنج [illegible] عرق [illegible] و [illegible] استعمال [illegible] و [illegible] الکتریسیه [illegible] تشنج [illegible] البول [illegible] حبس البول [illegible] ضیق النفس [illegible] کچوله استعمال نماید که [illegible] النفس [illegible] اثر نماید [illegible]

اما [illegible] او [illegible] عصب [illegible] در [illegible] عصب [illegible] ۲ [illegible] عصب [illegible] منفعت [illegible] عصب [illegible] منفعت [illegible] استعمال [illegible] منفعت [illegible] اما [illegible] کچوله [illegible] ۵ [illegible] عصاره [illegible] اما [illegible] عصاره [illegible] ۳ [illegible] ۵ [illegible] عصاره کچوله ۲ [illegible] نوع دوم مانند [illegible] که [illegible]

۶ ازیراده

[illegible]

[illegible]

اسید ادرسیانیک

اما شوکران

[illegible]

آکونیت

بلادونا

آنوزوتی

[illegible]

یعنی جوهر بادام تلخ و آنچه از جنس اوست دارای ... قوی است و در بعضی که از جنس بادام تلخ است بیشتر یافت شود چون هلو و آلو بالو
و آلوی زرد و امثال اینها که در مغز هسته اینها این جوهر یافت میشود [illegible]
[illegible]

[illegible]

داء الرقص تجویز [illegible] افیون نیم گرم [illegible] ۳ گرم ۶ قسمت کرده در ۱۵ روز بخورند در تشنج و سیاه سرفه [illegible] مرفین ۶ گرم
در ۳۰ درم آب [illegible] و حوض دو آب [illegible] ۵ قطره عرق در بادیان [illegible] ۳۶ قطره [illegible]
[illegible] ۳ آب [illegible] ۳۰ درم [illegible] [illegible] [illegible] در [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] لکنو کاریوم [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و او را در امراض [illegible] و سیاه [illegible] ۳ گرم [illegible] ۱۵ [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] ۱۵ [illegible] ۹۰ حب [illegible] اما [illegible]
[illegible]

54

دوا [illegible] استعمال نمایند اما [illegible] ۳ قسمت روغن موم ۳ قسمت در [illegible] و شقاق و [illegible]
[illegible] [illegible] ۱۴ [illegible]
[illegible] اما [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

سروس با نام کوملک

[illegible]

اما بیموت

[illegible]

روی

[illegible]

یا علیا یا [illegible] یا [illegible] یا [illegible]

[illegible] ۱۳۱۲

[illegible] سلفات دوکوپور امنیاک [illegible]

[illegible] ادسنک [illegible]

[illegible]

انتهی

[illegible] سوربات دوزنک [illegible]

[illegible]

سلفات دوکوالور [illegible]

[illegible]

بسمنش [illegible]

[illegible]

و ادویه

دو جزء [illegible] که مقید است و در جمله [illegible] تا [illegible] ارکان سم

ترتیب به طوری که [illegible] تم القارئ [illegible] مخلوط بوده [illegible] ناقل شود [illegible]

[illegible] یکی از [illegible] افاقه [illegible] مجموع [illegible] بوده [illegible] فقره این ترتیب

[illegible] تم القارئ است [illegible] از ۱۵ فقره الی ۱۲ فقره است [illegible]

[illegible] تم القارئ [illegible] تا ۱۵ فقره [illegible] تم القارئ

[illegible] ۱۲ [illegible]

باب [illegible] سبب [illegible]

[illegible] الی ۳ [illegible] اما [illegible]

[illegible]

[illegible]

دیگر [illegible] مقید است

بسم الله الرحمن الرحیم

باب اول

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی محمد و آله اجمعین اما بعد این رساله ایست [illegible] در سمومات [illegible]

در سمومات معدنی باب دوم نباتی باب سوم حیوانی. باب اول اندر سمومات معدنی [illegible]

[illegible] و اول [illegible] سمیت [illegible]

[illegible] سمیت [illegible] علامات [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] علاج [illegible]

[illegible]

[illegible]

دار سکه

[illegible] علامات [illegible]

[illegible] و علامات التهاب [illegible]

[illegible]

[illegible] علاج [illegible]

[illegible] التهاب [illegible]

علاج [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] علاج [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] علاج اول [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] علامات التهاب

[illegible]

و الراح

[illegible] علاج [illegible] آب [illegible] الفاظ [illegible] و تقیؤ [illegible]

و تعفن [illegible] سم الفار که در جمله سمومات

[illegible] علامات [illegible] در صورت [illegible]

[illegible] علاج [illegible]

[illegible] اخراج سم الفار [illegible]

[illegible] و کاه سم الفار [illegible]

[illegible] علامات [illegible]

[illegible] علاج اول [illegible]

[illegible] قسم [illegible]

[illegible] علامات [illegible]

[illegible] علاج [illegible]

57

[illegible]

[illegible] علاج [illegible]

باب دوم در سمیات نباتی مانند جوهرات حرفه [illegible]

[illegible] علامات [illegible]

[illegible] علامات [illegible]

[illegible] افیون [illegible]

[illegible] علاج [illegible]

[illegible]

[illegible]

مانند لکم عرق خوره) کار عرق تند و تیز خورند **علاج حمات** بر علاوه سستی و لاغری بدی در اکثر صورت در تمام بدن رعشه و حرارت و آب دهن زیاد و عاقبت اشتعال

اعضا گشت به **علاج اول** او آن است که حرقه نشاید قرص و [illegible] را در آب ورده ادویه قبل کرده جون خوف [illegible] کنیم آب [illegible] اخضد

... و دایت برده صورت [illegible] و استعمال امثال که [illegible] ... [illegible] دارند ... که کهنه [illegible] که [illegible] کردن ... هم

قطره امثال که داخل تربت کرده بخورند **باب سیم در سمتها که حیوانی** از [illegible] اول آنها است [illegible] ... ومن [illegible] کرده [illegible]

و مثل لکم عرق بود و حرقه این مرض از نگاه [illegible] سبع [illegible] نایب دیگر مثال [illegible] نابت [illegible] آن را **افرا اکسن** گویند علامت

از حمار عقربی در دهن اعضا دارد مثلا در اعضا و ورنان و [illegible] در [illegible] و قلق و اضطراب و غشیان و [illegible] صفرادی [illegible] علامات

زهره تا ممکنست [illegible] در [illegible] اعلام [illegible] به سیمر به [illegible] زیاد کرده و اطراف [illegible] بود و [illegible] دل [illegible]

[illegible] است یا از حمار عقرب و یا [illegible] [illegible] از اعضا تیز [illegible] **علاج اول** آنست [illegible] که

[illegible] که لطور جلیبه [illegible] در آن موضع بیا شد و در طور و [illegible]

دارد و اخر محرکات استعمال ۲ [illegible] حرف [illegible] و [illegible] [illegible] **پنیر و گوشت دود زده** که هم از [illegible]

حیوانی است علامات التهاب معده و [illegible] و غشیان و [illegible] و عطش [illegible] [illegible] و [illegible] الدم [illegible]

و [illegible] و [illegible] **اطراف و غیره** **علاج** **اول** [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و روغن [illegible]

حقنه کنند **ذراریح** که از [illegible] **حیوانی است** علامات [illegible] از [illegible] عارض شود [illegible] و [illegible] و [illegible]

و وجع [illegible] که [illegible] است و [illegible] و [illegible] در [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] [illegible]

و قلق و اضطراب شدید و وجع در [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] و [illegible] بود [illegible]

[illegible] در [illegible] [illegible] شدید عارض شود و [illegible] در [illegible] و [illegible] در [illegible] [illegible]

و قلق و اضطراب شدید و اطراف [illegible] و [illegible] و اغما و عاقبت مرگ به **علاج اول** آب نیم گرم [illegible]

[illegible] و [illegible] [illegible] و [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] استعمال [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] طلا [illegible] [illegible] [illegible] استعمال [illegible] [illegible] از وضع [illegible]

[illegible] عارض گردد ولی [illegible] **زنبور و رتیلا و عقرب و مار و ماهی** در طرح این

حیوانات [illegible] از [illegible] [illegible] و وجع در [illegible] عارض شود در [illegible] **عرق**

[illegible] [illegible] کردند [illegible] [illegible] عارض شود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

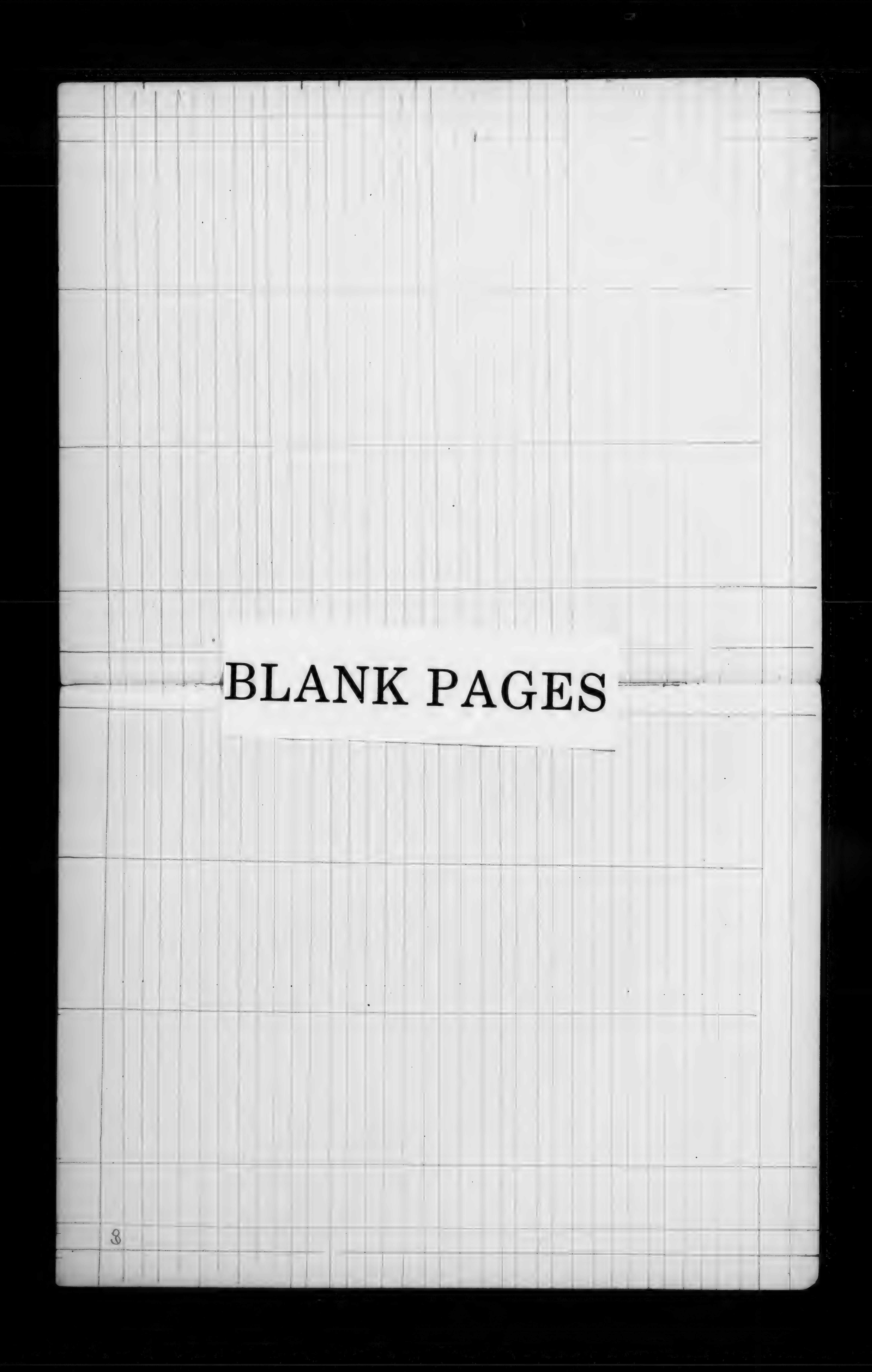
حمار عقربی و [illegible] عارض شود و در [illegible] [illegible] که هم از [illegible] [illegible] **علاج اول** [illegible] [illegible]

[illegible] است در آن موضع که [illegible] مخصوص است [illegible] و روغن زیتون در اطراف بمالند و هم از [illegible] [illegible] و [illegible]

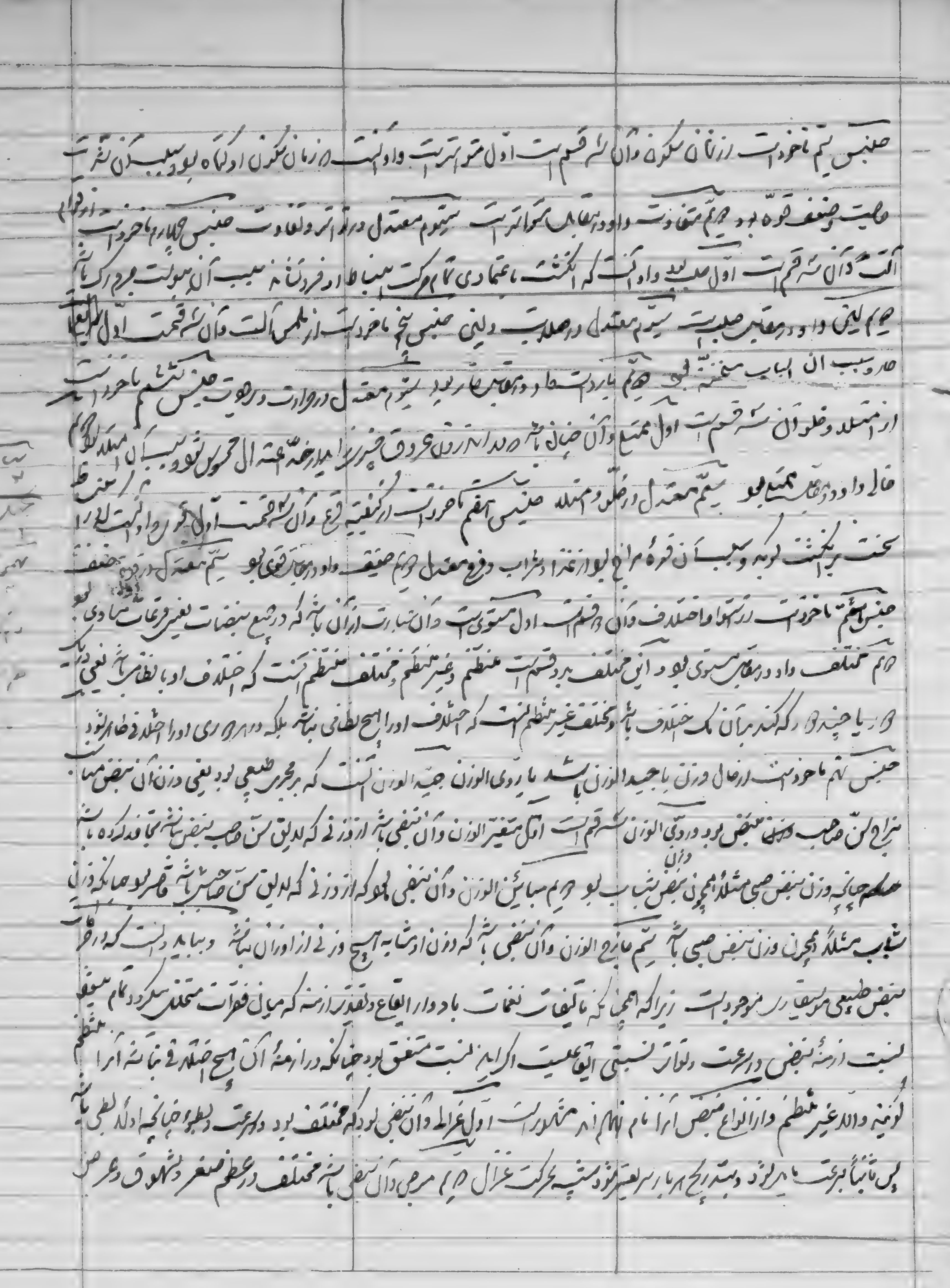
[illegible] و در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اگر چه جمیع عقرب [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] و در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آن [illegible] [illegible] [illegible]

چنین [illegible] [illegible] [illegible] الله [illegible]


BLANK PAGES

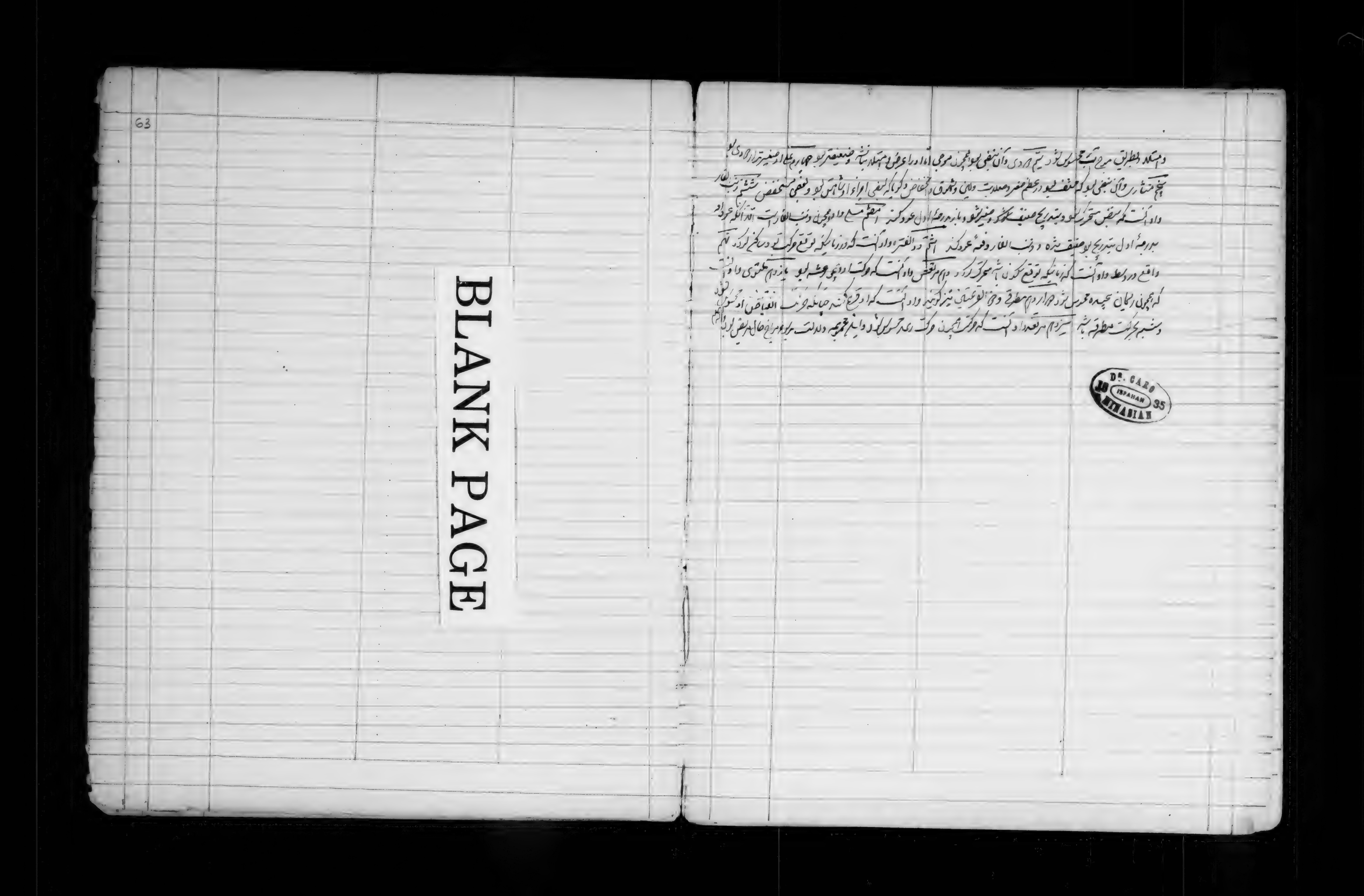

61
BLANK PAGES



جنس سیم ماخوذ است از زمان حرکت و آن سه قسم است اول متواتر است و او آنست که زمان سکون او کوتاه بود و سبب آن کثرت
حاجت و ضعف قوه بود دوم متفاوت و او در مقابل متواتر است سیوم معتدل در تواتر و تفاوت جنس چهارم ماخوذ است از قوام
آلت و آن سه قسم است اول صلب و او آنست که انگشت را اعتماد بر حرکت [illegible] سبب آن [illegible] باشد
دوم لین و او در مقابل صلب است سیوم معتدل در صلابت و لین جنس پنجم ماخوذ است از ملمس آلت و آن سه قسمت اول [illegible]
حار و سبب آن التهاب [illegible] بود دوم بارد است و در مقابل حار بود سیوم معتدل در حرارت و برودت جنس ششم ماخوذ است
از امتلا و خلو آن سه قسم است اول ممتلی و آن چنان باشد [illegible] عروق [illegible] سبب آن [illegible] ممتلی
خالی و او در مقابل ممتلی بود سیوم معتدل در خلو و امتلا جنس هفتم ماخوذ است از کیفیت قرع و آن سه قسمت اول قوی و او آنست که
سخت بر انگشت کوبد و سبب آن قوت مزاج بود [illegible] دوم ضعیف و او در مقابل قوی بود سیوم معتدل در قوت و ضعف
جنس هشتم ماخوذ است از استوا و اختلاف و آن دو قسم است اول مستوی است و آن عبارت از آن باشد که در جمیع نبضات یعنی قرعات متساوی بود
دوم مختلف و او در مقابل مستوی بود و این مختلف بر دو قسم است منتظم و غیر منتظم مختلف منتظم آنست که اختلاف او با نظام باشد یعنی در یک
دور یا چند دور [illegible] که بر آن منوال اختلاف باشد و مختلف غیر منتظم آنست که اختلاف او را هیچ نظامی نباشد بلکه در هر دوری او را اختلاف ظاهر شود
جنس نهم ماخوذ است از حال وزن یا جید الوزن باشد یا ردی الوزن جید الوزن آنست که بر مجری طبیعی بود یعنی وزن آن نبض مناسب
مزاج و سن صاحب نبض بود و ردی الوزن سه قسم است اول متغیر الوزن و آن نبضی باشد که از وزنی که لایق سن صاحب نبض باشد تجاوز کرده باشد
مثلا چنانکه وزن نبض صبی مثلا همچون نبض شاب بود دوم مباین الوزن و آن نبضی بود که از وزنی که لایق سن صاحب نبض باشد [illegible] چنانکه وزن
شاب مثلا همچون وزن نبض صبی باشد سیوم خارج الوزن و آن نبضی باشد که وزن او مشابه هیچ وزنی از اوزان نباشد و بباید دانست که ادراک
نبض طبیعی موسیقار موجود است زیرا که همچنانکه [illegible] نغمات بادوار ایقاع و تقدیر ازمنه که میان نقرات متخلل میگردد تمام میشود
نسبت ازمنه نبض در سرعت و تواتر نسبتی ایقاعیست اگر این نسبت متفق بود چنانکه در ازمنه [illegible] اگر منتظم
گویند و الا غیر منتظم و از انواع نبض [illegible] مشهور است اول غزالی و آن نبضی بود که مختلف بود در سرعت و بطو چنانکه [illegible]
پس ناگاه بسرعت [illegible] دوم [illegible] و آن نبضی باشد مختلف در عظم و صغر [illegible]

BLANK PAGE





BLANK PAGE

دهم مسلة المطرقی مرحبت مجلسوس شود یتیم گردی و آن نبضی بود مجری مرجی آماده او را عرض و مبتلا باشد ضعیفتر بود چهارم علامت صغیر تر از آن دی بود
پنجم متشاری و آن نبضی بود که مختلف بود در عظم صغر و صلابت و لین و شرق و انخفاض و گر باکه نبضی اوراء او باهش بود و نبضی منخفض ششم ذنب الفار
و آن آنست که نبض متحرک بود و بتدریج ضعیف گردد و صغیر شود و باز بمرتبهٔ اول عود کند هفتم مسلی و آن مجری ذنب الفار است الا آنکه عود او
بمرتبهٔ اول بتدریج بود مثل ذنب الفار دفعهٔ عود کند هشتم ذوالفتره و آن آنست که در زمانیکه توقع حرکت بود ساکن گردد نهم
واقع در وسط و آن آنست که زمانیکه توقع سکون باشد متحرک گردد دهم مرتعش و آن آنست که حرکت او چون رعشه بود یازدهم ملتوی و آن آنست
که مجری ریسمان پیچیده محسوس شود دوازدهم مطرقی و این نوع را نیز گویند و آن آنست که او قرع کند چابکه ذنب الفارقین او محسوس شود
و شبیه بحرکت مطرقه باشد سیزدهم مرتعد و آن آنست که حرکت مجری و حرکت رعد محسوس گردد و این محموم دلالت بر حال مریض کند والله اعلم

مادامکه اسباب مادی صحت اسبابدر که صحت بدن آنلره منوط در و بونلر مرکب بو بویا بسیط اگر بسیط ایسه ارکان واگر مرکب ایسه اخلاط ایدن عضات

یا لطیف بودر آنلر ندواجدر یا مرکبلر آنلر اخلاط ایدر و اسباب صوری صحت اعتدال مزاج و بودر قوی که تعریف اولنور حرارت اولدیغی تمام اعضا که عبارت

از عدم تفرق اتصال واولدر که ایدر و اسباب فاعلی صحت اسبابدر که اگر در جمیع زمان محتاج الیه باشه و جمیع افرادلره ایله محتاج باشنه ایمدا اسبه ضروریه

مرتبه گوینه و اگر در بعض زمان جمیع افرادلره محتاج اولدیغی اسباب [illegible] و اگر در بعضی زمان افرادلره حتی حندلو باعث عادات

گوینه اگر حسا محتاج الیه نبایه آنلره واردات خارجی گوینه و اسبابیه عادی صحت و دلالت افعال ایدر که زیر قوی صحت اولدیغی سلیم و سالم

بوکه گوره دوقوع آن زمانده عضوی بر درمیه اعتدال و بسبب غالبه در ذهن مقیم بود و در وجود مرض حدوث علامتی بحران در عبارت

از تغیر عظیم در دفعه واقع اولور از مقاومت طبیعه بامرض و تشبیه کرده اند لطیفان مرض را بدشمن باغی دین بو مملکت و روز بحران لوزرو قبل

اگر در این روز سلطان که طبیعت ایدر آتش لو که مرض ایدر لشکنه و دریدی غالب اولو ار مملکت برابر اجرا بحران نام حبیده گوینه و این بحران صیب

ردیفر و اگر سلطان تمایلیه یزو دیگر کما انکه دشمن را از قلع دور کند بلکه محتاج باشد قوتی دیگر اجرا بحران ناقص حیه گوینه و اگر اضطراب باشد و اگر

دشمن غالب شود بقعود یا قله و سلطان را بکشد و مملکت را ماتیه قرولکر و اجرا بحران نام ردی گوینه و فجایت بریاسته و اگر دشمن غالب ایسه اما

متابع باشد در کلیات دیگر بمقاومت تا بر مملکته شکر کند اجرا بحران ناقص گورنیز ردی گوینه به اینکه انتهار مرض بحران باشد یا به تحلیل ماده به

به وقوع بحران یا با انتقال ماده از عضوی بعضوی و این بحران انتقالی گوینه پس اگر ماده از عضو شریف و رئیس نقل کرده انتقال جید گوینه و اگر از عضو

نقل کند انتقال ردی گوینه و بحران تجوید آنست که بعد از انتقال مرض و نضج تام در روند با جودی واقع شود بحران پس دفع ماده یا انتقال

صور عقب آن خفت و قوت حاصل شود و بحران مزمن بعکس این باشه و همچنین در روز حکیم بحران بطوری یا سبب و اقبال

امور مایله مثل اضطراب و لوده حال مریض واقع میشود و بحرانی که پس دفع ماده باشد یا قی و اسهال یا رعاف یا ادرار یا عرق دفع ماده شده و امراض

این علامتی باشد که دلالت کند بر اینکه طبیعت بکدام جهت دفع ماده میکند اما علامات 2 ضیق نفس و غثیان و لحیی در دهن و اختلاج لب

و وجع معده و لعقدان و مانند هم بود علامات اسهال ثقل بطن و قراقر در امعا و وجع علامات گلیه علامات رعاف حمره

گردن و استعمال المر در فی و دی و فارش بینی لود علامت ادرار ثقل مثانه و غلظ و کثرت ابول و علامات عرق نبض موجی و برادت

در استفراغ بیشتر بود و بحران که به عرق و بول و بار داد شود و مانند رقیقه دفع کند لذا بر جمیع مراتب که بحران باشد اکثر اوقات ناقص [illegible] در بحران
که در ابتدای مرض واقع شود مهلک بود و در وقت تزاید تنها ناقص بود و در انتها تام باشد و در الخطر بحران بیاید و در روزهای بحران
طریقه گذشت که بر بعضی به هیچ نوع تحریک نکنند و در روزهای بحران طریقه گذشت که بر بعضی بحران تام باجوری کند بدینه که اول آن [illegible]
مرضات و ابتدا که در امراض حاده نقدم که در بستود واقع شود و بحران جید در [illegible] منذر باشد به بحران هفتم و در روی
منذر باشد به بحران ششم و اگر در ششم بحران واقع شود بد باشد و اگر در پنجم بحران واقع شود مهلک باشد و روز هفتم که روز بحران است و در [illegible]
بحران جید قوی واقع شود و روز نهم روز بحران است و منذر است به بحران یازدهم و اگر در روز دهم بحران واقع شود بد باشد و روز هشتم
تا در بحران واقع شود و اگر شود بد باشد روز یازدهم روز بحران است و منذر است به بحران در چهاردهم و در ازدهم بحران بد باشد و در سیزدهم
هم روز هشتم بود روز چهاردهم نیز بحران است و در این روز بحران قوی و جید و سلامت بود و بحران در یازدهم بد باشد و روز هفدهم
روز بحران است و منذر است به بحران بیستم و بیست و یکم و نوزدهم عجب نادر واقع شود بد باشد و روز بیستم و بیست و یکم روز بحران اما
اما بیستم اقوی باشد و روز بیست و چهارم روز بحران است و در این روز بحران قوی واقع شود و روز بیست و هفتم روز بحران است سی و یکم و سی و
چهارم و بحرانی که بعد از سی واقع شود از آن قوت نباشد و روز سی و هفتم روز بحران است و بعد از روز چهلم و بقول بقراط [illegible] روز
بحران نباشد اما بقول بعضی در روز شصتم و هشتادم و صد و صد و بیستم نیز واقع شود و در کلیه علامات محمود و ردیه در امراض
ما [illegible] علامات محمود در امراض ثبات قوت و اشتها و اعتدال نبض و ذهن و خلق و انتفاع به معالجات بود و ظهور [illegible]
ظهور بثرات در لب و بینی و بحران جید در روز بحران و خواب شب و اول روز خفت و حس بعد از خواب و تنفس طبیعی
محرومه علامات نیک باشد و علامات ردیه [illegible] و تنفس [illegible] و حدت [illegible]
تیزی گوش و تیره شدن [illegible] و بسیار [illegible] در بینی [illegible] لب [illegible] افتادن [illegible]
[illegible] شدن [illegible] اضطراب [illegible] روزهای بحران [illegible]
[illegible] در اول [illegible] علامات [illegible]
حاده [illegible] و سردی [illegible] اطراف [illegible]

دراول

65

و بیشتر [illegible] سیاه [illegible] و زبان سیاه [illegible] محرومه علامات بد است و تنفس و حدوث خناق [illegible] بحران
و طلب [illegible] و تیرگی لون و [illegible] با کون و [illegible] سیاه و تیره شدن ناخن و کشیده شدن [illegible]
[illegible] بینی و گوش و بول رقیق و [illegible] و صلابت [illegible] ظاهر [illegible] و [illegible]
محرومه [illegible] که بسیار بود [illegible] مرض [illegible] ساکن شود [illegible] ظاهر شود و [illegible]
[illegible] و هرگز [illegible] علامات [illegible]
[illegible] و خواب بسیار [illegible] و علامات [illegible] مرض و [illegible]
در اول مرض والله اعلم

[illegible]

۱۲۸۱

Bought per Mr. Apcar
11.12.57. Tehran

END OF REEL

PLEASE REWIND

